

نهضت های اسلامی

و انقلاب

نویسنده:

کریم صدیقی

ترجمه:

سید هادی خسروشاهی

فهرست

۷	مقدمه
۱۱	۷. تاریخ اسلام در مرحله ای جدید
۱۹	۸. انقلاب اسلامی ایران: هدفها و دستاوردها
۲۱	تضاد جهانی اسلام و کفر
۲۷	ابزار کفر، درون خانه اسلام
۲۹	مظاهر زیبای کفر جدید
۳۲	توده های مسلمان هرگز اسلام را رها نکرده و نخواهد کرد
۳۳	مردم، ضامن پیروزی
۳۹	عامل اساسی پیروزی انقلاب
	۹. گزارش کمیته های سمینار انقلاب اسلامی ایران:
۴۷	دستاوردها و مشکلات
۴۹	۱. گزارش کمیته اول: ریشه های انقلاب اسلامی در قرآن و سنت
۵۵	۲. گزارش کمیته دوم: دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران
	۳. گزارش کمیته سوم: موقعیت تاریخی مرحله بعد
۵۸	از استعمار جهان اسلام
	۴. گزارش کمیته چهارم: تأثیر انقلاب اسلامی بر
۶۵	نهضت جهانی اسلام
۶۹	قطعه نامه سمینار
۷۱	۱۰. تصویر کلی و چارچوب تبلیغات در حکومت اسلامی
۷۸	خستگی ناشی از دستاوردهای خلاق
۸۲	اسلام صرفاً در یک کشور بی معناست
۸۶	ایران: قلب سیاسی امت اسلام
۹۰	نتیجه گیری
۹۵	۱۱. آینده حرمین و تجدید قدرت سیاسی اسلام
۹۷	مقدمه
۱۰۲	انقلاب اسلامی ایران
۱۰۶	انقلاب اسلامی در خارج از ایران
۱۰۸	انقلاب اسلامی، یک ضرورت جهانی
۱۰۹	انقلاب اسلامی در سیاست جهان

- درگیری با غرب ۱۱۱
- چه اقداماتی باید صورت پذیرد؟ ۱۱۴
- اعلامیه سمینار جهانی درباره آینده حرمین ۱۱۸
۱۲. پیدایش حکومت اسلامی و تقرب بین مسلمانان ۱۲۳
۱۳. نهضت اسلامی و نظم نوین جهانی ۱۵۷
۱۴. امت اسلامی و پی آمدهای مسئله سلمان رشدی ۱۷۷
۱۵. وحدت و نهضت جهانی اسلام ۱۹۹
- بنیادهای عقیدتی و سیاسی وحدت اسلامی ۲۰۱

مقدمه

در جلد اول این مجموعه بحث‌ها که تحت عنوان: «مسائل نهضت‌های اسلامی» (شامل دیدگاه‌های خاص دکتر کلیم صدیقی در رابطه با مسائل و مشکلات نهضت‌های اسلامی معاصر) چندی پیش منتشر گردید، وعده دادیم که جلد دوم آن را نیز در اختیار علاقمندان قرار دهیم. اینک مجموعه بحث‌های دیگر وی، و این بار بیشتر در رابطه با «انقلاب اسلامی ایران» بدست چاپ سپرده می‌شود تا با اندیشه‌های دکتر کلیم صدیقی، بیشتر آشنا شویم.

برای آنکه با چگونگی این دیدگاه به طور اجمال اشاره کنیم - با توجه به محدودیت بحث در یک مقدمه - می‌توانیم بگوئیم که دکتر کلیم صدیقی در میان اندیشمندان معاصر به «آینده‌ای دورتر» می‌نگرد و معتقد به یک «مبارزه جهانی» برای تشکل و تجمع «کل امت» است. او در ضمن بی‌باوری به هرگونه تشکل حزبی، خواستار مبارزه‌ای است که به تشکیل و پیدایش دولت‌های اسلامی - نظیر جمهوری اسلامی ایران - بیانجامد و در نهایت امت‌های اسلامی در سلسله مراتبی - به رهبری امام - به اتحاد واقعی دست یابند. بررسی دیدگاه وی را از مقدماتی که طرح می‌کند آغاز کنیم.

وی معتقد است تمام اختلافات و تفرقه‌ها و مصائب دنیای اسلام از ملی‌گرایی و «ناسیونالیسم» سرچشمه می‌گیرد. جوامع اسلامی در دوران قیومیت سیاسی امپریالیسم، با تربیت روشنفکران، فیلسوفان و رهبرانی مواجه شد که برتری فکری و فرهنگی غرب را پذیرفته بودند. باید توجه نمود که غرب تنها به کنترل ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان راضی نبود، بلکه انهدام کامل همه نهادهای موجود در جوامع سنتی اسلامی را در هدف درازمدت خود منظور داشته بود و برای تحقق این هدف، استعمار به تشکیلات دولتهایی در مناطق تحت نفوذ خود مبادرت ورزید و همین دولتهای وابسته بودند که مؤسسات و نهادهای اداری، نظامی، اقتصادی و فرهنگی را به شیوه اروپایی در این کشورها تأسیس نمودند. مردم این مستعمرات تنها هنگامی فرصت پیشرفت و مشارکت در این نظام جدید را می‌یافتند که زبانهای اروپایی و آموزش اروپایی را در دانشگاه‌هایی به شیوه اروپایی، فراگرفته و به طور کلی دیدگاه غرب نسبت به زندگی را پذیرند. طبقات غریزه‌ای که بدین ترتیب پرورش می‌یافتند در این امید به سر می‌بردند که روزی اداره امور دولتهای مستعمره به عنوان «دولت مستقل»! به آنها واگذار گردد. اما لازمه اینکه خود را از نظر سیاسی آماده انتقال قدرت کنند، این بود که ابتدا «ناسیونالیست» گردند و مقداری از اسلام را با سیاست‌های لائیک بیامیزند. از اینجا بود که «پدران ملت» از زیر خروارها خاک سربر آوردند و استقلالی که به ما به ارث رسید، چیزی بیش از تداوم همان دولتهای استعماری اروپایی نبود. این

دولتهای استعماری که اکنون «کشورهای ملی!» نامیده می‌شوند، انباشته از مرزها، پرچمها، سرودها، زبانها، لباسها و روزهای ملی و «تاریخ ملی» و بالاتر از همه، منافع ملی! هستند. هر ملت جدیدی با انحصاری ترین اصطلاحات تعریف می‌شود و هیچ دو کشوری، دارای منافع ملی یکسان و مشترک نیستند. این امر اثرات نابودکننده‌ای بر امت اسلامی داشته و امروزه نقشه سیاسی امت نمایانگر جهانی شدن سیستم «کشورملت» می‌باشد. این نشانه‌ای از شکست و تجزیه قدرت سیاسی اسلام و ادامه سلطه فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی غرب بر سرزمین‌ها و مردم مسلمان است. از دست دادن سرزمین فلسطین صرفاً به دلیل تجزیه «امت اسلامی» به «کشورملت‌ها» بوده است.

دکتر کلیم صدیقی معتقد است هیچ پیشرفتی در زمینه تجدید بنای اسلام در چهارچوب کشور ملت‌های پس از دوران استعمار، مقدور نیست. «باید همه کشورهای ملی را که امروزه سرزمین‌ها، مردم و منابع امت را استثمار و بهره‌کشی می‌کنند، از بین برد! کشورهای مسلمان در جهان امروز بر پایه ترکیبی از استبداد داخلی و پشتیبانی خارجی به بقای خود ادامه می‌دهند. این دولتها هیچ ریشه‌ای در تاریخ اسلام و تاریخ مردم خود ندارند و لذا به حل هیچ مسأله‌ای برای مردم خود قادر نیستند.»

در قبال وضع موجود دکتر صدیقی معتقد است:

باید این را درک کنیم قدمی را که می‌خواهیم به سمت تشکیل «امت واحده جهانی» برداریم، بزرگترین تحول تاریخ بشریت است. باید برنامه ریزی گذرا و تحول به سوی امت از درون یک بررسی موشکافانه و صحیح قرآن و سنت توسط علما صورت گیرد. قرآن از زمان نزول وحی ثابت بوده و تا ابد نیز ثابت است، اما همه چیز در درون آن یافت می‌شود و این ما هستیم که با جذب دانش جدید و درک تحولات تاریخ، می‌توانیم دریچه‌های تازه‌ای به فهم قرآن باز کنیم.

دکتر کلیم صدیقی معتقد است که امر برنامه ریزی برای تشکیل امت واحده تاکنون توسط هیچ یک از متفکرین اسلامی در ۲۰۰ سال گذشته عنوان نشده است. بلکه دستاوردهای علمی، اقتصادی و تکنولوژیک غرب آن چنان چشم متفکرین مسلمان را خیره کرده است که آنان به «پیشرفت» در سایه تعاریف و مفاهیمی که غرب ارائه کرده، راضی گشته‌اند و حتی تلاش فراوانی نیز برای آشتی دادن این مفهوم پیشرفت با اسلام صورت داده‌اند. و همین تلاشها بوده است که به ورود سوسیالیسم، دموکراسی و سرمایه‌داری به اسلام منجر شده است. لازمه تحول به سوی امت، ابتدا قبول این واقعیت است که هیچ سازگاری بین اسلام و غرب وجود ندارد. در موقعیت تاریخی کنونی تنها اعلام سازگاری تمدن اسلام و غرب است که ما را از خفقان روانی که غرب ما را در آن گرفتار کرده نجات می‌بخشد. این ما را مجبور می‌کند که اهداف دین خود را تنها خودمان و برحسب ارزش‌های اسلامی تعیین کنیم و آلترناتیوهایی در قبال «گاو مقدس» کاپیتالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی بیابیم!

ما راه درازی برای تحول کامل به سوی تشکیل امت در پیش داریم و این مانند یک جریان تکامل تاریخی است و تحقق یکشنبه آن را انتظار نداریم. اما تغییر جهت فوری‌ای که در حال

حاضر بدان نیازمندیم، ایجاد یک جنبش اسلامی جهانی است که ناسیونالیسم و «کشور ملت» را رد کرده و اعتقاد به ناسازگاری تمدن اسلام و غرب داشته باشد. در رهبری این جنبش به هیچوجه نباید از آنان که با روشهای غرب پرورش یافته اند، استفاده کنیم. اینان ابزارهای اصلی غرب برای مبارزه با اسلام هستند. بلکه باید از کسانی استفاده نمود که از ریشه خود اسلام برخاسته باشند. بگذارید اسم آنها را «علما» بنامیم. اگر این گروه وجود ندارند، باید آنها را بوجود آورد. این جنبش به علمایی نیاز دارد که ضمن درک موقعیت کنونی امت به رژیمهای سکولار وابسته نبوده و محتاج پشتیبانی آنها نباشند.

دکتر کلیم صدیقی نمونه رهبری امام خمینی در ایران را بهترین الگویی می داند که دیگران نیز باید از آن پیروی نمایند: نبرد ما برای تشکیل امت یک نبرد همه جانبه و در تمامی ابعاد و فعالیت‌های انسانی خواهد بود. این نبرد در نقاط مختلف جهان و در سطوح مختلف دنبال خواهد شد. اولین نقطه ای که این نبرد در آنجا به پیروزی دست یافته و به تشکیل دولت اسلامی منجر شده است، ایران کنونی است که باید رهبری این مبارزه جهانی برای تشکیل «امت» را به دست گیرد. شیوه مبارزه نیز از روی سیره و روش پیامبر اتخاذ می شود. بنابراین نباید این طور بحث کنیم که چون در اسلام «شورا» داریم، «دموکراسی» نیز اسلامی است و یا چون اسلام معتقد به برابری است، «سوسیالیسم» در اسلام وجود دارد. معنای دقیق لاله الاالله در دنیای کنونی این است که قبل از اینکه آنچه را می خواهیم بسازیم، همه چیز موجود در صحنه را از بین ببریم!^{۱۱)}

* * *

... اینک پس از شناخت کلی اندیشه دکتر کلیم صدیقی، با بخش دیگری از دیدگاههای وی - و این بار، بیشتر درباره انقلاب اسلامی ایران - آشنا می شویم.

سیدهادی خسروشاهی

تهران - فروردین ۱۳۷۴

* رجوع شود به:

; London, The Open Press, *Issues in the Islamic Movement* ۱۹۸۴-۸۵ Siddiqui, Kalim (ed) -
(به نقل از: تاریخ و فرهنگ معاصر شماره ۱۰-۹) ۱-۲۴. ۱۹۸۶, p.



تاریخ اسلام در مرحله ای جدید

تاریخ اسلام در مرحله ای جدید

جهان ادعا می کند که از پویایی حرکت اسلامی غافلگیر شده است. نخستین واکنش دشمنان اسلام، حتی پیش از آنکه بکوشند ما را درک کنند، این بوده است که اعتبار اسلام را مخدوش سازند. به همین دلیل اوصاف متعددی چون اسلام «ستیزگر»، «نوظهور» و «انقلابی» اختراع کرده اند تا ترس از اسلام را ترویج نمایند. این اوصاف بر اسلامی که مسلمانان می شناسند، منطبق نیست زیرا اسلام بر یک حقیقت ثابت استوار است که از سوی خداوند متعال فرستاده شده است. اسلام حرکتی نیست که مسلمانان آن را ابداع کرده باشند، بلکه به عنوان یک حرکت از سوی خداوند فرود آمده و در طول تاریخ طولانی خود، همچنان یک حرکت مانده است. این دین به گونه ای جدل ناپذیر به حرکت و پیشرفت انسان مرتبط بوده است. تا قرنهای متمادی پیامبران یکی پس از دیگری در بسیاری از نقاط جهان این حرکت را به پیش می بردند. بیش از ۱۲۴،۰۰۰ پیامبر رسالت حق را بر دوش کشیده اند که آخرین آنها - محمد(ص) - خط مشی و نمونه این رسالت الهی را به اتمام رسانید. از آن زمان به بعد، حرکت اسلامی برای پیروی از این الگو و تحقق همان نتیجه یعنی تأسیس دولت و تمدن اسلامی کوشش می نماید. تنها در دورانهای اخیر معاصر است که بعضی ها از رسالت روشن و مستقیم و از خط اسلام منحرف شده اند. نتیجه این امر پیدایی «اسلام تسلیم پذیر» مورد قبول دشمنان ماست که این تحول شادمانه مورد استقبال آنان قرار گرفت. ولی انقلاب اسلامی ایران به طور ناگهانی و اعجازانگیز، حلقه وصل گمشده میان این رسالت و خط مشی آن را بازگردانید، پس نتیجه ای که گمشده و مطلوب مانده بود، بروز کرد.

ایران اسلامی به حرکت اسلامی در قبال دیگر حرکتهای برتری بخشید نه چیزی بیش از این. ایران اسلامی چیز - ماهیتاً - جدیدی به ما نبخشیده است. اینکه رهبری در ایران از خودخواهی به دور است، فروتن و خودشکن است و - هیچ گاه - پذیرای سازشها و راه حل های نیم بند نیست، از آنجا ناشی می شود که سنت پیامبر(ص) اینگونه بوده است. اینکه حرکت اسلامی در ایران دارای دیدگاه جهانی خالی از موانع دنیوی لائیک است، به این بازمی گردد که سنت پیامبر(ص) این چنین بوده است. اینکه ایران بر سر ریشه کن سازی تمام بقایای ارزش ها و فرهنگ بیگانه اصرار می ورزد، از این رو است که قرآن کریم به ما دستور انجام این

کار را داده است. اینکه ایران بر نابودسازی سرمایه داری و تمام گونه های استثمار مستضعفان اصرار می ورزد، از این جهت است که این حکم خداست. اینکه ایران در مقابل «قدرتی» چندین بار بزرگتر از خود، به نبرد برمی خیزد، به این دلیل است که خداوند متعال رهبر واقعی حرکت اسلامی است، و هیچ «ابرقدرتی» جز او در جهان نیست و تمام جهان از آن او است، و حرکت اسلامی هیچ قدرتی جز او را به رسمیت نمی شناسد... اینگونه درمی یابیم که آنچه در صحنه ایران روی می دهد، تازگی ندارد.

ولی درسها و عبرتهای ژرفی از تجربه انقلاب اسلامی ایران مستفاد می شود. چه بسا مهمترین درسی که باید بگیریم این است که شخصیت ملی منطقه ای درست نقطه تضاد با اسلام است. از این رو از زدودن تصویرهای ملی از ذهن مسلمانان، در تمام سطوح، گریزی نیست. این گفته بی اساس است که «ملیت» عنصر اساسی دولت است. بسیاری از حرکتهای «استقلال طلبانه» این گفته را تکرار کرده اند. اسلام، به خودی خود، شخصیتی کافی است که دیدگاه کامل خود را درباره دولت دارد. برای دولت لائیک در بین مسلمانان جایی نیست، مسلمانان نیازی به نظام لائیک ندارند... نتیجه قطعی این دیدگاه این است که تمام دولتهای پس از استعمار و نظام های سیاسی آن موجودیتهایی با مشروعیت کوتاه مدت و روبه زوال بیش نیستند. حرکت اسلامی همانند یک پارچه است که فرقی میان اول و آخر آن نیست. بنابراین تفاوتی میان مسلمانان براساس اینکه در کشوری در اقلیت یا در اکثریت اند وجود ندارد. مسلمانان ساکن در کانادا، ایالات متحده و اروپا و دیگر مناطق، بخشی از امت اسلامی اند، درست همانند کسانی که در دیار اسلامی زندگی می کنند. شاخه های اروپایی و آمریکایی حرکت اسلامی در ایران، نقش فعال «هسته های» کوچک در کشورهای خارجی را ثابت کرده است. تمام بخش های حرکت اسلامی باید منابع خود را بسیج کرده و در راه دفاع از بخش اصلی و بی دفاع که در حال حاضر ایران است به کار گیرند. وقتی بخشی دیگر در جایی دیگر با همین وضعیت روبرو شود حرکت اسلامی وظیفه دارد منابع خود را در آنجا متمرکز سازد. بدبختانه صدای حرکت اسلامی در مورد مسئله ایران بوضوح شنیده نمی شد، تا چه رسد به اینکه نقش عملی داشته باشد. در حالی که عموم مسلمانان در همه جا احساس وابستگی قوی به انقلاب می کردند، اما مجال اندکی برای ابراز احساسات

داشتند. «رهبران» ادعایی که احساس کردند منافع شان در خطر است، توانستند، به وسیله دستگاه‌های تبلیغاتی، و طبق معمول به کمک دستگاه‌های تبلیغاتی غرب که در مخدوش کردن تصویر انقلاب ید طولایی دارند به مانورهای دست بزنند. آنان همچنان می‌کوشند با مهار کردن انقلاب و متهم کردن آن به «شیعه‌گری» و بهانه کردن «ایجاد شرایط مناسب همانند ایران» آن را داخل ایران نگاهدارند. ولی واقعیت این است که حرکت اسلامی حقایق انقلاب اسلامی را در کلیه سطوح جذب کرده است. توده‌های مسلمانان امروزه به شرایط لازم برای حرکت و دولت اسلامی آگاه‌ترند. این توده‌ها از این پس فریب نخواهند خورد و دوباره با مسکن‌هائی چون «دموکراسی اسلامی»، «سوسیالیسم اسلامی» و «ملی‌گرایی اسلامی» بی‌حس نخواهند شد. آنان خواستار حرکت‌هایی خواهند شد که این موانع و پس مانده‌های دوران استعمار را از سر راه بردارد، و بدان دست خواهند یافت.

تاریخ اسلام اکنون وارد مرحله جدیدی شده است. سیر قهقرایی و انحطاط شتابان ما متوقف شده است، اگرچه، هنوز، حرکت‌مان را به سوی پیشرفت و تعالی آغاز نکرده ایم. کابوس دوران پس از استعمار اکنون به سر می‌آید. اینک ادراک تازه‌ای نسبت به منزلت، سمت‌گیری و هدف در وجودمان پدید آمده است. ولی دوره درمان درست همانند دوره انحطاط و شکست دردناک خواهد بود زیرا گزینه‌های آسان موجود نیست. تاریخ پاره تن خود را، با گوشت و خون باز می‌ستاند. درمان ما ضرورتاً به زیان دیگران نخواهد بود، اگرچه دلایل موجود گواهی می‌دهد که دیگران اجازه نخواهند داد که ما به سلامت از این مرحله گذر کنیم. تجربه ایران از انقلاب به این سو مسئله‌ای است که بر خود گواهی می‌دهد. بسیاری از مسلمان‌نماها، همان بازی‌ای را خواهند کرد که قدرت‌های خارجی می‌خواهند. بسیاری از نظام‌های پس از استعمار با هر گامی که حرکت اسلامی برمی‌دارد مخالفت خواهند ورزید. بسیاری از این نظام‌ها حتی بر سر راه تلاش‌های محدودی چون این نشریه - کرسنت - موانعی قرار خواهند داد.

در چنین مواردی، باید آرامش خود را حفظ کنیم. برخوردهای انفعالی باید داخل خانه اسلامی در مرزبندی‌های اسلامی بماند. پیامبر(ص) هیچ‌گاه در قبال دشمنانش انفعالی برخورد نکرد. وی حتی با کسانی که آزارش می‌دادند مهربان و باگذشت بود. در سال‌های اخیر می‌بینیم که بسیاری از نشریات «اسلامی» و

خبرنگاران «مسلمان» زبان انفعالی به کار می‌برند. به نظر می‌رسد آنان از روش «گروه‌های حاشیه‌ای» سیاسی غرب تأثیر پذیرفته‌اند. ما در حرکت اسلامی، باید درقبال اشخاص و چیزهایی که با آن بده بستان یا رویارویی داریم، روشن بین باشیم. باید با زبان ساده نظراتمان را بیان کنیم. نباید با دشنام گویی به پستی نزول کنیم خواه موضوع به حکومت خاندانهای حاکم مسلط بر ملت‌های مسلمان مربوط باشد، خواه کاخ سفید یا کسان دیگری که با آنان اختلافاتی داریم... برماست که بی‌وقفه و به طور خستگی‌ناپذیر و بدون واهمه، تضادها و دوگانگی‌های تمدن غرب و پایه‌های بینشی، فلسفی و ساختاری آن را که بر وجودمان سنگینی می‌کند، عریان کنیم.

سخنرانیهای امام خمینی طی دو سال گذشته دیدگاه جهانی جدیدی برای مسلمانان و حرکت اسلامی ترسیم کرده است. روش وی چه بسا قدیمی به نظر می‌رسد ولی اصالت و شادابی پیامش از جمله چیزهایی است که جای آن سالهاست در صحنه سیاسی اسلامی خالی بوده است. وی برای همیشه در را به روی «توجیه گران»^(۱) بست. ولی فروتنی اش - در زمانی که به بزرگترین دستاوردهایش نائل می‌آید - درسی ایده آل در رفتار شخصی به شمار می‌آید، درسی که جز شماری اندک از بزرگان تاریخ هیچکس قادر به ارائه آن نیست. کسانی که از میان ما به فرهنگ غربی دست یافته و بر طرز زندگی غربی و حتی فرهنگ و دیدگاه غربی واقف گشته‌اند، پیام امام را با توجه به نقشی که ما باید در دوران معاصر انجام دهیم، هماهنگ تر و به خود نزدیکتر می‌یابند. یکی از ویژگیهای اساسی تمدن غرب این است که انسان را به فردی مغرور و خودخواه مبدل می‌سازد. اگر جوانی را در جشن فارغ التحصیلی اش در دانشگاه ببینید، خواهید دید که او روی قالیچه عقلایی در بلندای آسمان به پرواز درآمده است. کسانی که به مدارک حرفه‌هایی چون پزشکی، حقوق و مهندسی دست می‌یابند، دیگر به انسانهای عادی احساس وابستگی نمی‌کنند. ما، مسلمانانی که با فرهنگ غربی تعلیم یافته‌ایم، از پست‌ترین مسلمانانی هستیم که به این امت وابسته شده یا بهتر است بگوئیم آن را آلوده کرده‌ایم. ما درواقع دلیل خواری و انحطاط مسلمانان هستیم، درست همان گونه که

*. توجیه گران، نخبگان غربزده مسلمان هستند چون «سید احمدخان» و پیروانش که در حد توان می‌کوشند میان اسلام و تمدن غرب تلفیق دهند. آنان ادعا دارند که ارزش‌های تمدن غرب از اسلام سرچشمه می‌گیرد - م.

خود نیز پیامدهای عَرَضی این انحطاط هستیم. بر ماست که، از نو، ساده ترین مبانی رفتار اسلامی را بیاموزیم. باید بر اسب چموش غرور و خودخواهی مان لگام بزنیم. بر ماست که هرچه مهارت داریم - اگر مهارتی داشته باشیم - در خدمت به حرکت اسلامی به کار گیریم. بزرگترین خدمتی که می توانیم انجام دهیم این است که به زبان روز دیدگاه جهان اسلام را روشن کنیم. در این راستا باید منابع انسانی و مادی امت را که اکنون در جهت هدفهای دشمنانه یا ناهمگون با هدفهای حرکت اسلامی به کار می رود، بسیج کنیم.

کاری که همچنان در پیش داریم بس بزرگ است... ولی حجم مشکل یا مخالفتها ما را سست نخواهد کرد، که سنت پیامبر(ص) همین است.



انقلاب اسلامی ایران هدفها و دستاوردها

انقلاب اسلامی ایران هدفها و دستاوردها تضاد جهانی اسلام و کفر

برای نخستین بار، گروهی از آگاه ترین و متعهدترین اندیشمندان امت اسلامی گردهم جمع شده اند تا پاسخی سنجیده و دقیق درباره انقلاب اسلامی در ایران مطرح کنند و این یک فرصت تاریخی است.

نام این سمینار، ما را بر آن می دارد تا دست آوردها، و چشم اندازها را مورد بررسی قرار دهیم.

مدت زمانی که در اختیار داریم، بسیار کوتاه و مطالب مورد پژوهش بسیار گسترده است و ما آگاهانه و سنجیده از شما خواسته ایم که مطالبی درباره موضوعات گوناگون به رشته تحریر درآورید. البته می دانیم که این امکان وجود ندارد که همه مقالات و تمام نقطه نظرات و کلیه موضوعاتی که درباره انقلاب اسلامی وجود دارد در این سمینار مطرح شده و یا مورد بررسی کامل قرار گیرند.

بنابراین، ضروری است زمینه هایی را که به نظر «مؤسسه اسلامی» به آنها توجه بیشتری باید مبذول گردد، یادآور شوم، این سمینار با این هدف که ایران، انقلاب اسلامی، علما و یا مردم ایران را مدح و یا تحسین نماید منعقد نشده است، زیرا که حمد و ثناء، ویژه خداوند است و دوستان و برادران ما در ایران هم نیازی به تمجید و تحسین ندارند، چرا که آنها به تکلیف خود عمل می کنند.

باید توجه داشت که انحرافات و شکست ها نیز از نظر تاریخی همان عظمت و اهمیت را دارا خواهند بود. البته در شرایط کنونی جهان معاصر، کوچکترین جرقه نور کافی است تا آنها را که در تاریکی مطلق به سر می برند خیره سازد. من بی پرده باید بگویم، وقتی که انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی در ایران به پیروزی رسید از آن بیم داشتم که چیزی بیش از لمحّه ای از نور نباشد که ناگزیر دوباره مغلوب تاریکی می گردد!...

این ترس تقریباً دائمی بود که ما را در «مؤسسه اسلامی» برانگیخت تا از این نور، در حد امکان بهره مند شویم.

ولی پس از اشغال لانه جاسوسی آمریکا، توسط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» در نوامبر سال ۱۹۷۹ این نظریه و احتمال که انقلاب اسلامی یک واقعت اعجاب انگیز و تحسین برانگیز موقت نخواهد بود، قوت گرفت و ما به طور جدی احساس کردیم که مدت درازی از نور خورشید بهره مند خواهیم شد و بعد از

زمستانی سرد، طولانی و تاریک در تاریخ مسلمانان، بهار تجدید حیات فرا رسیده است.

آنچه از آن به بعد در داخل ایران و در دنیای خارج، در رابطه با ایران به وقوع پیوسته است به من اطمینان بخشیده که انقلاب اسلامی ایران، تجلی واقعی حقیقت محض - که اسلام است - می باشد.

در سالهای گذشته ما در «موسسه اسلامی» تمام وقت خود را به مطالعه چگونگی انقلاب اسلامی اختصاص دادیم و بیشترین توجه ما بر این محور متمرکز بوده است که به نحوی - و در حدود امکانات خود - انقلاب اسلامی را به امت اسلامی خارج از ایران ربط دهیم. ما در همان ابتدا پی بردیم که به گونه ای اندک می توانیم برادران خود را در ایران یاری دهیم.

درحقیقت یکی از ویژگی های یک انقلاب اسلامی، استقلال ذاتی و خودکفائی آن است و آنچه در سالهای گذشته رخ داده است نظر ما را که انقلاب اسلامی کاملاً به خود متکی بوده و مستقل است، تایید نموده و البته باید هم چنین باشد، چرا که اسلام حقیقت تام است و هر نوع تجلی آن باید به طور کامل استقلال داشته باشد.

این، همچنان بدان معنی است که هر جزء کوچک از کل خود نیز «تجلی کل» است و به همین دلیل کاملاً می تواند نشان دهنده حقیقت وجودی خود، به تنهایی باشد، گویی که خود تمام حقیقت است و شاید به همین دلیل ابعاد فیزیکی «نمونه حقیقت تام» در ابتدای پیدایش همواره کوچک جلوه می کند. مدینه پیامبر (ص) و دوران خلفای راشدین را بررسی می کنیم. اگر تجلی فیزیکی تمام حقیقت لازم بود که به وسعت خود حقیقت باشد، خداوند متعال یک قاره و یا یک شبه قاره را برای وحی و نبوت انتخاب می فرمود، ولی می بینیم که جمعیت پراکنده و نسبتاً کم «حجاز» چیزی از کمال و خاتمیت نبوت و وحی نمی گاهد و تمامی حقیقت سرتاسر گیتی را دربر می گیرد، ولی همچنین در کوچکترین ذرات نیز بسر می برد و هرگاه هرجا، و یا هرگونه که تمامی حقیقت، خود را متجلی سازد، بر باطل علیرغم ابعاد و قدرت آن، غلبه می یابد و اصولاً یک خصلت اساسی باطل، نقص دائمی آن است و این که «باطل» همواره احساس ناامنی می کند. باطل هر اندازه که به ظاهر نیرومند و ریشه دار باشد همیشه از هر شکلی از حقیقت، ترس و واهمه دارد و به همین دلیل است که کارگزاران و حامیان و تغذیه کنندگان باطل، همیشه ناتوان و ناامن هستند و

این ضعف و احساس ناامنی، خود را به صورت تلاش در قدرت طلبی، سودجویی، تجاوز، سرکوبگری و استثمار ظاهر می سازند.

در حرکت سریع و گسترده تاریخ و در تاریخ نویسی اسلام، دوره هایی تکراری از برتری کفر و برتری اسلام به طور آشکار وجود دارد. به نظر من اصولاً این دوره های تکراری از انحرافات و تصحیح انحرافات، جوهره زنجیره طولانی پیامبران تا زمان ختم نبوت بهوسیله پیامبر اسلام (ص) بوده است. با این حال باید توجه شود که تاکنون همه مراحل درگیری بین اسلام و باطل در مناطقی تقریباً کوچک و از نظر جغرافیایی محدود، بهوقوع پیوسته است. تمام پیامبران قبل از حضرت محمد (ص) بر ملت هایشان وارد گردیدند، اما هرگز خاتمیت، جهان شمولی و یا پایداری پیامی را که آورده بودند اعلام ننموده اند، البته خود حضرت محمد (ص) نیز در آغاز از نظر جغرافیائی در یک ناحیه کوچک از جهان باقی ماند. اگرچه رسالتی را که بر عهده داشت و نمونه ای را که ارائه نمود، برای همه انسانها و برای همه زمانها بوده است. بدین ترتیب یک مقابله جهانی بین اسلام و کفر سرانجام اجتناب ناپذیر است، و به نظر من این مقابله جهانی یک امر اجتناب ناپذیر تاریخی است.

اینکه «چگونه و در چه تاریخی این درگیری جهانی بهوقوع می پیوندد، قابل پیش بینی دقیق نیست. آنچه برای ما اهمیت دارد، این است که دریابیم تاریخ بیوقفه به سوی چنین درگیری در حرکت است و امت اسلام، باید خود را برای رویارویی با آن آماده سازد، و برای آن، علاقه و شوق بهوجود آورد. به تعبیری این مقابله درحقیقت یک ویژگی و ترکیبی مداوم از تاریخ است. تاریخ اسلام بعد از خلفای راشدین شاهد انحرافات روبه تزايد قدرت سیاسی مسلمانان، با دوری از معیارهای پی ریزی شده توسط پیامبر اکرم (ص) و قرآن کریم بوده است و همین قدرت های سیاسی و انحرافی مسلمانان منحرف عمدتاً مسئول بسیاری از ضرباتی بوده اند که بر کفر جهانی، در بسیاری از نقاط دنیا در رابطه با گسترش اسلام - از سواحل اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام - وارد گردید؛ اما متأسفانه به دلیل انحراف بنیادی و روزافزون در حاکمیت، قدرت سیاسی مسلمانان محکوم به ضعف، نابودی و تسلیم تدریجی در برابر نیروهای کفر بود.

در اینجا قصد ندارم که رابطه بین سقوط سیاسی مسلمانان و پیدایش روبه افزایش قدرت سیاسی کفر را به طور کامل توضیح دهم، ولی به هر حال این یک حقیقت

تاریخی است که رخ داده است. از دویست سال قبل و یا بیشتر، شاید از آغاز سقوط «اسپانیا»، تمام مناطق مسلمان نشین جهان و مراکز قدرت سیاسی، اداری و اقتصادی آنها تحت سیطره کفر درآمده است.

این نشان دهنده اهمیت دوره استعمار و امپریالیسم برای ما مسلمانان است، اگرچه مناطق غیراسلامی نیز توسط همین نیروها تسخیر شده و به استعمار کشانده شدند. در مناطق غیراسلامی، تنها برتری یک نیروی کفر نیرومند بر نیروی کفر ناتوان بوده است، این حقیقت که نیروهای کفر از طبیعت و ویژگی بنیادی و اساسی مقابله بین اسلام و کفر آگاه بوده اند، از هجوم آنها برای مسیحی کردن بت پرستان آفریقا و به کارگیری مسیحیت ارتجاعی به عنوان اسلحه سیاست های استعمار و امپریالیسم قدرت های غربی کاملاً نمایان است.

پس، موضوع مورد بحث من، روند تاریخ است که جهان بی‌وقفه به سوی یک درگیری جهانی بین حق و باطل و اسلام و کفر پیش می‌رود. برای بهوقوع پیوستن چنین امری، لازم است بین نیروهای اسلام و کفر، حالت تضاد و دو قطبی جهانی بوجود آید.

نمونه های دوره ای تاریخ، بهواسطه درگیری ها و خصومت های پی درپی بین اسلام و کفر، این الزام را بهوجود می‌آورد که کفر، نقشی نیرومند، جسور و مبارزه طلب را ایفاء می‌کند.

برای یک مبارزه جهانی، لازم است که نیروی کفر به گونه ای جهانی سلطه گر، استکباری، متمرکز و سازمان یافته جلوه گر شود. به نظر من این چیزی است که هم اکنون به طور کامل رخ داده است. امروز تمدن غرب، به مثابه چتر وحدت جهانی کفر درآمده است. کفر در تمام نقاط دنیا در اکثر مراحل تاریخ می‌زیسته است و سرتاسر تاریخ تمدن های متعددی را از خود به یادگار گذاشته است. تمام این تمدن های نخستین در مناطق جغرافیایی محدودی مانند مصر، چین، هند، بین النهرین و یونان بهوجود آمده و رشد یافتند. تمدن غربی نیز در قسمتی محدود از قاره اروپا بهوجود آمد. هدف این بحث، آن نیست که عواملی را که باعث تبدیل تمدن اروپایی به یک تمدن جهانی گردید مورد بررسی قرار دهد، هجوم اساسی تمدن غرب به سوی نابودی و تجزیه شخصیت جامعه انسانی از جمله جامعه خود را در بحث دیگری تحت عنوان «تمامیت و تفکیک در سیاست اسلام و کفر»^۱ مطرح

ساخته ام. ولی جهانی نمودن یک نیروی اساساً ویرانگر، تحت پوشش «تمدن» یک واقعه اسف بار مهم تاریخ است که نیاز به توضیح بیشتری دارد.

عاملی که غرب با آن خود را بیشتر معرفی می کند و با تکیه بر آن ادعای حق برتری جهانی را مطرح می نماید، تکنولوژی برتر آن است و البته غرب، آن را انعکاسی از روش برتر خود در تحقیقات علمی می داند و دنیای غیر غربی، خود را آن چنان در دست آوردهای تکنولوژی غرب و تبلیغات دروغینی در رابطه با شکست ناپذیری آن اسیر کرده است که لازم است هیولای تکنولوژی در بوته آزمایش واقعی، تحلیل و برای همیشه دفن گردد.

البته، در اینجا، جایی برای توسعه این بحث به صورت مفصل وجود ندارد. آنچه لازم است به آن اشاره کنیم، این است که آنچه در رابطه با «علم و تکنولوژی غرب» وجود دارد، در حقیقت ثمره تلاش جمعی «انسان» در سرتاسر تاریخ برای غلبه بر محیط فیزیکی اوست. اگر ما با دقت به پایه های ریاضیات و علوم جدید بنگریم، درمی یابیم که همه آنها در بسیاری از نقاط دنیا در فرهنگ های غیر غربی پی ریزی شده اند. درواقع قسمت عمده ای از علوم و تکنولوژی های وابسته به آن، اصولاً غیر غربی هستند. آنچه رخ داد، این بود که انسان غربی زمانی از عصر تاریک و قرون وسطایی خود بیرون آمد که علوم و تکنولوژیهای وابسته، چون میوه ای رسیده برای یک جهش و رشد تصاعدی مناسب بودند. غرب صرفاً میراث خوار تمدن انسانها شد و آن را سرمایه خود قرار داد و ادعا نمود که همه آن، غربی است! سطح کنونی علم و تکنولوژی، یا سطحی قابل ملاحظه از دست آوردهای علمی، حدوداً در چنین زمانی بدست می آید و این یک بدبختی ظالمانه است که بشر به چنین سطحی از دست آوردهای علمی و تکنولوژی، زمانی دست یافته است که مخرب ترین تمدن جهان، یعنی تمدن غرب با قدرت تمام به پیش می تازد!

بنابراین، تکنولوژی و علوم جدید، بیش از آن که هدیه غرب به بشریت باشد، هدیه ای از جانب کل بشریت به غرب است. غرب، این هدیه را به ظالمانه ترین روش ممکن به کار برده است، چنان ظالمانه که تنها غرب قادر به انجام آن است. توسعه سلاح های هسته ای، به کارگیری آنها در پایان جنگ دوم جهانی و تهدید غرب مبنی بر به کارگیری مجدد آنها در یک جنگ بین دو جناح تمدن غرب، نشانه هایی از انگیزه های مخرب و خود نابودکننده غرب می باشد. انسان غربی،

برای جهانی کردن ابعاد تمدنش از علوم و تکنولوژی سوءاستفاده کرده است و بدین گونه قدرت کفر، با تمرکز نیروهایش در معدودی از مراکز مختلف، جهانی گردیده است.

ابزار کفر، درون خانه اسلام

اکنون قدرت سیاسی «کفر» باید مورد آزمون قرار گیرد، چرا که اختلاف ظاهری در میان مظاهر قدرت آن در غرب، نشانه هایی از فساد درونی دارد. البته، نخستین نکته ای که باید به آن توجه کرد، این است که «غرب» امروز دیگر واژه خاصی در محدوده جغرافیائی ویژه نیست.

مراکز عمده قدرت غرب، در آمریکا، شوروی و اقمار اروپایی وابسته قرار دارند. سایر مراکز مهم قدرت غرب - به مفهوم عام و غیرجغرافیایی - چین، ژاپن، کانادا، هندوستان، آفریقای جنوبی و زلاندنو هستند. سلطه سیاسی بر سایر نقاط جهان از کانال یک سیستم جهانی وابسته متشکل از حکومت های قومی ناتوان، اعمال می گردد، دو مرکز عمده قدرت غرب، یعنی آمریکا و شوروی برای گسترش نفوذ و یا به خاطر منافع خود، به رقابت پرداخته و درگیر اختلافات ویژه ای هستند در حالی که هر دو جناح، مساله «منافع حیاتی» یکدیگر را به رسمیت شناخته و به آن احترام می گذارند. البته این اختلافات به طور روزافزون به صورت اموری نمایشی در آمده اند. آمریکا و شوروی لقب «ابرقدرت» را با فخرفروشی فراوان به رخ یکدیگر می کشند و آنچه از این امر در نظر دارند این است که آنها، قدرت کافی برای تحصیل تمام یا بخشی از اهداف خود را در نظام بین المللی و در برابر هر نیروی مخالف دارا می باشند.

البته به نظر ما هم، در درون «خانه کفر»، ابرقدرت ها واقعاً برترند، ولی همین ابرقدرت ها نیز نیاز به آزمایشی دقیق تر دارند. معروفترین مشخصه آنها قدرت نظامی آنهاست که در جهان معاصر، در مالکیت جدیدترین سلاح های هسته ای و سیستم های نقل و انتقال و توانائی دستیابی به هر هدفی در روی زمین تبلور می یابد. این ابرقدرت ها همچنین دارای نیروهای پشتیبانی هستند که متشکل از افرادی آموزش دیده و سربازان حرفه ای که قادرند در خشکی، هوا و دریا بجنگند، می باشد.

این توان نظامی از پشتیبانی منابع وسیع اقتصادی ابرقدرت‌ها و همچنین دسترسی و استفاده از منابع اقتصادی دیگران، برخوردار است. آنچه بر تمام این قدرت نظامی سلطه دارد، دستگاه‌های خشن و بی‌رحم سیاسی است که از ماشینهای وسیع اداری حکومتی و سازمان‌های بسیار پیچیده و ماهر، به منظور سرکوب داخلی و خارجی، شکل گرفته‌اند.

علاوه بر این‌ها، هر ابرقدرتی به یک «فلسفه» نیز مجهز است. بررسی و ارزیابی فلسفه‌های حاکم بر اندیشه دو ابرقدرت معاصر از اهداف این بحث خارج است. تنها نکته‌ای که باید به آن توجه کرد اختلاف بین این دو فلسفه پوچ و بی‌ریشه می‌باشد. هر دو آنها به یک گرایش یکسان که ممیزه کفر در همه جاست، تعلق دارند. هر دو آنها فاقد موازین اخلاقی بوده و بلکه عمدتاً برضد اخلاق بوده و هر دو پدیده‌های «ماتریالیسم کور» می‌باشند. اینکه آنها، پیروانی در همه نقاط دنیا دارند، نکته قابل توجهی است که باید در رابطه با ابرقدرت‌های امروز، به آن توجه کنیم. با تأسف باید گفت که همه این «پیروان کفر» کافر نیستند، در حقیقت، تعداد زیادی از آنان را مسلمانان ظاهری تشکیل می‌دهند. بیشتر جوامع جهانی مسلمانان به جوامعی با معیارهای دوگانه تبدیل شده‌اند. نهادهای اسلامی در سطح روستا و در سطح مساجد محلی هنوز باقی هستند و فعالیت دارند.

این نهادها که بهوسیله زکات و تبرعات حمایت می‌شوند، خواسته‌های صرفاً مذهبی جامعه‌های سنتی مسلمانان را برمی‌آورند. سایر نهادهای اجتماعی، اقتصادی، اداری و سیاسی جوامع سنتی مسلمانان، به طور کلی ناپدید گشته و سازمان‌هایی بر مبنای نظام غربی جایگزین آنها شده‌اند و نهادهای جدید، در واقع به سبک غرب و تماماً توسط یک گروه روشنفکر تحصیلکرده غربگرا تغذیه می‌شوند.

در راستای هدف این بحث، ما با اطمینان می‌توانیم بگوئیم که روشنفکر تحصیلکرده غربگرا در کلیت خود وسیله‌ای در اختیار کفر در جوامع مسلمانان هستند، البته فرد فرد این روشنفکران همگی مسلمانند و بسیاری از آنها غالباً پرهیزکارند که با برداشتی غلط از این مفهوم، می‌توان آنها را «متقی» نیز نامید. ولی به عنوان یک طبقه اقتصادی و اجتماعی، این گروه از روشنفکران محصول تعلیم و تربیت غرب می‌باشند و در عمل، همواره در خدمت منافع غرب قرار گرفته‌اند.

البته این طبقه، آگاهانه خود را در خدمت غرب قرار نمی دهد، بلکه گاهی حتی از مقدار زیادی از الفاظ داغ و کلمات تند ضدغربی نیز استفاده می کند.

آنچه که آنها نمی دانند و شاید قادر به فهم آن نیستند، این نکته است که درک و برداشت آنها از منافع خود و جامعه، چنان بهوسیله تحصیلات و تربیت غربی آلوده گشته، که به طور خودکار، مطابق با منافع غرب عمل می کنند.

ابزارهای اصلی پیروی از منافع غرب بعد از دوره استعمار قدیم، «تحصیلات عالی»! «درهای باز»، «مدرنیزه کردن» و «توسعه» است. روشنفکر تحصیل کرده غربگرا تمام این واژه ها را در مفهومی که غرب به او ارائه کرده است، درک می کند و در حقیقت او فلسفه غرب را می پذیرد و البته دیگر اهمیت چندانی ندارد که دسته ای از این روشنفکران، خود را «چی»، «ناسیونالیست» و یا حتی «کمونیست» بنامند، همانطور که اگر گروه دیگری از این روشنفکران، خود را اسلامی بخوانند و به سوی «احزاب اسلامی» هجوم آورند، نمی توان آن را با ارزش و مهم تلقی کرد.

اصولاً تا زمانی که سبک و روش زندگی یک روشنفکر - ولو به ظاهر مسلمان - به شکلی ماهیت غربی دارد، او را باید به عنوان ابزار کفر در جوامع مسلمانان به حساب آورد. نکته مهمی که بایست تکرار شود این است که اکثر اعضای این قشر روشنفکر، از نظر فردی و در زندگی خصوصی مسلمانان معتقدی هستند، ولی به عنوان یک طبقه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، جزء جریان و خط کفر می باشند و متأسفانه از طریق این گونه روشنفکران، تمامی امت، امروزه در سلطه کفر قرار دارد. البته روشی که موفق بوده عده زیادی از مسلمانان را ترغیب نماید که با میل و اختیار ابزار کفر شوند نیز سزاوار توجه و بررسی است.

مظاهر زیبای کفر جدید

کفر جدید در مظاهر زیبای علم، فلسفه، تکنولوژی، دموکراسی و پیشرفت تجلی می کند و این نوع کفر، یک اعتماد ظاهری به «خدا» را نیز حفظ کرده است.

جمله «خداوند مرا یاری کند» را هر رئیس جمهوری آمریکا که حتی در قلب خود به خداوند معتقد نیست، بر زبان می آورد.

انسان غربی با پذیرش حدی پایین از خداپرستی و سایر مراسم مذهبی به عنوان یک زیربنای فرهنگی در جامعه ای غیردینی، بین مذهب و کفر آشتی برقرار نموده است. حتی تشکیلات مذهبی غرب نیز برتری دنیای غیرمذهبی را پذیرفته اند و

به همین علت است که هیچ رهبری یا حرکت دینی در غرب وجود ندارد که در جهت واژگون کردن دنیای ضد‌مذهبی تلاش نماید و بی شک، چنین مذهب سرسپرده و تسلیمی، برای تصورات غرب، مناسب تر است و پیروان مسلمان خود را نیز فریب می دهد تا باور کند که غرب، جامعه ای مذهبی است یا اینکه حداقل در غرب «آزادی مذهبی» وجود دارد.

روشنفکر غربزده در امت اسلام، آگاهانه یا غیر آگاهانه نوعی تلاش و حرکت برای پائین آوردن اسلام در این حد را در خود مرتکب شده است - که این به معنای جداسدن دائمی جوامع مسلمانان از اسلام و سلطه دائمی غرب و کفر بر اسلام است.

در سالهای اخیر، من به طور مکرر در بحث های خود مطرح ساخته ام که نقشه سیاسی امت اسلام به نحوی توسط نیروهای استعمارگر غربی کشیده شده، تا سلطه مداوم خود را بر سرزمین ها و ملت های اسلام حفظ و تضمین کند. امت اسلام به حکومت های کوچک قومی تقسیم شده است و نظام های سیاسی، اداری و اقتصادی این حکومت های قومی هم، همه اخذ شده از غرب است. نظام آموزشی آنها، غربی است و افرادی که در رأس این حکومت های قومی هستند، همگی یا در خود غرب و یا در دانشگاه های داخلی، ولی به سبک غرب، از آموزش های غربی بهره مند شده اند.

نیروهای نظامی و کادرهای اداری طبق مفهوم غربی «دولت خوب» تربیت شده اند. اقتصادهای فئودال - سرمایه داری در این کشورها، به اقتصاد غربی و بازارهای جهانی تحت کنترل غرب وابسته می باشند. عراق نیست اگر گفته شود که حکومت های قومی به ظاهر استقلال یافته، امروز بعد از دوره استعمار قدیم، بیش از آنچه که در روزهای اوج استعمار بودند، به غرب تکیه دارند.

در این بحث، من قصد ندارم به جزئیات دقیق مکانیزم وابستگی و آسیب پذیری این حکومت های قومی بپردازم. تنها نکته ای که به آن اشاره کرده و آن را با تمام تاکیدی که امکان دارد، بیان می کنم، این است که تمام حکومت های قومی، امروزه حتی آنهایی که خود را «اسلامی» می نامند، درحقیقت، جزئی تفکیک ناپذیر از «خانه جهانی کفر» هستند. این حکومت های قومی و نظام های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنان، به جریان اصلی تاریخ اسلام تعلق ندارند. آنها

نماینده و معرف اسلام راستین و مسلمانان واقعی نیستند و نمی توانند باشند. آنها پایه های ضعیفی هستند که بنای اسلام را نمی توان بر روی آنها استوار کرد. آنها سلاح ساخته شده به وسیله توطئه های کفرند که مسئولیت تحت سلطه بودن دائمی، شکست و نابودی تدریجی نیروی اسلام و امت را به عهده دارند.

البته برای ما لذت بخش نیست که تمامی چهل کشور جدید قومی مسلمان نشین را به «خانه کفر» وابسته بدانیم، ولی انجام چنین کاری، تنها روبروشدن شجاعانه با حقایق موجود است. هر گونه مسامحه و قصور در شناسایی دقیق شرایط حاضر، فقط درد و رنج امت اسلام را زیادتیر و طولانی تر می کند و آن روزی را به تأخیر می اندازد که اسلام بتواند به تنهایی سرنوشت بشریت را کنترل و هدایت کند. در واقع با نسبت دادن وابستگی هر چهل حکومت قومی به «خانه کفر» ضرری متوجه اسلام و مسلمین نمی شود.

درک این مطلب که امت اسلام، علاقه به وضعیت کنونی جهان ندارد، ما را از هر نوع قید و بند رها نموده و قادر می سازد که به نقشه جهان در شکل طبیعی و نخستین آن بنگریم. تنها مرزی را که ما به رسمیت می شناسیم، مرز بین اسلام و کفر است. کشیدن چنین مرزی در میان خانه های خودمان، در حقیقت رنج آور است. معهذاً این نوعی عمل جراحی است که باید صورت بگیرد. قطع عضو کوچک و فاسد تنها راه نجات امت اسلام از زمین گیر شدن کامل و بردوش کشیدن ننگ تحت سلطه دائمی کفر قرار گرفتن است. اگر این عمل جراحی با آگاهی کامل از ابعاد معنوی آن صورت گیرد، آنگاه درد ظاهری به شادی بزرگی تبدیل خواهد شد. نیازی نیست که یادآور شویم که در صدر اسلام، تازه مسلمانان عمدتاً از خانواده ها و قبایل کافر بودند. خط بین اسلام و کفر در مکه و مدینه از میان خانواده ها و اقوام می گذشت.

اسلام، پدر و فرزند را در مواضعی مقابل یکدیگر و برادر را در برابر برادر و شوهران را رودرروی همسران قرار داد. امت اسلام در حال حاضر مدتی است که از یک فلج موضعی، به واسطه این که برخی از عصب های حیاتی آن در خانه اسلام ابزار کفر گردیده اند، رنج می برد.

یک عمل جراحی که باعث شود انسان از این فلج، رهایی یابد و سلامت کامل خود را دوباره به دست آورد و آن را به کنترل خود و تمام اعضاء خود درآورد، راه حلی بنیادی در تاریخ است که امت اسلام باید انجام دهد. این عمل جراحی، از آنچه که واقعاً وجود دارد، بزرگتر می نماید. اگر امروز به امت اسلام نظر بیفکنیم، بیماری گرایش جدایی از مذهب، در واقع فقط یک پرده نازک است که بر روی بدنه نیرومند اسلام و مسلمین کشانده شده است.

توده های مسلمان، هرگز اسلام را رها نکرده و نخواهد کرد انحراف، محدود به گروه کوچک روشنفکران مرفه و آموزش دیده به سبک غرب می گردد که از غربزدگی و غربگرایی جوامع ما و مؤسسات و نظام اقتصادی خودشان، بسیار بهره مند شده اند. فرهنگ عربانگری و الکلیسم نیز محدود به قشر سیاسی غالب و مسئولان اداری و نظامی و طبقه مرفه می گردد. آن زمان که جامعه اسلامی هویت و واقعیت ریشه های عمیق خود را در تاریخ، دوباره نشان دهد و اعلام نماید، علف های هرزه کفر، خشک و نابود می گردند. به نظر من، نقطه عطفی در تاریخ پدیدار گردیده است که باید تعریف و بهوضوح درک شود، اکنون جهانی شدن کفر کامل گردیده و لحظه آغاز مبارزه اسلام با رهبری جهانی کفر فرا رسیده است.

من معتقدم که انقلاب اسلامی در ایران اولین شکست کفر به دست اسلام از آغاز جهانی شدن کفر به شکل تمدن غربی است. اگر انقلاب اسلامی در ایران فقط یک «رویداد ایرانی» با هدفی محدود برای سرنگونی یک حاکم ظالم بخصوص و جایگزین کردن آن با یک رژیم اسلامی بود، آنگاه اعتقاد نداشتم که لازم بود همه کس در ایران و در خارج توجه زیادی به آن مبذول دارند و نیازی نبود که مراکز قدرت جهانی کفر، دو ابرقدرت و موکلین آنها این مقدار به ایران اسلامی حساس باشند، و این مقدار عظیم از وقت، توطئه و نیروی نظامی و سایر منابع خود را در تلاش برای نابودی آن در داخل ایران و برای جلوگیری از گسترش آن به سایر امت اسلامی، صرف کنند. اگر انقلاب اسلامی، یک انقلاب محدود شده بود - محدود به اهداف، روش ها، کاربردها و جهان بینی - کفر آن را تحت کنترل خود درمی آورد و آن را چون آتشی در انباری دورافتاده، فرو می نشاند.

البته می دانیم افرادی حتی نزدیک به رهبری انقلاب اسلامی، بودند که طبیعت و ماهیت جهانی انقلاب را درک نکرده بودند و این مفهوم درباره روشنفکران غربزده و جناح های ملی گرا که در بدو امر، به ظاهر از انقلاب حمایت می کردند، صادق بود.

آنان به سرعت بعد از انقلاب به روزگار اوج خود رسیدند و تاریخ نقش آنان را در مقام نخستوزیری یا ریاست جمهوری به یاد خواهد سپرد. کسانی دیگر بودند که عقیده داشتند تا آنجا که اسلام معرف فرهنگ مشترک مردم ایران است، انقلاب «اسلامی» است. اما، اسلام هیچ راه حلی را برای مشکلات جوامع جدید ارائه نمی کند. برای حل مشکلاتشان و برای خاتمه دادن به استثمار سرمایه داری و حل مشکلات فقر، ظلم، استثمار و مشروعیت سیاسی، مردم ایران بایستی از روش ها و الگوهای مارکسیستی پیروی کنند.

مردم، ضامن پیروزی

چنین به نظر می رسد که ایران اسلامی، در حالی که هنوز در نخستین مراحل ظهور خود است، یک نقش جهانی را عهده دار شده، در رأس یک حرکت بین المللی اسلامی قرار گرفته است. ولی هنوز در ایران، به طور کامل ارزیابی نشده که چنین نقشی، چه تعهداتی را برای نظام اسلامی، بوجود می آورد. البته میل به ایفاکردن چنین نقشی، امروز در ایران به صورت سخنرانی های پرشور درباره «وحدت امت» توأم با نفرتی راستین از هر دو ابرقدرت و وابستگان و عمال آنها در جهان اسلام اظهار می گردد. جنگ تحمیلی رژیم بعثی عراق نیز مرزهای بین اسلام و کفر را مشخص تر کرد. رژیم های ضدمذهبی در کشورهای مسلمان نشین، همگی در کنار ابرقدرت ها، رژیم بعثی صدام را در این جنگ یاری و کمک کرده اند و همین امر به طور آشکار، رژیم های موجود در جهان اسلام را بمثابه بخشی از نیروی جهانی کفر معرفی نموده و روی همین اصل، این جنگ، دنیا را به گونه ای بی نقاب، بی پرده و صریح برای ایران شناسانده است.

به هر حال زمان به سود حکومت اسلامی ایران است. امت مسلمان یکروزه زمام امور و سردمداری تاریخ را از دست نداده است و نیز نمی تواند آن را در یک زمان کوتاه بدست آورد. اسلام می تواند پنج سال یا ده سال دیگر هم صرف تحکیم پایگاه خود در ایران بنماید ولی مشکل این است که متأسفانه رژیم های ضدمذهبی،

هم اکنون یک «اسلام آمریکایی» را تبلیغ می کنند. آنها مبالغ هنگفتی برای ایجاد «مؤسسات اسلامی» در سراسر نقاط جهان خرج می کنند. این «مؤسسات اسلامی» که وظیفه ساختن مساجد و تأمین هزینه ائمه آنها را به عهده دارند، برترین نظام های موجود ضد مذهبی را که توسط حکومت های قومی که خود تحت الحمایه و جزئی از «خانه جهانی کفر» به شمار می روند، پذیرفته اند. چنین «مؤسسات اسلامی» به «گماشتگان اداری اسلامی» با حقوق های بالا مجهز می باشند که منافع تضمین شده ای برای دفاع و توسعه دارند. «احزاب اسلامی» که با احزاب ضد مذهبی به عنوان ظاهراً اپوزیسیون به صورت «جبهه متحد» درآمده اند و حتی در ائتلاف با چنین گروههایی آن هم تحت سلطه پادشاهان و یا دیکتاتورهای نظامی مسئولیت های دولتی را به عهده می گیرند، آنهایی هستند که به طور غیر عمد و یا ناخودآگاه برتری کفر و عمال و وابستگان آن را بر نظام اسلامی پذیرفته اند. از پیدایش انقلاب اسلامی در ایران همه اجزاء این تشکیلات «اسلامی» در سراسر جهان یک جنگ تبلیغاتی علیه ایران اسلامی به راه انداخته اند، گرچه نفوذشان محدود و شکست های فکری آنها چشم گیر است.

از سوی دیگر «احزاب اسلامی» شکست خود را شکست اصل اسلام می دانند و نظام های سلطه گر ضد مذهبی در جوامع ما ادعا می کنند که هرگز اسلام برای حکومت داری و یا سیاست، آمادگی ندارد. آنها با مقایسه بین شکست های روشن «احزاب اسلامی» در مقابل «دست آوردهای» خودشان مانند ملی گراها و رهبران احزاب ملی که به ظاهر «استقلال» را به دست آوردند و به حکومت جدید قومی حیات دادند، این نظریه را تقویت می کنند. بعضی از رهبران آنان با عنوان «پدران ملت» معرفی می شوند. بعضی از «احزاب اسلامی» قدرت رهبری و توانایی بسیج ملی و موقعیت مردانی چون محمدعلی جناح یا حتی جمال عبدالناصر را بالاتر از حدی یافته اند که بتوان با آن به رقابت پرداخت. نتیجه این نوع برداشتها چنین شده است که جانشینان چنین افرادی رهبران اسلامی را که قدرت سیاسی و توانایی بسیج مردمی کمتر و حتی مهارت سیاسی و «دست آوردهای» کمتری دارند، به آسانی و با لطایف الحیل شکست داده و از میدان به در کرده اند و در نهایت، نظارت مستقیم و غیرمستقیم کفر بر جوامع مسلمان کامل شده است. پول نقد سعودی، خیانت نظامی بعضی کشورهای به ظاهر اسلامی، مهارت های سیاسی نه چندان زیرکانه رژیم های

دیگر در کشورهای مسلمان نشین، در کل می‌کوشند که به آنچه در عمق سلطه کفر است «رنگ و روغن» اسلامی بدهند.

عامل دیگری که موجب فشار بیشتر بر ایران می‌گردد، انتظارات روزافزون توده‌های مسلمان از ایران اسلامی است. علیرغم تبلیغات و دروغهایی که چون تار عنکبوت توسط غربی‌ها و هم‌پیمانان «مسلمان» آنها و رژیم‌های قومی بر دور ایران کشیده شده، اخبار کافی از دست‌آوردهای انقلاب اسلامی که کنجکاوی توده‌های مسلمان را برانگیزاند، به آنها نمی‌رسد و همان‌گونه که در ضرب‌المثل آمده است:

«هیچ» چیزی مانند «موفقیت» موفق نیست.»

از اینها گذشته غربی‌ها چه چیزی دارند که «دنباله روی جهان» را یدک می‌کشند؟ دست‌آوردهای صنعتی فراوان غرب و توانایی آن در قبولاندن این نکته به مردم که موفقیت، تنها سراغ کسانی می‌رود که از غرب تقلید می‌کنند، عامل جذب می‌باشد. البته سلطه سیاسی-اقتصادی موجود، به غرب امکان نظارت بر منابع را داده است که متأسفانه در اختیار کسانی قرار گرفته که راه غرب را برای «موفقیت» دنبال می‌کنند. این روش، غرب را به سلطه‌گری جهانی سوق داده، در حالی که همین راه، مسلمانان پیرو غرب را به حالتی دائمی از سرسپردگی، چاپلوسی، تحقیر و نفاق کشانده است که خوشبختانه، هم‌اکنون توده‌های مسلمان، این نکته را دریافته‌اند و آنها اکنون به روشنی می‌بینند که سپیده «استقلال»، فجری کاذب بوده است و مشاهده می‌کنند که حاکمیت موجود از میان روشنفکران غربزده‌ای انتخاب شده‌اند که از جهاتی بدتر از حکام بی‌واسطه استعمار به شمار می‌روند. این درک، علیرغم دانش کم مردم محروم درباره دست‌آوردهای انقلاب اسلامی، امید توده‌های مسلمان را افزایش داده است. توده‌های مسلمان، به نحوی امروز دریافته‌اند که «انقلاب اسلامی» راهی برای رهایی از سلطه کفر به آنها ارائه و عرضه می‌دارد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره شود، این است که وجود مسئولین و یا مأمورین مسلمان، یک نظام سیاسی را الزاماً «اسلامی» نمی‌کند. این نکته حائز بیشترین اهمیت است. تقریباً تمام نظام‌های سیاسی که امروزه در کشورهای مسلمان نشین وجود دارند، محصول کفر می‌باشند. روشنفکران غرب‌زده مسلمان که اکنون این

نظام های سیاسی کافر را به حرکت درمی آورند، نقش سیاسی کفار را به عهده دارند. بزرگترین کفر سیاسی دنیای جدید «ناسیونالیسم» و به دنبال آن با فاصله کمی «دموکراسی» و سپس سوسیالیسم (دیکتاتوری پرولتاریا) و کاپیتالیسم و بی بند و باری ناشی از آنها می باشد.

کلیه نظام های سیاسی که براساس یکی یا بیشتر از این نظرات، یا فلسفه ها بهوجود آمده باشد، جزء طبقه ای از کفر است و این مسأله که چنین نظام هایی در قالب، توسط حکام مسلمان اداره می گردد تأثیری در اصل مطلب ندارد و به همین دلیل است که جنگی که از سوی عراق بعثی بر ایران اسلامی تحمیل گردیده جنگ بین کفر و اسلام است، اگرچه سربازان آن مسلمان هستند... این درواقع یک معیار برای موفقیت نیروی جهانی کفر است که توانسته است با توطئه های خود سربازان مسلمان را برای جنگ با اسلام به کار گیرد.

در این چنین شرایطی، مهمترین و عمده ترین موضوع مورد توجه ما می بایست عملکرد انقلاب اسلامی ایران در برابر کفر باشد. در این مرحله و تنها بعد از چندسال، دست آوردها یا شکست های داخلی اهمیت چندانی ندارند. این بهویژه برای امت مسلمان خارج از ایران باید چنین باشد. تمامی مسلمانانی که در خارج از ایران در سراسر جهان زندگی می کنند، تحت سلطه کفر به سر می برند. کفر سلطه خود را بر جوامع مسلمان رها نخواهد کرد، مگر این که با نیروی برتر اسلام روبرو گشته و در برابر آن شکست بخورد.

سؤال اساسی و حیاتی که مطرح است، این است که آیا انقلاب اسلامی با نیرو و نفوذ کفر در ایران با موفقیت روبرو گشته و آن را شکست داده است یا نه؟

بدون شک و با توجه به شواهدی که مراجعه به آنها اجازه نمی دهد جای شکی باقی بماند، انقلاب اسلامی در ایران شکستی عظیم بر کفر وارد کرده است و درواقع، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نخستین شکست غرب به دست اسلام و در دنیای معاصر است. هم اکنون تاریخ اسلام مملو از پیروزی بر کفر است ولی اسلام از زمانی که نقش جهانی کفر به دست تمدن غرب افتاد، پیروزی واقعی بر کفر نداشته است و اکنون انقلاب اسلامی نخستین پیروزی اسلام بر نیروی متشکل جهانی کفر است. اغراق نیست اگر بگوئیم که تمامی پیروزی های پیشین اسلام بر مظاهر محدود و موضعی کفر بوده و این نخستین پیروزی قاطع اسلام از آغاز جهانی شدن

نیرو و سلطه کفر در تمدن غرب به شمار می رود و هم اکنون غرب با به راه انداختن کوشش و تلاش سراسری، با هدف محدود کردن نفوذ انقلاب اسلامی، به ماهیت جهانی برخورد بین اسلام و کفر اعتراف کرده است.

در جنگی که توسط کفر و شرک ملیت گرایی عربی حاکم در عراق، بر ایران تحمیل گردیده، و به وسیله دیگر نظام های عربی و حکومت های کشورهای مسلمان نشین حمایت می شود، غرب به صورت کامل و مساوی شریک است.

بنابراین باید نتیجه بگیریم که پیروزی انقلاب اسلامی بر کفر در ایران تمام و کامل است. همینطور باید بپذیریم که انقلاب اسلامی ایران بیانگر آغاز یک درگیری جهانی بین اسلام و کفر و میان حق و باطل به شمار می رود.

اگر واقعیت امر چنین باشد - که هست - در این صورت ما مسلمانان جهان، با بزرگترین مبارزه، با بزرگترین فرصت و با بیشترین مسئولیتی روبرو شده ایم که خداوند متعال و سبحان تاکنون به امتی ارزانی داشته است.

هیچ واقعه ای در تاریخ تاکنون به اندازه انقلاب اسلامی در ایران اذهان امت اسلام را به خود مشغول نداشته و روح آنها را تسخیر نکرده است. همانطور که هیچ حادثه و مبارزه ای در طول تاریخ اسلام و استکبار جهانی کفر را به اندازه انقلاب اسلامی در ایران به وحشت و هراس نیفکنده است. بنابراین، برای نخستین بار در طول تاریخ، نیروی جهانی اسلام علیه قدرت و استکبار جهانی کفر به مبارزه و جنگ برخاسته است. درحقیقت، این نیرومندترین مقابله دو نیروی مخالف و متضاد است که تاریخ تاکنون آن را شناخته و یا تاریخ تاکنون توانسته است آن را به وجود آورد و به نظر ما تاکنون این چنین رویارویی بزرگ و نیرومند، میان اسلام و کفر وجود نداشته است و شاید هم از این به بعد به وجود نیاید.

اگرچه عظمت این درگیری فوق العاده و استثنائی است، اما مشخصات مشترکی از نظر سایر جنبه ها با مقابله های قبلی بین این دو نیروی مخالف در تاریخ، وجود دارد. در جانب کفر تمام امتیازات متداول نیروهای تجهیز شده و سازمان یافته برتر، زرادخانه سلاح های مرگبار و منابع پایان ناپذیر مادی قرار دارد و در جانب اسلام یک امت غیرمسلح متشکل از محرومین و مستضعفین صف بسته و به نبرد ایستاده اند.

به عبارت دیگر، این دقیقاً شرایطی بود که در ایران قبل از انقلاب حکمفرما بود. حکومت شاهنشاهی که تا دندان با سلاح های تهیه شده بهوسیله کفر مسلح بود در یک طرف و توده های غیرمسلح ستمدیدگان و مستضعفان در طرف دیگر قرار داشت، برخورد این دو نیروی متضاد اسلام و کفر در خلال سالهای ۱۹۷۸ به اوج خود رسید و در اوائل سال ۱۹۷۹ با پیروزی محرومین و مظلومین بر زورمندان و طاغوتیان پایان پذیرفت. این پیروزی اسلام بر کفر است که جهان آن را انقلاب اسلامی در ایران می نامد و دقیقاً از نوع همان پیروزی بر کفر بود که نخستین بار توسط محمدبن عبدالله(ص) آخرین پیامبر خدا و اصحابش در ۱۴۰۰ سال پیش به دست آمد. این پیروزی دقیقاً آن نوعی است که امت مسلمان خارج از ایران مایل است بر کفر جهانی زمان (تمدن غرب) به دست آورد. دیگر سلطه دائمی کفر بر اسلام مورد پذیرش امت ها و توده های مسلمان در هیچ کجا نخواهد بود.

این مهم چگونه به دست می آید، اگر انقلاب اسلامی در ایران تجلی حقیقت پایدار و جاودانه اسلام است می بایست جواب این سؤال اصلی زمان ما را دربر داشته باشد، که به یقین دارد، اما جواب را به صورت ساده و کوتاه نمی توان یافت و این رمز در کلیت انقلاب اسلامی نهفته است.

انقلاب اسلامی، تجربه ای عمیق، چندبعدی، جامع و فراگیر و بسیار موفق بخشی از امت اسلام است و در بسیاری از جهات و در بسیاری از سطوح موفق و موثر می باشد. اگر بخواهیم آن را به صورت تئوری ارائه دهیم باید تا حدی از پیچیدگی آن بکاهیم که لازمه آن اقتباس و استخراج یک نمونه و الگوی ساده تکرارشونده از انقلاب اسلامی است. هیچ الگویی «اسلامی» و یا «عملی» نخواهد بود اگر نتواند تکرار شود. تمامی مقصود از نبوت حضرت محمد(ص) تهیه یک مدل تکرارشونده برای برخورد رودررو بین اسلام و کفر بود که اسلام، پیروز از میدان به درآید و در یک حکومت اسلامی تبلور و استحکام یابد. آنچه را که امروزه سنت پیامبر(ص) نامیده می شود، شاید بتوان «روش انقلاب اسلامی» یا چگونگی شکست کفر با به کارگیری نیروی انسانی و منابع محدود نامید.

عامل اساسی پیروزی انقلاب

اجازه دهید که نخستین دست آوردهای انقلاب اسلامی در ایران را فهرستوار

نقل کنیم:

۱. شکست کامل کفر در تمام ابعادش، به‌ویژه شکست نیروهای سیاسی، نظامی و اقتصادی.

۲. تأسیس یک نظام و حکومت اسلامی و نهادهای آن با ارشاد یک رهبر.

۳. تبدیل جامعه جاهلی به یک جامعه اسلامی.

۴. پی‌گیری آشتی‌ناپذیر جنگ علیه دشمنان داخلی و خارجی اسلام.

البته این یک امر تصادفی نیست که انقلاب اسلامی در ایران دقیقاً به آن اهدافی دست یافت که به عنوان اهداف نخستین پیامبر اکرم، حضرت محمد(ص) در اواخر رسالتش به آنان نائل آمد. اسلام واقعی که پیامبر رهبری آن را به عهده داشت، کفر را مغلوب کرد و یک حکومت اسلامی تأسیس کرد، جامعه جاهلیت عرب را به جامعه متقی تبدیل نمود و جنگی آشتی‌ناپذیر علیه دشمنان اسلام را ادامه داد. پس اکنون هم نخستین دست‌آوردهای انقلاب اسلامی، دقیقاً در خط سنت و سیره پیامبر اکرم(ص) قرار دارد. یک خصوصیت کاملاً انحصاری بررسی هدفها و دست‌آوردهای نخستین، اساس و پایه کاملاً واقعی و تجربی آن است، اگر کفر شکست خورده است، پس آن شکست باید آشکار باشد، اگر یک حکومت اسلامی تأسیس گردیده است، باید این حقیقت آشکار شود و اگر وضع عمومی یک جامعه فاسد به تقوی تغییر یافته است، این دگرگونی باید قابل رؤیت باشد و اگر جنگ علیه دشمنان خارجی برپا شده است، این امر نیز باید از جنگ، از تدارکات و آمادگی برای جهاد و یا از نحوه برخورد حکومت اسلامی با دشمنان اسلام مشخص گردد.

در این شکل از بررسی، موقعیت قضاوت براساس ذهنیات به حداقل تقلیل می‌یابد و در دنیا، گروه کمی وجود خواهند داشت که دستیابی انقلاب اسلامی به تمام این اهداف را انکار کنند. دومین مشخصه انحصاری نخستین اهداف انقلاب اسلامی، این است که هیچ مسلمانی، با قطع نظر از مذهب فقهی خود اعتبار و ارزش آن را انکار نمی‌کند و درواقع هیچ مسلمانی نمی‌تواند لزوم ریشه‌کن کردن کفر را از جامعه اسلامی منکر شود، همان‌طور که هیچ مسلمانی لزوم تأسیس یک حکومت اسلامی به رهبری یک امام را نمی‌تواند رد کند و یا هیچ مسلمانی ضرورت خاتمه دادن به فساد و تباهی و ایجاد یک جامعه پرهیزکار را انکار نمی‌کند و یا هیچ مسلمانی، ضرورت جنگ علیه دشمنان اسلام و محاربین با حکومت اسلام را

نمی تواند ممنوع اعلام کند. زمانی که این اهداف نخستین به دست آمد، هر جامعه مسلمانی آزاد خواهد بود که اهداف ثانوی خود را بر وفق مذهب خود و یا دیگر معیارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مجاز در اسلام تعیین نماید. در این چارچوب، وحدت امت مسلمان، امری ساده است که از پی گیری عمومی «اهداف نخستین امت» بهره مند است. وسیله پی گیری اهداف نخستین امت، استمرار نهضت اسلامی است. انقلاب اسلامی، آن مرحله از زمان است که نیروی برپاشده کفر را سرنگون می سازد و برای تحقق و حفظ دیگر اهداف، به پیش می رود، اهداف نخستین امت، تمام مسلمانان را با ریشه های اصیل نهضت اسلامی که در قرآن و در سنت رسول اکرم (ص) است پیوند می دهد.^۲

البته اهداف نخستین امت، ریشه های اصیل نهضت اسلامی با «ارزش های ثابت» اسلامی مطابقت دارند. اهداف ثانوی نیز با عوامل «پویا» در نهضت اسلامی، در انقلاب اسلامی و یا در حکومت اسلامی ارتباط و هم آهنگی کامل دارند.^۳

نکته دیگری که بی مناسبت نیست در اینجا یادآور شوم، مساله بعضی از کمبودها و یا عدم موفقیت هاست که این هم شاید از خصوصیات اساسی نهضت اسلامی، انقلاب و حکومت اسلامی است.

این کمبودها عمدتاً ناشی از اشتباهات در خط مشی و یا رفتاری است که می توان آنها را به قصور انسانی مستند کرد. این خطاها معمولاً با تفاهم و بردباری تصحیح می گردند و امت از پی گیری اهداف نخستین، انحراف پیدا نمی کند. حتی حضور خود پیامبر اکرم (ص) در میان مسلمانان از وقوع چنین خطاها، قصورها یا کمبودها، جلوگیری نکرد. این موضوع به گونه ای بسیار مشخص در جنگ «احد» به چشم می خورد.

به نظم درآوردن و تحکیم اهداف اولیه، همچنین این مزیت بزرگ را به همراه دارد که به ما اجازه می دهد به روشنی آنهایی را که امروز جزء امت به شمار می روند از آنهایی که جزء امت محسوب نمی شوند، مشخص کنیم و بشناسیم. مهمترین گروهی از امت که ما باید به وضوح آنها را شناسایی کنیم، افرادی هستند که ابزار فعال نیروی جهانی کفر به حساب می آیند.

تاکنون ما حکومت های قومی در نواحی مسلمان نشین دنیا را به عنوان بخشی از «خانه جهانی کفر» معرفی کرده ایم و می دانیم که بخش عمده و غالب روشنفکران

غربزده در امت، اهداف اصلی امت و نهضت اسلامی را پذیرا نیستند (قبلا و در اوائل همین بحث به وضع آنها اشاره کردیم).

بزرگترین و نیرومندترین گروه مسلمان که به صورتی فعال و پابرجا امروزه بمثابه ابزار کفر در امت بحساب می آیند، همین گروه هستند و البته حکام کشورهای مسلمان نشین هم در رأس آنها قرار دارند و ظاهراً عادلانه نخواهد بود که فقط بعضی از آنها را نام ببریم. البته اکثر آنها، ملی گرایان غیرمذهبی صادقی هستند که هیچ گونه تظاهری هم به انجام تعهدات اسلامی نمی کنند، ولی بخش کوچکی از آنها خود را با برنامه های «اسلامی کردن» تجهیز کرده اند، در حالیکه آنها هم متفق فعال بزرگترین نیروی کفر بر روی زمین، یعنی آمریکا می باشند.

این رژیم های منافق، بی پرده و با گستاخی، مخالف اهداف نخستین اسلام هستند و هیچ تلاشی برای شکست کفر انجام نداده اند و هرگز فکر جنگیدن با آن را در سر نمی پروراندند. آنها و حکومت هایشان و نظام های سیاسی و اقتصادی هایشان در خدمت نیروی کفرند، ولی می خواهند که امت اسلام باور کند حکومت هایشان «اسلامی» است. آنها دروازه های جوامع خود را بر روی غرب زدگی به مفهوم عام کلمه باز کرده اند و درواقع، چون آنها خود فاسدند، خط مشی آنها به گونه ای طرح شده تا فساد را در سرتاسر جامعه، اشاعه دهند. آنها ستون های لائیسیم، کاپیتالیسم، سوسیالیسم و ناسیونالیسم هستند و قصد دارند که به چنین کفر زننده و آشکاری پوششی اسلامی بدهند. آنها به تغییر جامعه خود از فساد، به تقوی، هیچ علاقه ای نشان نمی دهند، چرا که منافعشان از راه شیوع و ابقای فساد بهتر تأمین می گردد.

آنها با دشمنان اسلام نمی جنگند و نمی توانند بجنگند، چرا که خود و دولت هایشان ساخته دشمنان اسلام هستند که حیات و بقای آنها را تداوم می بخشد، ولی با آغاز حرکت پیروزمند اسلامی، سرنوشت چنین حکومت ها، رژیم ها، حکام و نظام های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، به زباله دان تاریخ ختم خواهد شد. البته گروهی دیگر از برادران هستند که می بایست با آنها نرمتر برخورد کنیم، اینها برادرانی بسیار متعهد، مسلمان و صاحب درد می باشند که در آنچه که باید آن را «نهضت های اسلامی فرعی» نامید، فعالند. این جنبش های اسلامی، ریشه در

دوره های استعمار دارند و عمدتاً محدود به «قشر اسلامی» روشنفکران غربزده شهرنشین می گردند.

این نهضت ها که گاهی سر از «احزاب اسلامی» هم درمی آورند، اهداف اولیه را دنبال نمی کنند.

شاید آنها، کفر را در تمام ابعادش نشناخته اند، اگرچه مایلند «حکومت اسلامی» تأسیس کنند، ولی قصد دارند آن را به سبک دموکراسی سست و بی پایه غرب تشکیل دهند.

آنها در عمل با فساد مبارزه نمی کنند و اعضاء و یا مسئولین آنها غالباً در خدمت رژیمها و حکام فاسد قرار دارند. آنها با سایر گروه های سیاسی فاسد و ضد مذهبی همکاری می کنند و در همین رابطه است که هیچ موقعیتی برای جنگ با دشمنان خارجی اسلام نصیبشان نمی گردد. بعضی از آنها، غرب را حتی دوست واقعی یا بالقوه اسلام به حساب می آورند و گروهی از آنها معتقدند که «جنبش اسلامی» آنها بدون کمک های مالی سعودی و دیگر حمایت های دولتی، نمی تواند موفق باشد.

در اینجا من به آخرین قسمت بحثم در این سمینار تاریخی می رسم. دست آوردهای نخستین انقلاب اسلامی در ایران، «خروجی» و یا نتایج حاصل از انقلاب اسلامی می باشند. اکنون می بایست به طور مختصر درباره ترکیب «ورودی» و یا انرژی و نیروی به کار گرفته شده در انقلاب و شکل نهضت اسلامی در ایران بحث کنیم.

در ایران به واسطه تاریخ ویژه مذهبی و سیاسی آن کشور، دسته ای از علماء که اکثر آنها تحت تأثیر بیماری مهلک تمدن غرب قرار نگرفته بودند، پدیدار شدند. اصل تقلید (پیروی مذهبی) در میان مردم و همچنین منابع مادی مستقل در اختیار علماء قرار دارد. علمای ایران، مؤسسات مذهبی نیرومند از قبیل مدارس علمیه و مساجد و حسینیه ها را به وجود آوردند. اعتبار و موقعیت علماء در جامعه ایرانی در سطح بالا بود. مردم، آنها را به واسطه تعلیماتشان احترام و به خاطر تقوایشان تحسین می کردند. تقریباً به مدت یکصدسال علمای ایران در لحظات بحرانی، یورش های تعیین کننده ای در میدان سیاست می آوردند و آنگاه به «قم» برمی گشتند^۴. با این وضع، این امر اجتناب ناپذیر بود که دیر یا زود، فقیه و مجتهدی شجاع، پدیدار شود که برداشتهای اشتباهی از فقه را کنار گذاشته و اعمال قدرت سیاسی را در غیبت امام

دوازدهم، از وظایف علما اعلام کند و این دقیقاً آن چیزی است که امام خمینی انجام داده است. در نتیجه، فرهنگ سیاسی مردم مسلمان شیعه ایران که قرن‌ها بی ثمر مانده بود، با نیروی محرک غایی برای به دست آوردن برتری اسلام بر کفر، بارور گردید و امروز، قدرت، نیروی حیات و پویایی آن، همه را به اعجاب واداشته است. مهمترین نکته ای که باید یادآور شد، این است که علمای ایران به هیچوجه تحت تأثیر کفر، آلودگی و فساد تمدن غرب قرار نگرفتند. وقتی که آنها رهبری مردم ایران را در دست گرفتند، هیچ دلیلی برای شکست و سوءظن نسبت به انگیزه های خود نداشتند.

افرادی که هیچ تجربه یا سابقه ای از رهبری سیاسی و یا حکومت نداشتند، در عمل ثابت کردند که به طرز قابل ملاحظه ای همه فن حریف صلاحیت دار، زبردست و ماهر بوده اند. درحقیقت، برای اولین بار در تاریخ، علمای اسلام یک نهضت اسلامی را علیه یک سلطه نیرومند کفر بر یک جامعه سنتی اسلامی رهبری کرده اند. همچنین برای اولین بار در تاریخ، یک نهضت اسلامی به رهبری علماء، وفاداری تام و شرکت همگانی توده های مسلمان را تضمین کرده است. من برهه دیگری را در تاریخ نمی توانم به یاد آورم که توده های مسلمان در یک کشور به بزرگی ایران، چنین کامل تحت رهبری علماء بسیج شده باشند. به عقیده من، رهبری علماء را می بایست به عنوان مهمترین عامل و انرژی وارد شده به شرایطی که بیست سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بر ایران حکمفرما بود به حساب آورد.

شرکت توده های مسلمان نیز اهمیتی فراوان دارد، در صدر اسلام بخصوص در زمان حیات پیامبر اسلام(ص) همه افراد در امور حکومت شرکت می‌ورزیدند. در دوره «ملوکیت» سیاست یک فعالیت روشنفکرانه بود. نظام های سیاسی براساس روشی آمیخته با سرکوب در داخل و تجاوز به خارج از مرزها، به حیات خود ادامه می دهند.

در فرهنگ های غیراسلامی نظام های سیاسی روشنفکرگرایانه از حربه های ناسیونالیسم در برانگیختن احساسات و همکاری توده ها بهره می جویند، همچنین بعضی از آنها، روش رأی گیری را به کار می برند که به صورت بسیار محدود به احزاب «وفادار» که معرف طبقه و منافع حاکم هستند اجازه فعالیت می دهد. دیگران دارای نظام های «تک حزبی» می باشند که توأم با روش رأی گیری به منظور

تصویب سیاست های حکومت است، نه به خاطر انتخاب یا بیان نوع اندیشه. تنها انقلاب اسلامی یک الگوی نظام سیاسی مبتنی بر مشارکت مداوم، به توده مسلمان ارائه کرده است. تشکل و اتحاد علما و توده های مسلمان که نتیجه ذوب شدن آنها در اسلام است، فرهنگ سیاسی خفته و راکد اسلام را چنان به حرکت و جوشش درآورده است که انرژی و قدرت رهاسده برای شکست نیروهای سنگرگرفته کفر در ایران و برای عاجز کردن دشمنان اسلام در خارج از ایران، کافی بوده است. به نظر من، این قانون و قاعده بنیادی است که باید در سراسر جهان اسلام تکرار شود.

ساختار حکومت قومی زاده کفر، دیگر مراکز نفوذ کفر در جوامع مسلمان، همراه با روشنفکران غربزده و «احزاب اسلامی» را باید به صورت یک دسته درآورد و توسط یک نهضت اسلامی جدید، به رهبری علما و با متابعت توده های مسلمان مغلوب کرد.

دیگر فرقی بین دشمنان داخلی و خارجی اسلام وجود ندارد، همه آنها یکسانند و به نحوی صمیمانه، آگاهانه و تفکیک ناپذیر در یک اتحادیه زنجیره ای جهانی کفر، با یکدیگر پیوند دارند. پیوندهای ایمانی و سرنوشت توده های مسلمان، همانند قدرت و نفوذ کفر در دنیای نو، جهانی است. تاریخ دوباره تکرار می شود.

نیروی جهانی کفر، در انتظار به مبارزه طلبیده شدن و شکست خوردن از سوی نیروی جهانی اسلام است. این امر ناتمام تاریخ است، پس بیایید به پیش رویم و آن را به پایان رسانیم که پیروزی نهایی از آن ماست. و این تقدیر محتوم الهی است «لیظهره علی الدین کله و لو کره الکافرون».

یادداشتها

۱. بحث «تمامیت و تفکیک در سیاست اسلام و کفر»، توسط کلیم صدیقی در سمینار جهانی «سیاست و حکومت در اسلام» که در تاریخ ۳ تا ۶ اوت ۱۹۸۳ در لندن برگزار گردید، مطرح شده و سپس توسط مؤسسه اسلامی لندن، به چاپ رسیده است.

۲. درباره «ریشه های اولیه» نهضت اسلامی رجوع شود به مقدمه کلیم صدیقی در کتاب موضوعاتی در نهضت اسلامی ۸۱-۱۹۸۰ که توسط شرکت اوپن پرس لندن و تورانتو در سال ۱۹۸۲ به چاپ رسیده است.

۳. برای شناخت دیدگاه ما درباره «ارزش های ثابت» و «عوامل پویا» به کتاب فوق مراجعه شود.

۴. رجوع شود به کتاب ریشه های انقلاب اسلامی از حامد الگار چاپ شده به وسیله شرکت اوپن پرس، لندن ۱۹۸۳ میلادی.

گزارش کمیته های سمینار
انقلاب اسلامی ایران:
دستاوردها و مشکلات

گزارش کمیته های سمینار جهانی

انقلاب اسلامی ایران:
دستاوردها، مشکلات و دورنماها
(لندن، ۱۱-۸ اوت ۱۹۸۴)

۱. گزارش کمیته اول:
ریشه های انقلاب اسلامی در قرآن و سنت

۱. تعریف انقلاب:

«انقلاب» عبارتست از حرکت مردم در جهت تغییر نظام موجود و جایگزین کردن یک نظام دیگر بجای آن. هدف انقلاب ممکن است ایجاد تحول در بعد خاصی از جامعه مانند اقتصاد یا فرهنگ باشد و یا اینکه جنبه کلی داشته و تمام جنبه ها را دربر گیرد.

۲. تعریف انقلاب اسلامی:

انقلاب اسلامی عبارتست از حرکت امت مسلمان در جهت تغییر نظام غیراسلامی موجود و جایگزین نمودن یک نظام جامع و کامل اسلامی بجای آن. همچنین تلاش برای اجرای مقررات، قوانین و برنامه های اسلامی در کلیه شئون زندگی خویش (یعنی امت).

۳. چه زمانی انقلاب واجب می گردد؟

اگر نظام حاکم بر امور مسلمین غیراسلامی بوده و قوانین قرآن و اسلام به طور کامل بر کلیه شئون زندگی آنها در زمینه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی و همچنین بر روابط آنها با سایر ملل حاکم نباشد، در آن صورت انقلاب واجب می گردد. در چنین وضعی بر مسلمین واجب می شود که برای مبارزه با نظام غیراسلامی حاکم به حربه انقلاب، نهضت و جهاد متوسل شوند و بدینوسیله یک نظام کامل و جامع اسلامی را جایگزین آن نمایند که معجزی کلیه قوانین قرآن و

سنت اصیل پیامبر اسلامی (ص) باشد و بدون اینکه از سرزنش خرده گیران که او را به خاطر اطاعت از امر خدا ملامت می کنند بیمی بدل راه دهد، براساس قوانین نازل از جانب خداوند بر مردم حکومت نماید.

۴. دلایل موجود بر وجوب انقلاب:

در این زمینه دلایل بسیاری وجود دارد که برخی از آنها به طور خلاصه در زیر ارائه می گردد:

الف) دستورات قرآن معمولاً جهان شمول بوده و خطاب به کلیه مسلمین و مؤمنین می باشد، مثال:

«و شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید...»

(قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۶۰)

«باید شما مؤمنان، هریک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید...»

(قرآن کریم، سوره نور، آیه ۲)

«دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید...»

(قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۳۸)

«ای اهل ایمان مبادا کافران را به دوستی گرفته و مؤمنان را رها کنید...»

(قرآن کریم، سوره النساء، آیه ۱۴۴)

آیات مشابه آیات فوق در قرآن بسیار بچشم می خورد (لاکن) بدیهی است که بدون برقرار کردن یک حکومت اسلامی که براساس اوامر الهی حکومت نموده و معجزی قوانین قرآن و اسلام در کلیه امور امت مسلمان باشد، اطاعت از دستورات قرآن در زمینه های اجتماعی و سیاسی، از قبیل مواردیکه در آیات فوق معین شده است، امکان پذیر نمی باشد، لذا مفهوم اینگونه دستورات قرآن این است که چنین مسئولیت خطیری برعهده تمامی مسلمین است. بدین معنا که کلیه مسلمانان موظف اند از طریق جهاد و بسیج عمومی، در جهت استقرار مجدد حکومت اسلامی تلاش نمایند.

ب) واضح است که اسلام یک نظام کامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، عبادی و اخلاقی است. همچنین بدیهی است که اجرا و پیاده کردن یک چنین سیستم کامل و جامعی نیازمند به افرادیست که همت نموده و به این فریضه

بزرگ الهی عمل نمایند. پیامبر اسلام(ص) شخصاً این وظیفه الهی را به عهده گرفت. او در دو مقام انجام وظیفه می نمود: یکی در مقام پیامبری یعنی دریافت قرآن و شریعت اسلام از طریق وحی الهی و رساندن آن به مردم، و دیگر در مقام حکومت و رهبری و مدیریت بر نظام حقوقی. مقام اخیرالذکر نیز از جانب خداوند به او اعطاء گردید. این مقام او را ملزم می داشت تا قوانین اقتصادی و سیاسی قرآن و اسلام را در میان امت مسلمان اجرا نموده و براساس وحی الهی بین آنان حکم نماید. و به همین دلیل است که تمام مردم ملزم به اطاعت از او گردیده اند:

«ای اهل ایمان! فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید...»
(قرآن کریم، سوره النساء، آیه ۵۹)

اطاعت از خداوند یعنی تسلیم درمقابل آنچه که باری تعالی نازل کرده است. اطاعت از پیامبر(ص) یعنی پذیرفتن سنت و دستورات او در امور سیاسی و اقتصادی که خود برای بقاء و دوام نظام اسلامی و پیاده کردن آن در زندگی مردم ضروری است. خلاصه اینکه: شریعت اسلام باید در کلیه ابعاد زندگی مسلمانان اجراء شود. این امر نه تنها در زمان پیامبر اسلام(ص) بلکه در کلیه زمانها صادق و معتبر است چرا که اسلام یک دین ابدی است. آنچه را که حضرت محمد(ص) مجاز دانست، برای ابد مجاز باقی خواهد ماند و آنچه را که او ممنوع شمرد، برای همیشه نامشروع خواهد ماند. خداوند از شکست و زوال نظام اسلامی ای که در زمان پیامبر(ص) برپا گردیده بود خرسند نبود. این وظیفه مسلمین است که با تلاش و جهاد آن نظام را زنده نگهدارند. به همین دلیل است که پس از آنکه مسلمین با شنیدن شایعه دروغین رحلت پیغمبر(ص) در جنگ احد متفرق شده و شکست را می پذیرند، خداوند متعال می فرماید:

«و محمد(ص) نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و از این جهان درگذشتند. اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت، باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟...»

(قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۴۴)

این بدان معنا است که پس از استقرار حکومت اسلامی تحت رهبری پیامبر و از طریق جهاد مسلمین، نظام اسلامی باید تا ابدیت دوام یابد و مسئولیت ابقاء و حفظ

آن برعهده مسلمین است. بنابراین جای شگفتی است که مسلمین بلافاصله پس از شنیدن خبر دروغین وفات پیغمبر(ص) پراکنده شده و شکست را پذیرفتند. مسلمین صدر اسلام به اهمیت این وظیفه پی بردند و لذا می بینیم که بعد از رحلت پیامبر(ص) جانشینی برای او برگزیدند تا وظایف و مسئولیت های مربوط به حکومت و رهبری امت مسلمان را برعهده گیرد. این مقام (یعنی مقام حکومت و رهبری امت مسلمان) تا زمانی که قرآن در صحنه حاضر است، یعنی تا روز رستاخیز، باقی خواهد ماند. مسلمین موظف اند با تلاش و جهاد از آن محافظت نمایند و اگر روزی آن را از دست دادند، باید بکوشند و از طریق جهاد این حکومت و رهبری الهی را مجدداً مستقر نموده و از آن حفاظت نمایند.

ج) این موضوع از نظر عقلی روشن است که مردم به قوانین و حکومت نیاز دارند تا با اجرای آن قوانین در زندگی شان در رفاه زندگی کنند. این نیز به اثبات رسیده است که تنها خداوند سزاوار وضع قانون است چرا که او خود فرموده است:

«... فرمان جز خدا را نبرید...»

(قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۵۷ و آیات دیگر.)

هیچکس بجز خداوند متعال نمی تواند قانون وضع نماید و از هیچکس جز او نباید اطاعت کرد. از آنجائیکه خداوند پیامبرانی را فرستاده و قوانین خود را بر آنان نازل کرد، از جمله پیامبر اسلام(ص) که بر او قرآن و قوانین مربوط به اداره زندگی مردم را نازل نمود، مسلمین وظیفه دارند با تلاش و جهاد، یک حکومت اسلامی برقرار نمایند تا بدینوسیله کلیه قوانین قرآن به اجراء درآید.

د) این فرمان الهی که «ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید...» بدین معناست که رهبر مسلمانان باید نسبت به اسلام شناخت کامل داشته و به آن ایمان داشته باشد و پایبند و متعهد به اجرای تمام قوانین آن باشد. این چنین رهبر است که اطاعت از او بر مسلمین واجب است، چرا که او از فرامین خداوند تخطی نمی کند. خداوند بر اطاعت از گنهکاران و ظالمانیکه قوانین اسلام را زیرپا گذاشته و آنها را ندیده می انگارند، فرمان نمی دهد. زیرا براساس یک اصل معین «اطاعت از هیچ مخلوقی نباید به قیمت سربپیچی از دستورات الهی تمام شود.» عبارت دیگر، اطاعت از خداوند با اجرای قوانین او صورت می گیرد و اطاعت از پیامبر(ص) از طریق پیروی از سنت او عملی می گردد

و (بالاخره) اطاعت از «فرمانداران (از طرف خدا و رسول)» بستگی کامل به اطاعت ایشان از خداوند متعال و پیامبر گرامیش دارد. این بدان علت است که آیه مورد نظر از یک اطاعت مستقل نسبت به خداوند و آنگاه از یک اطاعت دیگر از پیامبر او که در چهارچوب فرمانبرداری از خداوند باشد سخن می گوید و به اطاعت جداگانه و مستقلی از «فرمانداران» اشاره نمی نماید. این بدان معناست که اطاعت از حکمران نباید به قیمت سرپیچی از فرامین الهی تمام شود. در چنین صورتی طغیان علیه حکمران مزبور واجب می گردد و باید کسی را جانشین او نمود که پایبند به قوانین الهی بوده و مطیع خداوند و پیامبری باشد.

۵. ریشه های انقلاب اسلامی در قرآن و سنت پیامبر(ص) و راه نیل به آن:

الف) وحدت امت مسلمان.

ب) جهاد در راه خداوند و احیاء روحیه شهادت طلبی، ایثار و مرجع دانستن مصالح برادر دینی بر منافع شخصی.

ج) احیاء روحیه مقاومت و پایداری علیه شرک و کفر، استکبار، ظلم و تجاوز.

د) احیاء حس مسئولیت نسبت به انجام دو فریضه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر.

نیل به این اهداف مستلزم ایمان راستین و مستحکم است. لذا آنچه که باید تقویت گردد ایمان است، چرا که یکی از مهمترین عوامل پیروزی مسلمین صدر اسلام ایمان آنان بود. این ایمان بود که به قبایل پراکنده و متفرق در زیر پرچم توحید، وحدت بخشید و به آنان استقلال، آزادی و قدرت داد. این ایمان بود که ایشان را به سوی جهاد رهنمون گشت و به آنها صبر، استقامت، شهادت و عشق به شهادت عطا کرد. این ایمان و جهاد بود که مسلمین را به بزرگترین قدرت جهان مبدل کرد و آن پیروزیهای درخشان را میسر ساخت. بعد از دو خصیصه مذکور عامل دیگری که در کسب پیروزی مؤثر است وجود یک رهبر خوب است. ثابتگر این موضوع این واقعیت است که این رهبری خردمندانه پیامبر(ص) بود که منجر به پیروزیهای انقلابیون صدر اسلام گردید. حقایق گرانقدری در سیره پیامبر(ص) موجود است که باید استخراج و مورد بهره برداری قرار گیرد. رهبر انقلاب اسلامی باید در امور حقوقی تخصص داشته باشد، خداترس بوده و از جریانات زمان خود

آگاه باشد، عالم قرآن و سنت پیامبر باشد، شجاع و قاطع باشد و در راه خداوند از سرزنش خرده گیران باکی نداشته باشد. در رهبری امام خمینی و رهنمودهای پراهمیت ایشان که از قرآن و سنت پیامبر(ص) نشئت می گیرد، حقایق مهمی نهفته است که همچنین می تواند مورد بهره برداری قرار گیرد.

۶. راه محافظت از انقلاب اسلامی:

نگهداری از انقلاب حائز کمال اهمیت است چرا که حفظ انقلاب دشوارتر از نیل به آن است. راه نگهداری از انقلاب به طور خلاصه از این قرار است:

الف) حفظ مسیر انقلاب و جلوگیری از هرگونه انحراف از قرآن و سنت. این موضوع از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است.

ب) تقویت مقام رهبری و اطاعت از او.

ج) تأمین حضور مؤثر علما در صحنه و تلاش ایشان در انجام وظایف دینی و الهی خویش.

د) تأمین حضور انقلابیون و مؤمنین بهویژه جوانان در کلیه صحنه ها و زمینه ها و مراقبت کامل در جهت نگهداری و حمایت از انقلاب و مقام رهبری، و تأمین بسیج عمومی برای مقابله با دشمنان داخلی و خارجی و (بالاخره) اقدام به جهاد علیه استکبار جهانی.

۲. گزارش کمیته دوم:

دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران

الف) به عقیده شرکت کنندگان در این سمینار، جهادی که مردم مسلمان ایران به رهبری یک امام علیه قدرت مستقر کفر در ایران و حامیان خارجی آن آغاز نمودند یکی از بزرگترین دستاوردها و ثمرات انقلاب اسلامی ایران است. جهاد علیه کفر روش اصلی اسلام، قلب پیام قرآن و سنت پیامبر(ص) می باشد. در زمانهای اخیر حکام مسلمان و «نهضت های اسلامی» معمولاً ضرورت جهاد علیه قدرت سیاسی کفر را نادیده گرفته اند. آنها تلاش کرده اند روشهای جایگزینی که مبتنی بر یک سلسله تلاشها و عملیات سیاسی است بوجود آورند که نتایج حاصله از آن برای خود آنها و امت فاجعه انگیز بوده است. در این مرحله از تاریخ همکاری و توافق با کفر در زمینه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای مسلمانان به صورت یک امر متداول، محترم و قابل قبول در آمد. نتیجه این بوده (و هست) که

بیشتر مسلمانان و جوامع مسلمان در برابر غرب تسلیم محض شده اند. دیگر اینکه یک طبقه ممتاز غربزده در میان مسلمانان پدیدار گشته است که به عنوان عامل سیاسی کفر در جهان اسلام عمل می نماید.

ب) دومین دستاورد بسیار مهم انقلاب اسلامی، تأسیس کشور اسلامی ایران تحت رهبری یک امام است که از حمایت کلیه مسلمانان ایران و همچنین حمایت میلیون ها مسلمان از دیگر شعبه های اسلام در سرتاسر جهان برخوردار است. این کشور اسلامی تجلی ممتاز و نیرومندی از اسلام و امیدها و آرزوهای امت مسلمان می باشد. کشور اسلامی و انقلاب اسلامی با پرداختن به جهاد توانسته اند برضد انقلابیون داخل ایران و بعلاوه در جنگی که بر کشور جدید اسلامی بهوسیله نیروی متحدی از دشمنان اسلام در منطقه و جهان تحمیل شد پیروز شوند.

ج) سومین دستاورد بسیار مهم انقلاب اسلامی این است که طبقه ممتاز غربزده ایران مغلوب و نابود گشته و جای خود را به رهبری علما در کلیه شئون زندگی داده است. قبل از انقلاب اسلامی این عقیده به طور گسترده رواج داشت که برای ایفای نقش رهبری در دولت، سیاست، روابط بین المللی، جنگ، تجارت، صنعت، بانکداری، ادارات دولتی و غیره، تحصیلات مادی غربی که اغلب تعلیم و تربیت «علمی» نامیده می شود لازم است. علمای ایران که از فرهنگ غرب و تحصیلات مادی تأثیری نگرفته بودند به کل جهان و بخصوص امت مسلمان ثابت کرده اند که اسلام خود به تنهایی کافی است که امت را از زیر نفوذ و کنترل کفر برهاند و به سوی آزادی حقیقی و راستین هدایت کند و در استقرار حکومت اسلامی آنان را موفق گرداند. علمای ایران ثابت کرده اند که آنها برای توده های مسلمان رهبران شایسته تری هستند از رهبران مادی ناسیونالیست غربزده که رهبری مسلمانان را در کلیه نقاط جهان از حدود یکصدسال پیش تاکنون به عهده داشته اند.

دیگر دستاوردهای عمده انقلاب اسلامی ایران عبارتند از:

۱. انقلاب اسلامی بدون اینکه با نفوذهای افکار، فلسفه ها، سیستم ها و معیارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بیگانه با اسلام سازش نماید به اندیشه سیاسی مسلمانان انسجام بخشیده است. انقلاب اسلامی با اتکاء کامل بر منابع اصیل اسلامی چهارچوب جامع، خودکفا و مؤثری برای فعالیت جمعی امت در کلیه سطوح و در

همه موقعیتها بوجود آورده است. انقلاب اسلامی نشان داده است که رهبریت مرکزی بخش تفکیک ناپذیر اسلام است.

۲. انقلاب اسلامی، توده های مسلمان ایران را در یک نهضت اسلامی واحد و بدون تشبث به روشهای تفرقه انگیز و انحصاری احزاب سیاسی بسیج کرده است. در این چهارچوبه توده های مسلمان ایران با یک تلاش منظم و متشکل علیه سلطه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی غرب بر جامعه از دیرباز مسلمان ایران، مصالح و منافع طبقاتی را به دور ریخته اند.

۳. انقلاب اسلامی اکنون سمبل پیروزی اسلام بر کفر است. تمدن غرب که قبلا بدست اسلام مغلوب نگشته بود و سمبل قدرت منظم و استکباری کفر است، توسط قدرت توده های مسلمان که طی یک نهضت اسلامی و به رهبری امام بسیج شدند، شکست کامل خورده است.

۴. انقلاب اسلامی باعث بوجود آمدن یک سلسله نهادهای انقلابی جدید شده است مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، بنیاد مستضعفان و بنیاد شهید. این نهادهای انقلابی در جنگی که از جانب دشمنان اسلام بر کشور اسلامی تحمیل شده است کمکهای مؤثری ارائه داده اند، ضدانقلابیون را به شکست کشانده اند، خدمات خود را در اختیار توده ها قرار داده و کشور اسلامی را در خلال مرحله حساس انتقالی از یک نیروی «اداری، اجرایی» متعهد برخوردار نموده اند.

۵. انقلاب اسلامی جامعه ایرانی را از حالت فساد و ابتذال تحمیل شده بر آن بیرون آورده، به یک جامعه باتقوا مبدل ساخته است.

۶. انقلاب اسلامی نسلی از جوانان را یکپارچه تحرک بخشیده و آنان را متعهد و پایبند کرده است که به خاطر انقلاب اسلامی، کشور اسلامی و نهضت های اسلامی به حیات خود ادامه دهند و برای حفظ آن بجنگند و حتی جان خود را فدا کنند.

۷. انقلاب اسلامی به همراه کشور اسلامی به یک جهاد بی امان علیه کلیه دشمنان داخلی و خارجی اسلام دست زده است.

۸. انقلاب اسلامی، رهبری آن و توده های مسلمان ایران از تاریخ صدر اسلام تاکنون سمبل جامع ترین و موفق ترین نمونه یک دعوت جمعی و متشکل می باشند.

۹. انقلاب اسلامی، رهبری آن و توده های مسلمان ایران، با ترجیح دادن میراث اسلامی بر سوابق مذهبی خویش، انگیزه نیرومندی برای «وحدت امت» بخشیده اند.

۳. گزارش کمیته سوم:

موقعیت تاریخی مرحله بعد از استعمار جهان اسلام

این سمینار موقعیت تاریخ معاصر جهان اسلام را با نگرانی شدید می نگرد. تاکنون کفر در مقام استکبار و سروری تعیین کننده مسیر تاریخ بوده است. لکن بدیهی است که انقلاب اسلامی ایران به تداوم این نقش پایان داده است. در عین حال ما نسبت به برخورد عموماً خصمانه تمام سیستمهای سیاسی موجود در جهان اسلام در رابطه با انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی در ایران عمیقاً نگران هستیم. به نظر ما صدماتی که در دوران استعمار بر جهان اسلام وارد آمد به مراتب شدیدتر و عمیقتر از آن بود که در عصر استعمارزدایی و ظهور کشورهای ملی گرا به گمان می آمد. در آن موقع تصور می شد که حکومت هایی که در جهان اسلام روی کار می آیند به تدریج گذشته استعماری خود را بدور می ریزند و بسوی حکومت های اسلامی واقعی حرکت خواهند کرد.

همچنین این امید وجود داشت که آزادی بیشتر و شرکت توده های مسلمان (در مسائل سیاسی) از طریق نهضت ها و احزاب اسلامی جدید منجر به تبدیل نظام سیاسی بعد از استعمار به سیستمهای حکومت اسلامی گردد. دیگر اینکه انتظار زیاد می رفت تا سیستمهای اقتصادی فتودالی و سرمایه داری به سیستمهای اقتصادی مبتنی بر اصول عدل، بدانسان که در قرآن و سنت پیامبر(ص) تعریف شده است تبدیل گردند. در عین حال امید فراوان می رفت که سیستمهای تعلیم و تربیت و سایر بخش های نظام جامعه دگرگون و متحول گردد. و بالاخره امید می رفت که تأثیرات عمیق ناشی از احساسات ملی گرایی که در دوران استعمار و نفوذ غرب در مردم برانگیخته شده بود به تدریج از میان رفته و جای خود را به یک بیداری و آگاهی جهان شمول در دنیای اسلام نسبت به وحدت امت بدهد.

این مسئله برای ما روشن است که اکنون پس از گذشت یک نسل از زمان تکمیل استعمارزدایی هیچ یک از این امیدها تحقق نیافته است.

حکومت هایی که جانشین مقامات استعمارگر شدند بیشتر بسوی بیدینی گرائیده و نسبت به توده های مسلمان ظالمانه تر رفتار می کنند. پایگاه سرمایه داری و

فئودال جوامع مسلمان بیش از هر وقت دیگری مستحکم و استثمارگری گردیده است. تاکنون هیچ یک از نهضت‌ها یا احزاب اسلامی موفق نشده‌اند تا بر نظام غیرمذهبی بعد از استعمار تأثیر بخصوص بگذارند. در کلیه کشورهای مسلمان نشین سیستم آموزش و پرورش دولتی کماکان به سبک غربی و غیرمذهبی است. از نظر اجتماعی و فرهنگی نفوذ تمدن غرب در سالهای اخیر از هنگامیکه حکومت‌های ملی باصلاح استقلال یافته‌اند بجای نقصان افزایش یافته است.

در این میان قدرت کفر در دنیا از سازمان دهی بهتری برخوردار گشته است. نفوذ فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کفر بر جوامع شدیداً افزایش یافته است. به نحوی که در واقع امروزه هر کشور اسلامی به طور مستقیم یا غیرمستقیم به وسیله یکی از ابرقدرت‌ها کنترل می‌گردد و زیر نفوذ آنها می‌باشد. امروزه تمام کشورهای مسلمان نشین، دنیای غرب، آسیای جنوبی، خاور دور، آفریقای شمالی و غربی در واقع مستعمره و مشتریان ایالات متحده هستند. اگرچه اذعان به این واقعیت مشکل است، حس واقع بینی بر ما حکم می‌کند که اعتراف کنیم که حکام و طبقه حاکمه در کشورهای مسلمان به عنوان عوامل سیاسی کفر عمل می‌کنند. در این مرحله توده‌های مسلمان در سراسر دنیا بیش از هر وقت دیگری از نظر سیاسی مورد ظلم قرار گرفته و از نظر فرهنگی مورد تجاوز و از لحاظ اقتصادی مورد استثمار واقع گردیده‌اند. فقط در ایران است که این وضع به کلی دگرگون گشته است.

ابرقدرت‌ها:

دو ابرقدرت آمریکا و اتحاد شوروی بر سر قلمرو نفوذ، توازن قدرت، کنترل بازار و منابع معدنی دنیا رقابت و برخورد منافع دارند. آنان در عین حال از جنبه‌های فلسفی و ایدئولوژیک نیز با هم در تضاد هستند. یکی سرمایه‌داری و دیگری کمونیستی می‌باشد. آنان واژه‌های «آزادی و دموکراسی» را نیز تا حد زیادی متفاوت تعبیر و تفسیر می‌کنند. این اختلافات البته سطحی است زیرا در اصل بنیان فلسفی آنان یکی است و از دیدگاه مشترکشان نسبت به تاریخ نشئت می‌گیرد. اختلاف آنها تنها در تبیین مادیگرایی است نه بر سر ماهیت آن. هر دو نسبت به مذهب نظر خصمانه دارند گرچه ایالات متحده در مقابل نوع سرسپرده‌ای از فرهنگ مذهبی، بیش از اتحاد شوروی از خود شکیبایی نشان می‌دهد.

از نقطه نظر نهضت اسلامی هر دو ابرقدرت مراکز کفر هستند و دشمنان آشکار و قسم خورده اسلام و مسلمین می باشند. این مسئله در تمام سیاست هایی که ابرقدرت ها در سرتاسر دنیا دنبال می کنند، مشهود است. اما واضح ترین نمونه خشم آنان نسبت به اسلام، حمایت مشترک آنها از صهیونیسم و حکومت اسرائیل است. ابرقدرت ها مشترکاً سمبل قدرت جهانی کفر می باشند. لذا ما مسلمانان نمی توانیم بین آنها امتیاز و فرقی قائل بشویم.

هم پیمانان غیرمسلمان ابرقدرت ها:

هر دو ابرقدرت دارای هم پیمانی در تمام قسمت های دنیا می باشند. هم پیمانان عمده آنان کشورهای اروپایی شرقی و غربی می باشند. هر دو ابرقدرت دارای هم پیمانان دیگری نیز هستند که با بعضی از آنها معاهداتی به امضاء رسانده اند. عمده اینها عبارتند از: هندوستان (که یکی از هم پیمانان عمده هر دو ابرقدرت است)، ژاپن، چین، استرالیا، زلاندنو (نیوزیلند)، آفریقای جنوبی، اسرائیل، کوبا و کنیا.

این هم پیمانان و دیگر هم پیمانان کوچک ابرقدرت ها پایند روش غیرمذهبی سنتی می باشند. تمام هم پیمانان ابرقدرت ها کاملاً پایند کفر به عنوان نیروی حاکم در تاریخ بشریت می باشند. هیچ یک از آنها نمی توانند دوست اسلام یا حکومت اسلامی باشند.

کفر به عنوان یک وحدت فرهنگی:

تمدن غرب بر سراسر دنیا سلطه فرهنگی یافته است. واضح است که بین خواسته های فرهنگی دو ابرقدرت و هم پیمانان و مشتریان مربوطه شان اختلافی نیست. در عین حال اختلافات فرهنگی عمده ای بین جوامعی مانند اسرائیل، آفریقای جنوبی، شوروی و ایالات متحده، علیرغم «بعد جغرافیایی شان» وجود ندارد. هر یک از آنها مدعی فلسفه وجودی خاص خود هستند. معهذ از لحاظ فرهنگی با یکدیگر تفاوتی ندارند. این اتحاد فرهنگی کفر بوضوح در هنرها، علوم، فیلمها، تئاتر، موسیقی، معماری و هرزگی روزافزون در رفتار جنسی آنها مشهود است. این موضوع در نهادهای سیاسی و اجتماعی، سمنها، عقاید و ادبیات و سایر مصنوعات آنها نیز منعکس است، حتی جوامع بسیار قدیمی که دارای تاریخهای

فرهنگی متفاوتی می باشند مثل هندوستان، ژاپن و چین نیز متمایل به هویت فرهنگی غرب می باشند. در نتیجه یک اتحاد فرهنگی کفر با ابعاد وحشتناک در سطح جهان بوجود آمده است.

نگران کننده ترین جنبه این سلطه فرهنگی روزافزون در جهان این است که بسیاری از رژیمهای حاکم در دنیای اسلام نیز سرگرم وارد کردن کلی فرهنگ کفر به جوامع مسلمان خود که از سنت دیرینه اسلامی برخوردارند، می باشند. در واقع سیستمهای حکومتی ملی گرای موجود در جهان اسلام از جانب غرب تحمیل شده است. این از مرز یک تحمیل سیاسی نیز تجاوز می کند، چرا که حکومت های ملی تنها در صورتی می توانند به حکومت خود ادامه دهند که بین خود و غرب یک هماهنگی فرهنگی نیز ایجاد نمایند و این بدان معناست که فرهنگ اسلامی جوامع ما باید به فرهنگ کفر تبدیل شود. این کار هم اکنون در کلیه کشورهای مسلمان نشین که توسط طبقه ممتاز غربگرا و غیرمذهبی اداره می شود جریان دارد.

این حاکمیت فرهنگی کفر بر جهان و تهاجم فرهنگی جوامع مسلمین به وسیله کفر که بدست برگزیدگان محلی انجام می گیرد خطر بیشتری را برای امت دربر دارد تا سلطه اقتصادی و سیاسی.

این سمینار از اینکه انقلاب اسلامی ایران توانسته است فرهنگ کفر را تقریباً به طور کامل از ایران ریشه کن کند، اظهار خرسندی می نماید. امت مسلمان اکنون باید به تلاش خود ادامه داده و فرهنگ اسلامی را به عنوان یک جایگزین برتر بر کل جامعه بشری عرضه نماید.

علوم و تکنولوژی:

قدرت های کفر جهانی پیشرفتهای زیادی را در زمینه های علمی و تکنولوژیک بدست آورده اند. دانش و علم بهر صورتی که باشد یک میراث عمومی بشر است. اما شناخت علمی که به درک بهتر برتری و حاکمیت الله منجر می شود، شناخت اسلام است و هر علمی که علیه خالق عالم هستی آموخته یا به کار برده شود کار کفر است. کاملاً واضح است که غرب بزرگترین نماینده کفر است که تاریخ بیاد دارد و لهذا علم و تکنولوژی را جهت اهداف استکباری خویش و برای حاکمیت خود بر همه کس و همه چیز به کار می گیرد.

امروزه رفتار غرب که عمدتاً ضد اخلاقی و عاری از اخلاق می باشد، وضعیت کلیه جوامع بشری در سرتاسر دنیا و مواهب فیزیکی و محیطی که جهان از خالق خویش دریافت کرده است را به مخاطره انداخته است. علم و تکنولوژی غرب خطر بزرگی را برای سلامت جسمی و روحی بشر همراه دارد.

کنترل قدرت علم و تکنولوژی در چهارچوبه اخلاق و شناخت اسلام تنها ضامن بقا انسان است. بعقیده این سمینار کشور اسلامی ایران باید به این موضوع بیدرنگ توجه نموده و افکار عمومی جهان را علیه استفاده های مخرب از علم و تکنولوژی بسیج نماید.

گرسنگی، فقر و بیماری:

منابع دنیا برای برآوردن احتیاجات اولیه بشر کافی است، شیوع گسترده گرسنگی، فقر و بیماری در جهان امروز عمدتاً بعلمت مشکلات و موانعی است که خود بشر بوجود آورده است و مانع حرکت آزادانه انسانها و نقل و انتقال آزاد ذخائر و امکانات مادی دنیا می گردد. این موانع نه تنها شامل مرزهای ملی است بلکه روشهای تجاری معمول، که جهت فقیرنگهداشتن مناطق فقیر و غنی تر کردن مناطق غنی اعمال می شود را نیز دربر می گیرد. در بسیاری از موارد تولیدکنندگان فرآورده های کشاورزی در نقاطی مانند آمریکای شمالی و اروپای غربی ترجیح می دهند مازاد محصولات خود را از بین ببرند تا اینکه اجازه دهند بیچارگان، گرسنگان و بیماران به آن دسترسی پیدا کنند. مفاهیمی از قبیل «برابری» و «مساوات» که در غرب وجود دارد، در عمل زندانی مرزهای نژادی و ملی است یا براساس ملاکها و معیارهای دیگری از «توسعه» و «پیشرفت» معین و مشخص می شود. این گونه برداشت غرب از «برابری» و «عدالت» قسمت اعظم دنیا و جمعیت آن را شامل نمی گردد.

در بخش هایی از آفریقا که بومیان آن به دینی اعتقاد ندارند، همچنین در سایر نقاط جهان برای جلب اطاعت سیاه پوستان از هوی و هوسهای سفیدپوستان و اشاعه تمدن مبتنی بر سلطه سیاسی و استثمار اقتصادی آنها در نقاط مذکور، حتی از مبلغین مذهبی مسیحیت استفاده می شود. تمدن غرب که تجسم اصلی کفر است، جنگ، مناقشات، گرسنگی، فقر، بیماری و دیگر گرفتاری های بشر را به عنوان ابزاری جهت برقراری حاکمیت جهانی خود به کار می گیرد. ناگفته نماند که کلیه این

اعمال در گذشته مستقیماً توسط استعمارگران اعمال می‌گردید. لاکن اکنون عملیات مزبور از طریق حکومت‌های دست‌نشانده، رژیم‌های وابسته، شرکت‌های چندملیتی، کارتل‌های بازرگانی و نهادهای بین‌المللی مانند: سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و وابستگان متعددشان صورت می‌گیرد.

انقلاب اسلامی حاکمیت اقتصادی غرب بر ایران را خاتمه داده است. نهضت جهانی اسلام موظف است نه تنها جهان اسلام بلکه جامعه بشری را از چنگال کفر حاکم بر دنیای فعلی نجات دهد و گرسنگی، فقر و بیماری را در تمام اشکال آن در سراسر دنیا ریشه کن نماید.

نتیجه:

جهان امروز دچار توهمی از مفاهیم «توسعه» و «پیشرفت» شده است. درحقیقت رفتار بشر نسبت بدیگر هم‌نوعانش، هیچ‌گاه حیوانی‌تر از امروز نبوده است. تمدن غرب بشریت را به نابودی کامل سوق می‌دهد و قدرت جهانی کفر امروزه بیش از هر موقع دیگری است. انقلاب اسلامی ایران به منزله شکست قدرت جهانی کفر بدست اسلام محسوب می‌شود. این وظیفه از طرف خداوند تنها برعهده امت مسلمان گذاشته شده است تا بشریت را از سلطه کفر نجات بخشد. تنها از طریق یکپارچگی نهضت جهانی اسلامی می‌شود بشر را به مقام و فضیلتی که خداوند به او داده است تا در زمین خلیفه و جانشین او گردد، رسانید.

این کمیته بعد از دو روز مشورت و تبادل نظر به این نتیجه رسید که مهمترین و مشخص‌ترین مسائلی که امت با آن مواجه است بقرار زیر است:

۱. نداشتن شناخت مذهبی و معلومات عمومی.

۲. عدم وجود علما به تعداد و کیفیت کافی در سرتاسر جهان.

۳. تقسیم امت به بخش‌های مختلف در نتیجه «سوابق تاریخی».

این کمیته معتقد است که صرفاً بخش‌ها، تبادل نظرها و پیشنهادهای ارائه شده تاکنون نتوانسته‌اند رضایت ما مسلمین را جلب نمایند. لذا ما تصمیم گرفتیم با آغاز برنامه‌های مناسب، وسایل به ثمر رسیدن این ایده‌ها را در سطوح خودمان در نقاط مختلف جهان فراهم آوریم.

برای نیل به این اهداف لازمست بلافاصله اقدام به برقراری تماس با مسلمانان متعهد و همفکر نمائیم به این منظور که هم شناخت لازم و حیاتی نسبت به اسلام به

آنها لقاء گردد و هم اخبار مربوط به وقایعی که در خارج از محیط آنان صورت می گیرد به آنها داده شود.

این کمیته همچنین به توافق رسید که برخی از مسائل «اصلی» را که لازم است در میان امت پراکنده ما مورد تأکید قرار گیرد بررسی نماید.

مسائل «اصلی» را می توان بدینگونه تعریف کرد:

اصول اساسی اسلام از جمله شناخت اسلام، وحدت، شناسایی دشمن مشترک و تعلیم برای جهاد.

این به طور خلاصه عبارت است از: «اعتقاد به خداوند متعال و تعهد و پابندی به دین برگزیده اش». لازمه این امر این است که مردم متعهد اعمال و رفتار خود را با روش زندگی اسلامی تطبیق دهند.

همچنین پیشنهاد شد که یک کمیته اسلامی بین المللی تشکیل شود تا به عنوان مشعلدار تمامی امت مسلمان، انجام وظیفه نماید.

۴. گزارش کمیته چهارم:

تأثیر انقلاب اسلامی بر نهضت جهانی اسلامی

حمد و ستایش مر خداوند یکتاست. از او یاری می طلبیم، سلام و درود او بر پیامبر بزرگوارش، و از شر شیاطین و اعمال بد خویش به او پناه می بریم.

در ابتدا لازمست دو واژه: امت و نهضت اسلامی را تعریف کنیم:

منظور از امت مجموعه مسلمانان جهان می باشد. مسلمین جهان خواه رهبر باشند یا پیرو، ضعیف باشند یا قوی، متشکل باشند یا سازمان نیافته، متحد یا غیر آن، در هر صورت به امت تعلق دارند. عبارتی مانند امت های مسلمان وجود ندارد و هرگز نمی تواند وجود داشته باشد.

لفظ امت به قطعه زمینی که در آن مسلمانان سکونت دارند نیز اطلاق نمی شود و نمی توان آن را بر روی نقشه مشخص و محدود نمود. واژه امت به مجموعه مسلمین جهان اشاره دارد اگرچه از یک رهبر واحد و قدرت مرکزی برخوردار نباشند.

کمال مطلوب این است که همانند صدر تاریخ اسلام، امت دارای یک رهبر و قدرت مرکزی باشد. لکن امروزه چنین نیست زیرا امت مقام رهبری بشر را از کف داده و زیر سلطه کفر درآمده است که مسلمانان را بین ده ها «حکومت ملی» تقسیم و تفکیک نموده است. اینجاست که لازم است عده ای از اعضاء امت قیام کنند و

شکل اصیل امت را به آن بازگردانند. این گروه در داخل و خارج از امت با هر نیروئی که بر سر راه اهداف و مقاصد امت مانع ایجاد کند مبارزه می کنند. این گروه نهضت اسلامی را تشکیل می دهند.

نهضت اسلامی عبارتست از مجموعه آن دسته از اعضاء امت که در راه خدا می جنگند و تنها هدفشان ریشه کن کردن کفر و استقرار کلام خدا بر روی زمین است. نهضت اسلامی نیز همانند امت، تنها به یک مجموعه واحد اطلاق می گردد. فقط یک نهضت اسلامی می تواند وجود داشته باشد و نه نهضت های اسلامی. در عین حال سازمان ها و گردهمائی ها می تواند درون نهضت اسلامی وجود داشته باشد. همچنین می توان از نهضت اسلامی در ایران یا در افغانستان یا در داخل عراق و یا در بحرین و غیره سخن بمیان آورد و این بدان معنا نیست که ما درباره نهضت های مختلف و جدا از هم صحبت می کنیم.

نهضت اسلامی لزوماً باید دارای یک رهبر باشد. قبل از انقلاب اسلامی ایران، سازمان های متعددی بودند که در بیان اهداف و آمال خویش مدعی بودند که بخشی از نهضت اسلامی را تشکیل می دهند. ظهور انقلاب اسلامی در ایران به نهضت اسلامی رهبری و جهت بخشیده است. انقلاب اسلامی ماهیت واقعی این سازمان های باصطلاح اسلامی را برملا ساخته است. سایر سازمان ها و افرادی که تاکنون به عنوان بخشی از نهضت اسلامی محسوب می شدند اکنون باید رهبری و مسیر تعیین شده توسط نهضت اسلامی در ایران را بپذیرند و یا اینکه خود را نسبت به نهضت اسلامی بیگانه بدانند.

هدف از این مقاله مشخص کردن زمینه های تأثیر و نفوذ انقلاب اسلامی ایران (که یک پیروزی خداداده برای نهضت اسلامی به شمار می رود) بر فعالیت های نهضت اسلامی در خارج از ایران می باشد.

نهضت اسلامی متشکل است از علماء، دانشجویان، جوانان و زنان (مسلمان) در سرتاسر جهان و منبع الهام همه آنها، انقلاب اسلامی ایران است. میل به ایجاد انقلاب های اسلامی (مشابه) در سایر نقاط جهان اسلام رو به فزونی است. انقلاب اسلامی الهام بخش اندیشه اعضاء عادی سازمان هایی گشته است که تاکنون مدعی اسلام بوده اند، لاکن در واقع با طاغوت و قوای کفر همکاری داشته و برای آنها فعالیت می کرده اند.

۱. رهبری:

یکی از مهمترین اثرات انقلاب اسلامی ایران این بوده است که رهبری را برای هدایت امت و نهضت اسلامی ارائه نموده است. شخص امام خمینی اکنون به عنوان سمبل مقاومت در برابر کفر و ستم و سمبل امید برای اعاده نقش رهبری امت بر بشر محسوب می شود. در هیچ نقطه از جهان به امام بدیده رئیس کشور یا حکومت نمی نگرند. با انسجام و تثبیت موقعیت انقلاب اسلامی، امت می رود که امام خمینی را به عنوان یک رهبر نمونه برای تمام امت بپذیرد.

۲. روش:

قبل از انقلاب اسلامی ایران، سازمان های مختلف موجود در میان نهضت، از روشهای متفاوتی پیروی می نمودند، حتی برخی از آنان به نظام سیاسی کفر در محیط خویش می پیوستند، لکن انقلاب اسلامی ایران به روشنی راه را به دیگران نشان داده است و دیگران باید به آن تاسی نمایند، چرا که انقلاب اسلامی ایران با پیروی از تعالیم قرآن و سنت رسول خدا(ص) صورت گرفت. البته اختلافاتی در زمینه موقعیت و شرایط محلی می تواند بین ایران و سایر نقاط جهان وجود داشته باشد. مع الوصف، انقلاب اسلامی یک راه عملی جهت پیاده کردن روش پیامبر(ص) در عصر جدید ارائه نموده است. می توان مشاهده نمود که سازمان های مختلف در داخل نهضت (پس از انقلاب اسلامی) درصدد برآمدند تا خود را از حکومت های کافر و ظالم خویش جدا جلوه دهند، در حالیکه آن دسته از سازمان هایی که پس از انقلاب بوجود آمدند کوچکترین ارتباطی با حکومت هایی که علیه آنها مبارزه می کنند نداشته و ندارند.

۳. نقش علماء:

این انقلاب نقشی را که علماء می توانند در جهاد در راه خدا به عهده بگیرند بخوبی نشان داده است. علمائی که در خارج از ایران بسر می برند و از فعالیت های نهضت اسلامی در مناطق خویش حمایت کرده اند احترام بیشتری کسب نموده اند. اکنون جوانانی که تحصیلات غربی دارند به همراه مردم عادی برای گرفتن رهنمود بسوی علماء روی می آورند. و اکنون با علاقمندشدن روزافزون جوانان جهت

فراگیری علم به طریق سنتی اسلامی، جوانه های نسل جدیدی از علمای آینده به تدریج پدیدار می گردد.

۴. دانشجویان و جوانان:

اکنون در همه جا دانشجویان و جوانان به عنوان سرباز انقلاب محسوب می شوند. شاه قبل از مرگ اعتراف کرد که یکی از بزرگترین اشتباهاتش این بود که باعث شد تا دانشجویان به عنوان سربازان انقلاب وارد صحنه شوند. و این خطائی است که اکنون شاه های دیگر در خارج ایران قادر به جبران آن نمی باشند. امروزه دانشگاه ها و مدارس عالی در سرتاسر جهان به صورت مرکز فعالیت های نهضت اسلامی درآمده است.

۵. مسائل جهانی:

قبل از انقلاب اسلامی ایران، فعالیتهای اسلامی بیشتر مستلزم اتلاف نیرو بر سر مسائل جزئی بود. (لاکن) انقلاب اسلامی هدف حملات را مشخص نمود. نهضت اسلامی در خارج از ایران دیگر خود را درگیر بحث و مناظره بر سر عقاید یا نظریات فقها در زمینه مسائل جزئی و کم اهمیت نمی کند. اکنون نهضت اسلامی حملات خود را به طور مستقیم و سازش ناپذیر متوجه کفر و عمال او در داخل و خارج امت نموده است.

**قطعه‌نامه سمینار جهانی
انقلاب اسلامی ایران: دستاوردها، مشکلات و دورنماها
(لندن، ۱۱-۸ اوت ۱۹۸۴)**

به دعوت مؤسسه اسلامی لندن

یک سمینار جهانی با شرکت علما، دانشمندان، استادان، نویسندگان، دانشجویان و اعضای فعال نهضت اسلامی بنماینده‌گی از تمام مکاتب فکری اسلام، از ۸ تا ۱۱ اوت ۱۹۸۴، در لندن برگزار شد. این اولین سمیناری بود که برای تنظیم پاسخ امت به انقلاب اسلامی ایران برپا می‌شد. در طی این چهار روز، سخنرانیهای متعددی توسط شرکت کنندگان در این سمینار که از تمامی نقاط جهان بودند ایراد گردید. این سمینار پس از بحث و بررسی دقیق به نتایج زیر رسید:

۱. انقلاب ایران اسلامی می‌باشد زیرا که نشئت گرفته و ملهم از قرآن و سنت است. مردم مسلمان ایران به جهاد پرداخته‌اند و داوطلبانه شهادت را در راه خدا پذیرفته‌اند و این آنها را قادر کرده است که در راه اسلام علیه تمام اشکال کفر پیروز بیرون آیند. این سمینار حمایت خود را از مردم ایران در تلاش مداومشان برای به تثبیت رسانیدن انقلاب و کشور اسلامی و همچنین در جهاد آنان علیه نیروی کفر جهانی اعلام می‌دارد.

۲. انقلاب اسلامی ایران با ایجاد یک کشور اسلامی نشان داده است که به طور قطع اسلام یک راهنمای کامل برای اداره امور جمعی امت می‌باشد. در واقع انقلاب اسلامی ایران نشان داده است که پیام اسلام می‌تواند به طور یکپارچه برای بازسازی یک جامعه در تمام ابعاد ضروری آن به کار گرفته شود مانند ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و همچنین در زندگی خصوصی و عمومی مردم.

۳. انقلاب اسلامی ایران بنحو قاطع نشان داده است که توده‌های مسلمان جهان قادرند به سلطه یک ابرقدرت بدون کمک ابرقدرت دیگر پایان دهند و اندیشه «نه شرقی نه غربی» بزرگترین نیروی آزادیبخش به شمار می‌رود.

۴. انقلاب اسلامی ایران اعتمادبنفس تازه‌ای را به توده‌های مسلمان مستضعف بخشیده است و معیار جدیدی را برای نهضت اسلامی در همه جا ارائه کرده و نشان داده است که روش انقلاب تنها راه شکست دادن دشمنان داخلی و خارجی اسلام است.

۵. انقلاب اسلامی ایران یک بار دیگر توجه امت را بر اهمیت رهبری متمرکز کرده است. چنین رهبری باید از میان علماء بوده و شجاع، عادل و آماده برای فداکاری باشد. در حال حاضر این رهبری به بهترین وجهی در شخصیت امام خمینی متجلی است که طبیعتاً مناسب‌ترین فرد برای رهبری نهضت جهانی اسلام می‌باشد.

۶. انقلاب اسلامی ایران یک بار دیگر نشان داده است که جهاد و شهادت روشهای اصلی و ضروری برای مقابله با قدرت کفر می‌باشد. زمانی که امت یا هر بخشی از آن به جهاد بپردازند و

مسلمانان از شهادت نهراسند، آنان می توانند بر کفر که از لحاظ اصول فنی و تعداد بر آنها برتری دارد پیروز شوند.

۷. انقلاب اسلامی ایران فساد نشئت گرفته از غرب را در این کشور به تقوا تبدیل کرده است و این موضوع به بهترین وجه در زندگی جوانان مسلمان و زنان مسلمان ایران مشهود است.

۸. به نظر این سمینار، جنگی که بر جامعه مسلمانان ایران تحمیل شده است جنگ کفر علیه اسلام است. در این جنگ رژیم بعثی صدام حسین به وسیله هر دو ابرقدرت، رژیمهای عربی وابسته به آنها و دیگر مراکز کفر و نفاق در جهان حمایت می شود.

۹. این سمینار معتقد است که خواسته انقلاب اسلامی ایران مبنی بر تبدیل مراسم حج از شکل کنونی آن که صرفاً جنبه تشریفاتی دارد به ایفای نقش واقعی آن در امور امت و به عنوان قلب تپنده و متحرک نهضت اسلامی یک خواسته مشروع است.

۱۰. این سمینار معتقد است که مسلمانان جهان یک امت واحد هستند و نیز اعتقاد دارد که تمام جوامع مسلمان باید برای حل مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به قرآن و سنت باز گردند. همچنین برای به شکست رسانیدن قدرت جهانی کفر، وحدت جهانی امت لازم و ضروری می باشد.

۱۱. این سمینار مراتب قدردانی خود را نسبت به حمایت انقلاب اسلامی ایران از نهضت های آزادیبخش مسلمانان سرتاسر جهان به ویژه نهضت آزادیبخش قدس، لبنان و افغانستان اعلام می دارد.

۱۲. این سمینار از علماء، دانشمندان، نویسندگان، روزنامه نگاران و سایر روشنفکران امت دعوت می کند که مطالعات و تحقیقات منطقی را برای کمک به درک عمیق تر و وسیع تر انقلاب اسلامی ایران، روش ها، دستاوردها و اهداف آن به عهده گیرند.



تصویر کلی و چارچوب تبلیغات
در
حکومت اسلامی

تصویر کلی و چارچوب تبلیغات در حکومت اسلامی

دهمین سالگرد مقتدرترین انقلاب اسلامی در تمامی تاریخ فرارسیده است. در طول این مدت، من در سطحی وسیع درباره انقلاب اسلامی و اهمیت آن قلم فرسائی نموده ام که به زبان های مختلف در روزنامه ها، مجله ها، کتاب ها و اطلاعیه ها به چاپ رسیده است، همچنین در طول این ده سال، من به همه جای جهان مسافرت نموده و درباره انقلاب اسلامی صحبت ها نموده ام.

ضمناً افتخار بزرگ من این بوده که شش سمینار جهانی را در لندن و بسیاری کنفرانس ها و سمینارهای کوچکتر را در بخش های دیگر جهان سازماندهی نموده ام که تعداد قابل ملاحظه ای از علماء برجسته، روشنفکران، اساتید، دانشجویان، نویسندگان و اعضاء فعال جنبش اسلامی در این کنفرانس ها و سمینارها شرکت نموده اند. محور همه این فعالیت ها «انقلاب اسلامی ایران» بوده است.

انقلاب اسلامی با شکست و انهدام حکومت پهلوی، حکومت اسلامی را تأسیس نمود. پیش شرط اساسی و لازم برای تبلیغات موفق، همانا بنیان گذاردن موفقیت آمیز یک حکومت اسلامی است. این تحول که در یک قسمت از امت اسلامی به وقوع پیوسته، فرصت های جدیدی را ایجاد نموده که قبلاً و در طول دوره سلطه استعمار و پس از آن، وجود نداشت. پیامی که از سیره و سنت رسول اکرم (ص) بدست می آید کاملاً روشن است، تنها پس از آنکه اسلام قدرت سیاسی اش را بدست آورد، پیام آن جان تازه گرفته و سریعاً انتشار خواهد یافت.

من در طول سالیان گذشته تغییرات عمده بسیاری را مشاهده کرده ام. مثلاً ۳۰ یا ۴۰ سال پیش، مساجد تنها مردم مسن را به خود جلب می کردند و این افراد کهن سال، ریش می گذاشتند. امروزه مساجد جهان مملو از جوانان امت اسلامی شده و این جوانان هستند که بر رخسار خود، ریش دارند و در همه جنبش های اسلامی جهان فعالیت می کنند. امروزه نسل های پیرتر از فرزندانشان، کمتر مذهبی هستند. طبق معیارهای جامعه شناسی این تغییرات نشانگر تحولی کامل در داخل امت

اسلامی است و نشان می دهد که توازن قدرت در داخل جهان اسلام تغییر نموده است. پراهمیت ترین بخش این تحول، این است که در انتظارات نسل جوان در مورد آنچه در آینده باید رخ دهد، انقلابی صورت گرفته است. کسانی که الان جوان هستند در ۳۰ سال آینده والدین نسل هائی خواهند بود که چشم به جهان خواهند گشود. نسل جوان حاضر معتقد است که در طول زندگی خودشان، اسلام در همه جا پیروزمند خواهد بود. همین طور اینها معتقدند که اجدادشان از جاده حقیقی اسلام منحرف شده بودند و باور دارند که تمدن غرب آلتی در دست کفر، پلیدی و فتنه در روی کره زمین است. من با چشمان خود شاهد بوده ام که بخش اصلی این تحول در طرز تفکر جوانان امت اسلامی در عرض ده سال گذشته بهوقوع پیوسته است.

نمی خواهم بگویم که چنین روندی قبلا وجود نداشت. چرا تا حدی وجود داشت اما این حقیقت هم وجود داشت که تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، بخش عمده این «بیداری» اسلامی در خارج از ایران در چهارچوب آنچه که به تعبیر «سیدقطب» «اسلامی آمریکائی» بود انجام می پذیرفت. به سخن دیگر این تحول در چارچوب نظم ایجاد شده توسط استعمار که در آن اسلام مجاز بود فرهنگی از نوع «کوچک»! داشته باشد بهوقوع می پیوست. مثال آن را می توان امروزه در عربستان سعودی، پاکستان، مصر و غالب کشورهای مسلمان نشین دید.

آنچه در پی انقلاب اسلامی، در ایران دیده می شود این است که فرهنگ اسلام که سرکوب و منکوب شده بود، اکنون به فرهنگ مسلط کشور تبدیل گردیده است. البته نه اینکه فرهنگ غربی که قبلا مسلط بود ناپدید شده، بلکه فرهنگ غربی ایران اکنون به فرهنگ «حقیر» کشور تبدیل شده است. چنین چیزی بهویژه در شهرهای بزرگ مانند تهران دیده می شود که فرهنگ غربی در زیر خاکستر، در انتظار فرصت است تا خودی نشان دهد و یا حداقل ادعای برابری با فرهنگ اسلامی بعد از انقلاب را مطرح سازد.

این موضوع به بحث اصلی «رهبری» مربوط است. رهبریت انقلاب اسلامی از این جهت به توسط علماء اسلام ایجاد نگردید که چون آنها «کارآمد» تر بودند، یا اطلاع بیشتری از جهان مدرن داشتند و یا اینکه سیاست مداران، سربازان، دانشمندان یا

اقتصاددانان ویژه ای بودند، بلکه رهبریت انقلاب اسلامی به دو دلیل اصلی به علماء سپرده شد:

۱. چون آنها طبقه ای از مردم بودند که به هیچوجه تحت نفوذ فرهنگ غرب قرار نداشتند.

۲. چون علماء از اسلام اطلاع داشتند و یک جهان بینی را مطرح می کردند که به کلی با جهان بینی مسلط انسان غربی، فرق داشت.

به سخن کوتاه، علماء ایران غوطهور شدن کامل کشور در غرب زدگی را متوقف نموده و به مردم جایگزینی اسلامی را پیشنهاد نمودند که آن را کاملاً درک کرده و پذیرفتند. ایران تنها کشوری نبود که جنبش های اسلامی سعی داشتند در آن سلطه فرهنگ، عقاید و سیستم سیاسی غرب را به مبارزه طلبند. مدت ها بود که جنبش های اسلامی و احزاب در کشورهای مسلمان نشین وجود داشتند، اما هیچ کجا در خارج از ایران، چنین انقطاع کاملی از غرب و غرب زدگی همانند آنچه که در ایران اتفاق افتاد، ارائه نگردید. تمامی دیگر جنبش های اسلامی سعی داشتند که مرامنامه اشان شامل بسیاری از عقاید و ارزش های غربی نیز باشد. آنها تمامیت سلطه غرب و سیادت فرهنگ غربی را به مبارزه فرانخواندند. این آن چیزی است که در رهبری علماء ایران ویژگی ممتازی بود.

این جهان بینی خاص امام خمینی که تعداد بسیاری از مسلمانان، بهویژه جوانان را در خارج از ایران شدیداً تحت تأثیر خود قرار داده، همان تأکید مکرر امام بر این نکته است که: «مهم این است که اسلام پیروز شود».

همین جهان بینی نسبت به امت اسلامی و آینده اسلام است که انقلاب ایران را حقیقتاً «اسلامی» جلوه می دهد و دقیقاً همین جهان بینی است که جهان کفر را علیه ایران متحد نموده است. اگر امام از ابتداء می فرمود که تسلط غرب بر امت اسلامی در خارج از ایران، مورد تهدید حکومت اسلامی ایران قرار نخواهد گرفت، آنگاه جنگی علیه ایران برپا نمی شد، شاید شوروی به افغانستان تجاوز نمی کرد و چیزی بنام حزب الله برای مخالفت با تجاوز اسرائیل به لبنان و اشغال این کشور بوجود نمی آمد که ارتش اسرائیل را شکست دهد.

زمانی که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، موضوع اولیه ای که با آن مواجه گردید «تبلیغ» بر مبنای ارزش های انقلاب اسلامی بود. رهبری انقلاب

اسلامی، ایرانی و شیعی بود و چارچوب تصویر کلی و تاریخی که مردم ایران انقلاب را در آن می دیدند، نیز ایرانی و شیعی بود. در واقع بیشتر ادبیات تبلیغی پس از انقلاب اسلامی در اشکال کتب، روزنامه ها، مجله ها، فیلم ها و مطالب رادیو و تلویزیون طعم و بوی چارچوب تاریخی و مذهبی ایرانی و شیعی داشتند. به سخن دیگر، علیرغم جهان بینی حضرت امام، تصویر کلی چارچوب انقلاب اسلامی به صورتی تنگ نظرانه شیعی و ایرانی بود در حالی که اکثریت آحاد امت اسلامی، نه ایرانی است و نه شیعه.

اولین وظیفه ای که ما در خارج از ایران با آن روبرو بودیم، ایجاد تصویر کلی چارچوبی از انقلاب اسلامی بود که در سمت گیری «اسلامی» بوده و از سوی همه مسلمانان تمامی مذاهب مختلف قابل قبول باشد، به نحوی که تمامی تنوع فرهنگی، فرقه ای، و تاریخی امت اسلامی در آن ملحوظ نظر قرار گرفته باشد. برای دست یابی به چنین چارچوبی، ما می بایستی ریشه های انقلاب اسلامی را به دو دسته اولیه و ثانویه تقسیم می کردیم. ریشه های اولیه به همان صورت که قرآن و سنت رسول اکرم (ص) آنها را توصیف نموده و تمامی مذاهب مختلف اسلام به آن معتقد بودند، تعریف نمودیم و ریشه های ثانویه را با تاریخ، فرهنگ ایران و مذهب شیعه تعریف کردیم.

اینها را ما این گونه مطرح کردیم که ریشه های ثانویه مخصوص و ویژه ایران و مذهب شیعی است. در ادامه تأکید نمودیم که تکرار انقلاب اسلامی در تمامی دیگر بخش های امت اسلامی تنها بر مبنای ریشه های اولیه مقدور و ممکن می باشد و روند انقلاب اسلامی در قسمت های متفاوت جهان، موجب ایجاد ریشه های ثانویه بومی خواهد گردید.

آنچه اهمیت دارد، این است که درست همان گونه که قدرت های جهانی کفر، علیرغم اختلافات ملی و دیگر تضادهایشان، علیه اسلام متحد هستند همین طور ما هم، علیرغم اختلاف نظراتمان، باید در یک جنبش جهانی اسلام علیه آنها با هم متحد باشیم.

به نظر می رسد این نوع تجسم پردازی به تصویر کلی انقلاب اسلامی برای تمامی مسلمانان در هر کجا که هستند، قابل قبول بوده است. در هشت سال گذشته، ما نشریه «کرسنت اینترنشنال» را به زبان انگلیسی در تورونتو (کانادا) منتشر

نموده ایم. این نشریه مفهوم انقلاب اسلامی و ایجاد جنبش جهانی اسلام را با مصرانه ترین و سازش ناپذیرترین برخوردها، مطرح نموده است. (از سال ۱۹۸۷ کرسنت تحت عنوان نام «الهلال الدولی» به زبان عربی نیز، در لندن منتشر شده است).

ما با دقت تمام مراقب بوده ایم که مطلبی منتشر نکنیم که بتوان آن را مختص شیعه یا منحصر به سنی دانست. و همین برخورد و نظر از سوی علماء و روشنفکران برجسته ای که در کنفرانس ها و سمینارهای متنوع ما شرکت کرده اند مکرراً مورد تأیید قرار گرفته است. همین زمینه ای که ما در طول سال های گذشته ایجاد نموده بودیم ما را قادر نمود که در سال گذشته یک کنفرانس جهانی در لندن برپا نماییم که طی آن قتل عام حجاج توسط رژیم سعودی در مکه محکوم گردید و آزادی حرمین شریفین در مکه و مدینه از سلطه سعودی خواسته شد.

در حال حاضر، پیروان امام خمینی و انقلاب اسلامی، بر مبنای همین تجسم پردازی به تصویر کلی انقلاب اسلامی بوجود آمده اند. مقالات روزنامه ای، مقالات تحقیقی و کتابهای ما به زبان های بسیاری ترجمه و چاپ شده اند.

یکی از محورهای اساسی تبلیغی ما، این بوده که انقلاب اسلامی نمایانگر تقارب افکار سیاسی شیعی و سنی نیز هست. ما می گوئیم علیرغم تنوع الفاظ در نحوه شکل بخشیدن به برخی از مفاهیم، اکنون دیگر عملاً و در جوهر، تفاوت کمی بین این دو فرقه وجود دارد. من در مورد بسیاری از این مفاهیم محوری، سال هاست که با علماء و افراد معمولی شیعی و سنی در کشورهای مختلف جهان صحبت کرده ام و همه را متفق یافته ام.

موضع گیری دیگری نیز وجود دارد که من از آن لذت می برم و آن این است که در تمامی جهان تعداد بسیار زیادی مسلمان وجود دارند که این نظر ما را قبول دارند که تنها راه عملی شکست و انهدام دشمنان بومی و خارجی اسلام، ایجاد انقلاب های اسلامی پی در پی و یکی پس از دیگری است ولاغیر.

خستگی ناشی از دستاوردهای خلاق

همه فعالیت های خلاق خستگی آور و کوفته کننده اند. مثالهای بسیاری را می توان در این جهت یافت. یک مادر پس از وضع حمل فرزندش احساس خستگی می کند، یک سد در پی آبیاری و ایجاد رشد، به نظر خالی و تهی می رسد.

یک دوندۀ که برای دویدن دورۀ می بیند پس از هر دورۀ دویدن خسته می شود. یک مرد پس از کار عادی روزانۀ وقتی به منزلش بازمی گردد احساس خستگی می کند. حتی فردی زاهد پس از مراقبت‌های زاهدانۀ خستگی جسمی دارد. مثال‌های بی شماری را می توان از زندگی روزمره مطرح نمود.

همین موضوع برای تلاش شدید و مستمر گروه‌هایی از مردان و زنان صدق می کند، نمونه‌های آن را می توان از تجارب خانوادۀ ها، کارخانۀ ها و ملت‌ها دید.

اما بگذارید بدون تأخیر به اصل مطلب برسیم. در یک دورۀ ده ساله از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ ملت ایران انرژی جمعی بیشتری از هر گروه قابل مقایسه‌ای در دورۀ زمانی مشابه در تاریخ، از خود بروز داده اند.

ملت ایران چه چیزی را خلق نموده؟ آنچه که در زیر می آید در این مرحلۀ تنها یک فهرست ساده از خلاقیت آنها و البته بدون ذکر از دستاوردهایشان است:

۱. ملت ایران معمار ایجاد چنان حکومت اسلامی است که در بیش از هزار سال گذشته سابقه نداشته و اولین حکومت از این نوع است.

۲. ملت ایران فرهنگ و تمدن اسلام را با اتکاء به تقوای جمعی، زنده نموده و به آن جان تازه‌ای داده است.

۳. ملت ایران عمال محلی کفر را که در سلطه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غرب متجلی شده بود، شکست داده و اخراج نمود.

۴. مردم ایران با موفقیت از حکومت اسلامی خود درقبال تجاوز از سوی هم پیمانان کفر و نفاق جهانی، دفاع نمودند.

۵. ملت ایران مزارع لم یزرع تاریخ معاصر مسلمانان را با خون شهدای خود آبیاری نمود. این امتیازی است که آنها در آن با مجاهدین افغان و حزب الله لبنان مشترکند، زیرا ابرقدرت‌های معاصر، در ایران و افغانستان و لبنان شکست داده شده اند.

۶. مردم ایران توانسته اند در مورد نهادهای جدید اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که قبلاً قابل تصور نبودند، تفکر نموده و آنها را سازماندهی نموده و بوجود آورند.

۷. ملت ایران از آن چنان قدرت جسمی، نظامی و روحی از اسلام بهره برداری نموده که از زمان آزادسازی قدس در سال ۵۸۳ هجری (۱۱۸۷ میلادی) توسط «صلاح الدین ایوبی» بی سابقه بوده است.

۸. مردم ایران از بین علماء خود رهبری پرهیزکار را انتخاب نمود که حتی تحت شدیدترین فشارهای وارده بر آنها از چهارگوشه جهان تعهد خود را نسبت به اسلام زیرپا نگذاشت.

۹. در امور اجتهادی، اجتهاد امام خمینی برطبق روش «اصولیون» چنان عمل نموده است که عملاً شکاف بین مذاهب شیعی و سنی را در امور حکومتی و سیاسی پر نموده است.

۱۰. انقلاب اسلامی نیروی جدیدی در جنبش جهان اسلام در سراسر جهان بوجود آورده و انتظارات مسلمانان را در مورد آینده امت اسلامی بالا برده است.

۱۱. اصرار امام خمینی بر اینکه حج نمی تواند تنها منحصر به یک سری مناسک عبادی باشد، موجب بیداری احساس جدیدی در هدف یابی امت اسلام گردیده و توجه را بسوی نیاز به آزادی حرمین مکه و مدینه از کنترل رژیم آل سعود که نوکر صهیونیست ها و آمریکاست جلب نموده است.

آنچه که در بالا آمد، تنها خلاصه ای از انفجار انرژی خلاق ایران در عرض ده سال است. در چارچوب این مطالب، دستاوردهای عظیم و همچنین ناکامی های بسیار وجود داشته است. در ده سال گذشته افتخار و مزیت شخصی من همانا خدمت به حکومت اسلامی ایجاد شده در ایران بوده است. چرا که هیچ مسلمانی نمی تواند افتخاری بزرگتر از خدمت به حکومت اسلامی را برای خود بیابد.

اکثر ما که اکنون در قید حیاتیم، زمانی به دنیا آمده ایم که کنترل استعماری کفر بر سرزمین ها و ملت های اسلامی مطلق و یکپارچه بود. ما در زمانی که واقعاً عصر تاریک اسلام بود متولد شدیم. اکثر سرزمین ها و ملت های اسلامی در عرض ۵۰ سال گذشته با بدست آوردن «استقلال» قدمی عمیقتر به ورطه نوکری گذاشته اند. در همین دوره دشمنان اسلام تمامی سرزمین اسلامی فلسطین از جمله قدس را تصرف نمودند.

امروزه کشورهای مسلمان نشین، آماده می شوند تا از دست رفتن دائمی و بدون بازگشت فلسطین را بپذیرند. این است وضع مخروبه ای که خاندان اسلام در آن

زندگی می کنند. تنها در ایران است که قدرت سیاسی اسلام سربر آورده ولی هنوز نقش جهانی خود، قدرت بالقوه و وظیفه اش را بدوش نگرفته است.

اما ایران اسلامی هنوز در آستانه عصر جدیدی از تاریخ قرار دارد. خستگی که در حال حاضر در همه سطوح در ایران دیده می شود، بسیار طبیعی است هیچ ملتی نمی تواند پس از چنین دوره ای از مبارزه داخلی و خارجی علیه دشمنان بسیار مصمم خود، چیزی جز خستگی حس کند. در دوران خستگی به سیستم اندامهای جسمی توصیه می شود که کمتر کار کرده یا استراحت کنند و نفسهای عمیق بکشند، دستها و پاها و دیگر اندامهای بدن نمی توانند یکدیگر و یا مغز و قلب را به خاطر سرعت بسیار و زیادی که به سیستم دادند، ملامت کنند. وقتی که مبارزه بر سر موجودیت کل سیستم است، تمامی بخش های سیستم باید انتظار تحت فشار بودن تا سرحد امکان و حتی بهورای آن را داشته باشند.

و مبارزه هنوز پایان نیافته است. مهم است که در مورد مرحله ای که به آن رسیده ایم بر آورد و سنجشی اصلاحگر داشته باشیم. قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل که در ماه ژوئیه ۱۹۸۷ به تصویب رسیده نتیجه دو سال مذاکره در بین هم پیمانان کفر برای مجاب نمودن ایران اسلامی به پذیرش آتش بس بود. در این قطعنامه از ایران خواسته نشده بود که تسلیم شود. در واقع قطعنامه رهانمودن خواسته های اولیه صدام حسین که در ابتدای جنگ مطرح شده بود را ارائه می نمود. واقعیت این است که دشمنان اسلام از هدف اولیه جنگ که انهدام حکومت اسلامی بود دست کشیده بودند.

البته آرزوی رسیدن به بغداد و رفتن به کربلا و از آنجا به قدس، همه رویاهای یک قدرت سیاسی- نظامی سالم بودند. همین رویا بود که قدرت های کفرآلود را به هراس افکند. همین قدرت ها بودند که می خواستند جنگ پایان یابد. آنها از سال ۱۹۸۳ یعنی زمانی که ایران به عمق خاک عراق نفوذ نمود به دنبال صلح بودند. و شاید آن رؤیا برای متحقق شدن در یک دوره ده ساله کمی بلندپروازی بود...

اهداف سیاسی را باید برای درازمدت و به صورت مرحله، بمرحله ایجاد نمود، این روشی است که قدرت های استعماری برای تکه تکه کردن قلب سرزمین اسلام و تبدیل آن به حکومت های وابسته به کار گرفتند. آنها در ابتدا کشورهای عربستان سعودی، اردن، عراق، سوریه، لبنان و مصر را در اطراف فلسطین ایجاد نمودند و

آنگاه کشور اسرائیل را بوجود آوردند. این روند، صدسال طول کشید و برادران ما در ایران سعی کردند تا با یک ضربه پیروزمندانه از طریق بغداد و کربلا به قدس برسند.

ما در حال حاضر دوره خستگی و آزدگی را که در ایران می بینیم ناشی از جنگ هشت ساله و یا زندگی بدون وسایل لوکس نیست. بلکه بسادگی منبعث از رودرروشدن با واقعیت است.

البته این تجربه ای جدید در تاریخ اسلام نیست. شاید اول بار وقتی که ارتش حزب الله این دوره را تجربه نمود، در جنگ احد بود. در آن زمان با وجود حضور رسول اکرم(ص) در میدان نبرد، جنگی که تقریباً نتیجه اش پیروزی بود، تقریباً به شکست انجامید.

بار دوم در زمان حدیبیه بود. در هر دو مورد و بعداً در حنین، ناکامیهای موقت در نهایت به پیروزی انجامید.

اسلام صرفاً در یک کشور بی معناست...

در حدیبیه هدف اعلام شده رسول اکرم انجام حج عمره بود. در مذاکره با قریش که مکه را در کنترل داشتند، پیامبر از این هدف دست کشید. با این حال، امروزه این وقایع به عنوان افتخارآمیزترین حوادث تاریخ اسلامی تلقی می شوند. انقلاب اسلامی در ایران، تاریخ اسلام را به مرحله ای جدید که در آن پیروزی ها و دست آوردهای بسیار و برخی ناکامی ها و شکست ها وجود خواهد داشت، رهنمون ساخته است. اهدافی را که اسلام باید در درازمدت بدست آورد، توسط خداوند تبارک و تعالی برای امت اسلامی ترسیم شده اند. در حال حاضر، خدای تعالی ایران را به عنوان نوک پیکان حرکت امت و جنبش جهانی اسلام برگزیده است. قدرت جمعی کفر جهانی آنقدر بزرگ است که تنها در طول زمان شکسته و منهدم خواهد شد. کسانی که از ایران انتظار دارند که صرفاً در یک برخورد با کفر به تمامی این اهداف دست یابد از روندهای تاریخ آگاهی ندارند.

تاریخ قهرمانان فوری خلق نمی کند. تاریخ روش خاص خود را دارد. به این ترتیب که نامزدهائی را برای قهرمان شدن خلق نموده و آنگاه آن ها را در معرض یک دوره طولانی از آزمایش ها و شدائد قرار می دهد. تاریخ سیمای رقبای دست یابی به عظمت و بزرگی را ترسیم نموده و نسبت به کسانی که تلاش می کنند

تا در صحنه وسیعش نقش ایفاء کنند، برخورداری بی طرفانه دارد. تاریخ هیچ انحرافی از حق و حقیقت را تحمل نمی کند و در این راستا کوچکی این انحراف اهمیت ندارد.

داشتن اعتقادی لرزش ناپذیر در حق بودن آرمان، پیش شرطی لازم برای ایفای نقش در تاریخ است. اما اگر چنین اعتقادی مبدل به ادعاهای غلوآمیز در خودمحق بینی و تکبر شود، آنوقت تاریخ ممکن است تصمیم بگیرد تا غلط بودن این ادعاها را به اثبات رساند.

همه مذاهب اسلام به یک میزان محق و معتبرانند. تاریخ هرگز به یک مذهب اجازه نداده که ادعا کند تمامی حقیقت تنها در سنگر آن مذهب قرار دارد. اهداف ملت که به توسط خدای تعالی مشخص شده اند، توسط کسانی بدست خواهد آمد که اول از همه، موفق به همراه نمودن تمامی امت با خود شوند. کسانی که سعی دارند تا با این منطق ساده مخالف نمایند خود را مایوس، محدود و تحت کنترل کفر خواهند یافت.

زمانی که مخلوطی از نیم حقایق و احساسات انحصاری ناسیونالیسم و کهنه پرستی مذهبی در زندگی واقعی مشتری پیدا کند، آن وقت این چیزها مبدل به واقعیت های سخت و ناخوشایند خواهند گردید. وقتی چنین شود، زمان بررسی خواسته های تاریخ فرارسیده است.

پایان جنگ تحمیلی و شکست ها و یاس های آن وضعیتی نیست که در داخل ایران یکدیگر را مورد بدگوئی و اتهامات متقابل قرار دهند. حتی وضعیتی نیست که جهت را تغییر داده باشد چرا که هدف و مسیر همواره صحیح بوده است. بنیان های اخلاقی انقلاب اسلامی یا حکومت اسلامی و مقاماتش، هرگز مورد تردید قرار نداشته و امروز هم مورد شک و تردید قرار ندارند. فقط لازم است استراتژی، اولویت ها و تخصیص منابع، مورد بررسی مجدد قرار گیرند.

من هنوز باور ندارم که تاریخ، ایران را به عنوان سردمدار دست یابی به اهداف جهانی اسلامی، به کناری گذاشته باشد. اگر این چنین بود امکان داشت که ایران کاملاً شکست خورده و سربازان آمریکائی، انگلیسی و روسی، خاک ایران را اشغال می کردند. آنچه که در واقع رخ داده، این است که ایران صرفاً توبیخی ملایم دریافت نموده است. تمامی دست آوردهای اولیه انقلاب اسلامی هنوز سرجایشان

قرار دارند. حتی امام هنوز در تهران هستند. قانون اساسی پایدار مانده و مسئولان جوان و بی تجربه، بهتر از آنچه که ما حق داشتیم انتظار داشته باشیم، عمل کرده اند. صدمه فیزیکی وسیعی وارد شده و هزاران شهید داده ایم، خون آنها به حکومت اسلامی ایران جان تزریق خواهد نمود. درست به همان صورت که خون شهدای بدر، احد، حنین و کربلا امروزه به تمامی امت اسلامی جان می بخشد. آتش بس ۲۰ اوت در واقع شکست کفر بود. آنها می خواستند ایران اسلامی را منهدم کنند، ولی شکست خوردند. ایران می خواست از حکومت اسلامی دفاع کند و موفق شد. ابرقدرت های بزرگ مستکبر به صدام حسین اسلحه و موشک دادند و کشتی های خود را به خلیج فارس اعزام نمودند. اما جرأت نکردند که حتی یک سرباز به داخل خاک ایران بفرستند.

با این حال، بعضی از برادران ایرانی نزد من می آیند و شیون سر می دهند که ایران شکست خورده است. این افراد رقیق القلب می خواهند پس از یک فاصله منزه با غرب و آمریکا رابطه برقرار کنند! آنها می خواهند حکومت ایران را به یک حکومت عادی مبدل سازند. آنها مایلند شرایط سعودی در مورد حجاج ایرانی را نیز بپذیرند. برخی حتی مرا متهم به این می کنند که می خواهم ایران به تنهایی به نیابت از تمام دنیا بجنگد. امید است از این نوع افراد رقیق القلب! زیاد نباشد.

من هنوز باور دارم که خداوند تبارک و تعالی ایران را به عنوان سردمدار در نبرد جهانی بین اسلام و کفر برگزیده است. اما برای ایفای چنین نقشی ایران باید تمامی امت را به همراه داشته باشد. چارچوب معنوی، فکری و سیاسی یک جنبش جهانی اسلامی به رهبری ایران که اولین حکومت اسلامی زمان معاصر است پیشاپیش وجود دارد. آهنگ این حرکت طی ده سال گذشته توسط تعداد زیادی از علماء و روشنفکران تمامی مذاهب ایجاد گردیده است. اما ایران مسئولیت این مبارزه طلبی را بدوش نگرفته و در واقع، به نظر من، ایران خود را از چنین انتخابی کنار کشیده است. ایران هنوز تنها خدمات لفظی به امت و جنبش جهانی اسلام ارائه داده است.

*

لذا ایران در چهارراه تاریخ قرار گرفته و این کشور می تواند مسئولیت و نقش اسلامی و جهانی خود را رها نماید و در آن صورت مجبور است سعی کند به عنوان تنها حکومت اسلامی در دریائی از کفر جان سالم بدر برد. و در این صورت به

زودی غرق خواهد شد. اسلام برای یک کشور، یک ملت و یک مذهب ساخته نشده است. تنها انتخاب واقع بینانه و درحقیقت وظیفه ایران اسلامی واردشدن به یک مشارکت تاریخی و جهانی در جنبش اسلامی است که خود ایران به آن الهام بخشیده و آن را در سراسر جهان به وجود آورده است. و بعد از آن، ما می توانیم موجب ایجاد یک سلسله انقلابات اسلامی پی درپی شده و سلسله ای از حکومت های اسلامی برقرار نماییم. علائم قدرت اسلام در همه جا دیده می شود. در کشور همسایه افغانستان، مجاهدین بدون حکومت و با سلاحی اندک با ارتش اشغالگر یک ابرقدرت جنگیده و آن را شکست داده و اخراج نموده اند. در لبنان، حزب الله، ارتش اسرائیل را شکست داده است. قرائن در همه جا به چشم می خورند. اما واقعیت این است که دشمنان می توانند این قرائن قدرت اسلام را بهتر از اکثر مسلمانان ببینند و به همین دلیل با هم همکاری می کنند تا این موج جدید از آگاهی در بین امت را منهدم نمایند.

اولین کاری که می خواهند انجام دهند، این است که قدرت و نفوذ ایران را محدود و کنترل کنند. این هدف اولیه دیپلماسی و سیاست اقتصادی غرب خواهد بود. سفارت های جدید غربی با سرعتی وحشت آور در تهران گشوده می شوند. آن ها وام ها و قراردادهائی با «شرایط مطلوب» برای بازسازی ایران پیشنهاد خواهند کرد. این تازه لبه باریک چوب شکاف است.

این واقعیت که آمریکا سفارتی از خود (در تهران) نخواهد داشت، اهمیت کمی دارد. دشمنان اسلام همکاری نزدیکی با هم دارند. «اطلاعات جاسوسی» بین سفارت های غربی در تهران رد و بدل شده و آنها آمریکا را تغذیه خواهند نمود. مأموریت اولین آنها این است که ایران را از امت اسلامی دور کنند. آنها وجود «حکومت اسلامی» در داخل ایرانی که بپذیرد با دیگر کشورهای نوکر غرب، در منطقه همزیستی نماید را مورد تشویق و ترغیب قرار خواهند داد.

روزهای اولیه است، تاکنون تاریخ، (ایران را) مورد توبیخ ملایمی قرار داده است حکم نهایی تاریخ بستگی به انتخابی دارد که اکنون انجام می پذیرد. خداوند تبارک و تعالی همیشه می تواند ملت دیگری را برای نقش رهبری و خارج نمودن امت از وضع کنونی اش انتخاب نماید. اگر ایران نتواند به آن اوج دست یابد، آن وقت

جنبش اسلامی پایگاه دیگری را برای وارد نمودن ضربه نهایی خواهد یافت. ولی همچنان امیدواریم که تجربه ایران موفق و پیروز پیش بتازد...

ایران: قلب سیاسی امت اسلام

شاید بزرگترین دستاورد انقلاب اسلامی این باشد که توانسته زندگی سیاسی امت اسلام را به یک مرکز توجه نوین و دائمی مبدل سازد. اکنون عقربه قطب نمای سیاسی اسلام دائماً ایران را نشان می دهد. هر مسلمان زنده ای در هر کجای این جهان که باشد، مجبور است موضع خود نسبت به انقلاب اسلامی را بیان نماید، هیچ بخشی از امت اسلام در خارج از طیف نفوذ انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی قرار ندارد. اکنون ایران به صورت آهن ربای افکار سیاسی و جهان بینی تمامی مسلمانان قلمداد می گردد. البته حقیقت دارد که برخی از قبال آن از خود مقاومت نشان می دهند. اما هیچ فردی در خارج از مغناطیس سیاسی ایران قرار نمی گیرد.

ایران تأثیر مشابهی بر جهان غیرمسلمان (جهان کفر) نیز داشته است. جهان کفر از لحاظ سرزمین وسیع بوده و مراکز عمده پرجمعیتی را تحت کنترل خود دارد. آنها تحت لوای کفر چند «ایدئولوژی» و «مذهب» هم دارند که با هم در رقابت هستند. دو «ایدئولوژی» بزرگ و رقیب جهان کفر هم عبارتند از: «کاپیتالیسم» و «کمونیسم» که هر کدام «دموکراسی» نوع خود را دارند. یک ایدئولوژی «جهان سوم» هم وجود دارد که سردمداران آن اشخاصی چون فرانس فانون و فیلسوف فرانسوی ژان پل سارتر هستند.

این مبین ترکیبی عجیب از «الهیات رهائی بخش» و «سوسیالیسم» است. این عقاید هنوز نتوانسته اند حتی یک انقلاب نتیجه دار بوجود آورند. ایدئولوژی «جهان سوم» سعی دارد به آنچه که اصولاً یک سیستم استثماری جهانیست، وجهه ای انسانی دهد. یک شاخه از این جنبش «جهان سومی» متشکل از دانشمندان و تکنولوژیست های کشورهای فقیر است. این دانشمندان که عمدتاً توسط دانشگاه ها و مؤسسات تحقیقاتی تحت حمایت مالی دولت های غربی دوره می بینند، برای وابسته نگه داشتن «جهان سوم» در امور علمی و تکنولوژی در خدمت هستند. ما جمع موارد فوق را تمدن غرب می نامیم.

تأثیر انقلاب اسلامی بر ترکیب در کلیت مشارکت آمیز کفر، موجب گردیده که آنها دست بدست یکدیگر داده و سعی نمودند اسلام را در ایران شکست دهند.

آنها می دانند که اگر اجازه دهند ایران جان سالم بدر ببرد، اسلام براه خود ادامه داده، ابتدا امت مسلمان تحت کنترل آنها و سپس مابقی جهان را آزاد خواهند نمود. جنگ تحمیلی که در ماه اوت ۱۹۸۸ (مرداد ۱۳۶۷) پایان یافت، برای انهدام حکومت اسلامی طراحی شده بود. در این هدف آنها ناکام ماندند. اما منظور پلیدتر آنها از تحمیل جنگ، عبارت بود از اینکه اعتماد مردم ایران نسبت به رهبری و سیستم سیاسی تأسیس شده پس از انقلاب اسلامی را از بین ببرند. هدف دیگر آنها انهدام اتحاد مردم ایران بود که به نیروئی مقتدر تبدیل شده بود. ترکیب رهبری و حمایت عام مردم از آن، قادر بود تمامی اقدامات ابرقدرت ها و هم پیمانان آنها را خنثی کند.

اکنون، پس از جنگ، بذرهای شک و تردید پاشیده شده اند. کسانی وجود دارند که معتقدند همه آن «ایرانی های خوب»، دانشمندان، فلاسفه، روشنفکران و تجاری که پس از انقلاب اسلامی از ایران خارج شدند، باید برای کمک در بازسازی ایران دعوت به بازگشت به کشور شوند. این واقعیت که این «ایرانی های خوب» از ایران فرار نکرده، بلکه از اسلام گریختند مورد بی توجهی قرار گرفته است.

خط جنگ تبلیغاتی مکارانه دیگری که اکنون در داخل ایران و در محافل ایرانی های مقیم اروپا و آمریکا دنبال می شود، این گونه القاء می کند که «روحانیت» همه چیز را بهم ریخته اند. و رسانه های جمعی غرب هم به تبلیغات روزهای اول انقلاب اسلامی بازگشته و روزنامه های صنعت اطلاعاتی کفر هر روز گزارشی از «اعدام های دسته جمعی» در ایران عرضه می کنند. منبع این اخبار غالباً «نیکوزیا و بغداد» یا سردبیران خاورمیانه ای که در لندن و نیویورک اقامت دارند، می باشد. آنها معتقدند که جنگ موضع ایران را نرم کرده و جنگ تبلیغاتی بهمراه سفارت های کشورهای غربی در تهران و پیشنهادهای وام و تجارت بار دیگر دالانهای قدرت در ایران را به روی کسانی که با غرب هم آوا هستند باز خواهد نمود.

یکی از نتایج جنگ این بوده است که موجب گردیده کل منابع اقتصادی کشور شدیداً کاهش یابد. یکی از اقداماتی که هر سیستم سیاسی باید تحت چنین شرایطی انجام دهد، این است که اولویت بندی تخصیص منابع را مورد تجدیدنظر قرار دهد

و چنین چیزی هرگز در دوره ای که باید اقدامات شدید صرفه جویانه انجام پذیرند، از مقبولیت عام برخوردار نیست.

هر کسی فکر می کند از او انتظار ایثار بیشتری از همسایه اش دارند. غوغا و ولوله ای برای ایجاد تغییرات در رده بالای حکومت برپا می شود. بهویژه از سوی کسانی که فکر می کنند، یا امیدوارند، که اگر همه مناصب کلیدی حکومت در اختیارشان باشد، اوضاع بهتر خواهد شد. افراد حرفه ای، تجار، روشنفکران و دیگر گروه های حسابگر فکر می کنند که تغییر و تحول موجب خواهد شد که بخش بزرگتری از منابع نصیبشان شود. در هر صورت تغییر چهره ها فرصت جدیدی را برای «بالارفتن» در اختیار کسانی می گذارد که در دوره قبل بازنده بودند و یا فکر می کنند که بازنده بودند و هرگز تعداد افرادی که فکر می کنند اگر آنها مناصب کلیدی را در دست داشتند و صدایشان شنیده می شد، بهتر کار می کردند کم نخواهد بود.

وجود نظرات، آراء، سیاست ها و افراد رقیب در شرایط عادی دال بر سلامت جامعه است و هیچ کس نمی گوید که ایران، جامعه ای سالم و سلامت نیست. اما امروزه ایران در موضعی منحصربه فرد هم قرار دارد. هیچ چیزی نباید در ایران رخ بدهد که به موجب آن دشمنانش به هر دلیلی خشنود و راضی شوند. آنچه که دشمنان ایران می خواهند، تغییری کلی و اساسی در رهبری آن و ایجاد درگیری داخلی و کشمکش قدرت در بین شخصیت هائی که مسئولیت هدایت جنگ را داشتند، است. آنها به دنبال مدرکی می گردند که ثابت کنند مردم ایران اعتماد خود به رهبری اسلامی را از دست داده و یا در «دولت اسلامی» فساد وجود داشته است. آنها می خواهند که دوستانشان در ایران و یا کسانی که آنها فکر می کنند کار کردن با ایشان آسانتر است در ایران سربرآورده و کنترل حکومتی «سرمایه دارانه تر»، دست راستی و ملی گرایانه بر ایران پس از جنگ را بدست گیرند.

درگیری های اجتماعی بر سر منابع کمیاب در جامعه ای که اخیراً جنگی ویرانگر را تجربه نموده، غالباً شدید است. این نوع درگیری ها عموماً در مورد زمان آتش بس آغاز می شوند. سؤال می شود پس چرا دو سال پیش آتش بس پذیرفته نشد؟

این نوع درگیری های داخلی، اغلب با شوخ طبعی و حتی بدون منظور انجام می گیرند. اما واقعیت این است که روی هم انباشته شدن این نوع درگیری های سطح پائین می تواند صدمات بسیار شدیدی را در پی داشته باشد و تأثیر آن بر روحیه جمعی جامعه نیز تضعیف کننده و سستی آفرین است. از همین بحث های بی منظور و ساده لوحانه، غوغا و ولوله ای در جهت ایجاد تغییرات بپا خواهد خاست و در پی آن ظن و تردید ریشه خواهد دواند که آیا بازاری ها درصدد دست کاری در امور دولت هستند؟ آیا لیبرالها سعی دارند از در پشت به درون بخزند؟ آیا منافقین از موقعیت سوءاستفاده خواهند نمود؟ آیا آمریکا هنوز طرفدارانی در ایران دارد و این طرفداران تا چه حدی فعال اند؟ چه کسی دارد با خارجی ها معامله می کند و چگونه؟ چه کسانی از جنگ، سودهای بادآورده بدست آوردند؟

این نوع درگیری ها و مشابه آن، رقابت ها، سؤالات و سوءظن ها، می تواند هر جامعه ای را منهدم نماید. یک جامعه اسلامی زمانی منهدم خواهد شد که تقوای جمعی آن که اساس آن را تشکیل می دهد، شکسته شود. سیستم های سیاسی لائیک معمولاً با بیشترین تعداد آرائی که می توانند بدست آورند، حکومت می کنند. حال چه این آراء واقعی باشند چه نباشند. اما دوام و بقاء یک جامعه اسلامی و سیستم سیاسی آن مبتنی بر نوعی آراء عمومی است که بر تقوی بنیان گذارده می شود. درگیری های اجتماعی که این بنیان را منهدم می کنند، ضدارزشند.

ایران یک جامعه اسلامی است که هنوز روابط اجتماعی و اقتصادی اش را دقیقاً تعیین ننموده است. این جامعه، محتاج استمرار رهبری است. گنج این جامعه که همانا امام امت است، هنوز با ماست، اما امام به تنهایی نمی تواند مشکلات را حل و فصل نموده یا به توافق آراء در بین گروه های رقیب و «ایدئولوژی های» داخل ایران دست یابد.

برای حل و فصل چنین مسائلی ده سال مدت بسیار کوتاهی است. بهویژه که هشت سال آن در جنگی ویرانگر که توسط اتحاد جهانی دشمنان تحمیل شده بود گذشته باشد. آنچه که ایران در این برهه حساس از تاریخش به آن احتیاج دارد، ثبات و استمرار است. بگذارید دشمنان ایران درک کنند که آنها اراده آهنین ملت ایران را نشکسته و یا آن را علیه رهبرانش نشورانده اند. زمانی که دشمنان به این

درک رسیدند، آنگاه وقت بسیار برای بحث های باز، تغییرات و تجربه و آزمایش وجود خواهد داشت.

تمامی امت اسلام می خواهند که علیرغم فشارهای عظیم وارده از سوی کفر جهانی بر آن، شاهد ایران باثبات و مستحکم در این برهه از زمان باشند. هرگونه شکاف واقعی یا خیالی در استحکام سیستم سیاسی ایران نامطلوب است. همچنین اصول و ارزش های انقلاب اسلامی باید سازش ناپذیر جلوه کنند.

نتیجه گیری

حقیقت هرچه بزرگتر باشد، تبلیغ آن آسان تر است. «حقیقت» در اسلام، کمیت ثابتی ندارد. یعنی صرفاً از یک سری اعتقادات و تعصبات تشکیل نشده است. اندیشه اسلامی در هر برهه باید موقعیت و شرایط تاریخی را ملحوظ نظر نماید. بخش های آشکار اسلام، البته، برای همه زمان ها معتبر است. اما اعمال آن در ورای تاریخ و حرکت و جهت آن قرار ندارد. اندیشه اسلامی باید قادر باشد که شرایط تاریخی را به نحوی مستمر و تقریباً روزمره، تعریف نماید. اسلام تنها تا موقعی که پیامش در ارتباط مستقیم با مشکلات و مسائل معاصر بشریت قرار داشته و برای آنها پاسخ داشته باشد، قابل تبلیغ است. هر سیستمی از اعتقادات و تفکرات که در شرایط موجود مطلب معناداری نداشته باشد، بزودی موضوعیت و جذابیت خود را از دست خواهد داد.

بنابراین زمینه تاریخی، بحثی اساسی از تبلیغ است و تاریخ به کسانی که اهرم های لازم برای ایجاد تغییرات تاریخی را در دست ندارند، پاسخ نمی دهد و چنین اهرم هایی یعنی قدرت. معنای قدرت آنگونه که در هر برهه از زمان در مورد شرایط تاریخی به کار برده شده در قرآن مجید کراراً مشخص و روشن شده است (برای مثال به آیات ۷۱-۷۸ سوره نساء رجوع شود). این تعریف عملاً تمامی سیره محمد بن عبدالله (ص) را توصیف می نماید. پیامبر اسلام از روزهای اولیه رسالتش در مکه شرایط تاریخی لازم را بهوجود آورد تا اهرم های ضروری جهت ایجاد تغییرات مطلوب را بدست آورد.

دست یابی به کنترل و تسلط بر موقعیت تاریخی موجود جوهر اساسی اسلام بوده و پیام اسلام بدون این بعد تاریخ ساز موجودیت نخواهد یافت. حقیقت اسلام تنها به اعتقادات و تعصباتش منحصر نبوده بلکه در حاکمیتش بر تاریخ نیز متجلی است.

اگر آنچه که در بالا ذکر شد حقیقت داشته باشد البته مشکل بتوان تصور نمود کسی به صورت جدی با آن مخالفت ورزد، آنگاه می توان نتیجه گرفت که موفقیت یا عدم موفقیت تبلیغ دین اسلام، تقریباً به صورتی کامل بستگی به محتوا و روش تبلیغ درارتباط مستقیم با موقعیت تاریخی موجود دارد.

برای مثال، تا قبل از اینکه انقلاب اسلامی در ایران شرایط تاریخی را تغییر دهد، تبلیغ اسلام تقریباً به صورت انحصاری بر مبنای اعتقاد و تعصب و اجرای مناسک و اعمال مبتنی بر عبادات شخصی انجام می گرفت. تا آن زمان نیروهای لائیک در تاریخ به تسلطی تقریباً لرزش ناپذیر بر روند تاریخ، دست یافته بودند، این نیروها که نماینده تمدن غرب بودند، موفق شده بودند که همه ادیان را با برچسب جهل و خرافه ناشی از اعصار تاریک بشریت به ریشخند گیرند. مسلمانان بسیاری نیز به چنین اعتقادی باور داشتند، آنها نیز اسلام را به عنوان متاعی برای گذشتگان و دینی برای تقواگرایی شخصی و نه چیزی بیشتر می انگاشتند. بنابه نظر چنین مسلمانانی ایجاد حکومت اسلامی نه تنها ناممکن بود بلکه مطلوب نیز نبود. این همان نظریه به اصطلاح «اسلامی» است که سعودی ها به توسط شبکه وسیعی از مؤسسات و گروه های خود از جمله مساجد و ائمه جمعه و جماعات در سراسر جهان اشاعه می دهند.

انقلاب اسلامی در ایران بار دیگر کنترل اسلام بر تاریخ، یا حداقل بر بخشی از آن را استقرار بخشیده است. جهان بینی انقلاب اسلامی، آنگونه که به توسط نوشته ها، سخنان، و پیام های امام خمینی بیان شده است روشن ترین تبیین شرایط تاریخی معاصر و نحوه ایجاد تغییر در آن می باشد. اما ما هنوز رسانه ای برای رساندن پیام امام به تمامی بخش های امت اسلامی ایجاد ننموده ایم، چنین چیزی صرفاً به معنای ایجاد فرمولی جادویی برای روزنامه نگاری اسلامی نیست، اگرچه ایجاد رسانه بخشی از مسأله است. اما بهترین نحوه رساندن پیام اسلام از طریق یک جنبش جهانی اسلامی که تمامی نظم طاغوتی حاکم را در هر قدم به مبارزه می طلبد انجام پذیر است. به بیان دیگر، آنچه ما احتیاج داریم، این است که بگذاریم قدرت حکومت اسلامی در همه جا حس شود. چنین چیزی تا حدی و برای مدت کوتاهی در لبنان بدست آمد، زیرا حزب الله با حمایت ایران، نیروهای اشغالگر آمریکا، انگلستان و فرانسه و نهایتاً ارتش اسرائیل را شکست داد. اما ضعف حزب الله لبنان در

برخی از مناطق کلیدی این کشور آنها را از بدست آوردن کنترل کامل بر لبنان و اعلام حکومت اسلامی در آن بازداشته است.

در افغانستان نیز مجاهدین دشمن بزرگی را شکست دادند، اما در آنجا نیز ضعف های مشابه در ساختار مبارزه، بهویژه در امور مربوط به رهبری و سازمان دهی یکنواخت، احتمالاً پیروزی کامل اسلام را به تأخیر خواهد افکند.

بنابراین من نتیجه می گیرم که کامل نبودن تمامی پیروزی های ما به دلیل ضعفمان در تسلط بر شرایط تاریخی بوده است. اسلام عناصر ناسیونالیست و تنگ نظرهای مانع تراش یا مذاهب فرقه گرا را تحمل نمی کند. اگر ما در برنامه بسیج تمامی امت با قدرت اسلام علیه دشمنان صداقت داشته باشیم، آنگاه دیگر در تبلیغاتمان جایی برای غرور ملی یا فرقه گرایی وجود نخواهد داشت.

ما نیازمند این هستیم که تجمعی از علماء همه مذاهب اسلام را در اجراء یک جنبش جهانی اسلام گرد هم آوریم. تمامی مذاهب واقعی اسلام به تساوی حقیقت و اعتبار برخوردارند، و در این شکی نیست.

از هم اکنون عناصر لازم جهت ایجاد یک جنبش حزب الله در تمامی جهان وجود دارد. اغراق نیست که بگوئیم موجودیت جنبش حزب اللهی جهانی مدیون نفوذ انقلاب اسلامی ایران است. این جنبش حزب اللهی از «احزاب اسلامی» که در دوره تسلط استعمار بوجود آمده بودند، متفاوت می باشند، چرا که این جنبش حزب اللهی، انقلابی سازش ناپذیر است.

اکنون نوبت حکومت اسلامی ایران است که تا به بخشی مؤثر از این جنبش جدید حزب اللهی تبدیل شده و رهبری آن را بدست گیرد. تاکنون ایران به نحوی انحصاری به صورت حکومتی محدود در منطقه خاکی خاصی عمل نموده است. البته ایران دارای سرزمین و خاک بوده و باید از آن دفاع نماید و از منافع معینی که انحصاراً ماهیتی ایرانی دارد، مراقبت به عمل آورد. اما در سطحی دیگر، ایران و رهبری اش به عنوان حکومتی حزب اللهی وظایف و تکالیفی نسبت به همه مسلمانان دارند، درست همان گونه که درواقع تمامی مسلمانان دارای وظایف و تکالیفی نسبت به ایران می باشند. در چنین چارچوبی ایران از هم اکنون یک حکومت جهانی است و اگر بتواند حتی بخش کوچکی از امت را با خود حرکت دهد ایران مبدل به بیش از یک «ابرقدرت» با منافی در سراسر جهان خواهد شد، که هیچ

حکومتی در تاریخ به چنین قدرتی دست نیافته است. این، آن مبارزه طلبی است که حکومت اسلامی ایران باید در دومین دهه تاریخش پس از انقلاب اسلامی آن را بپذیرد.

تاریخ در انتظار پاسخ ایران به این مبارزه جویی است.



آینده حرمین
و
تجدید قدرت سیاسی اسلام

مقدمه

سمینار «آینده حرمین» به عنوان ششمین سمینار جهانی مؤسسه اسلامی لندن، بمدت چهار روز، در ژانویه گذشته (۱۹۸۸ م) در سالن هتل «اینترناشنال» لندن برگزار گردید. جلسات سمینار، همه روزه با حضور و شرکت حدود ۵۰۰ نفر برگزار می شد که حدود ۲۷۰ نفر از شرکت کنندگان، از چهل کشور جهان به لندن آمده بودند. در میان شرکت کنندگان از همه اقشار دیده می شدند: ائمه جمعه، علمای بزرگ، خطباء، نویسندگان، اساتید دانشگاه ها، کارگران و جوانان مسلمان... سخنرانی های اغلب شخصیت های علمی-اسلامی، توسط «مؤسسه اسلامی» به زبانهای عربی-انگلیسی و فارسی چاپ و بین حضار توزیع می شد.

شیخ عبدالهادی آوانگ از مالزی، دکتر فهمی الشناوی از مصر، شیخ ابوبکر جبرئیل از نیجریه، شیخ توری از سنگال، شیخ ماهر حمود از لبنان، شیخ سلیم اللبایدی از فلسطین، شیخ محمد ابراهیم علاونه از اردن، شیخ حسن اورزهری از سریلانکا، شیخ محمد العاصی امام مسجد واشنگتن، شیخ احمد کاپلان از هلند، شیخ سلیمان طاهر از پاکستان، شیخ عبدالعلیم موسی (سیاهپوست آمریکائی و امام مسجد کالیفرنیا)، پرفسور حاتمی از ترکیه، فهمی کورو (سردبیر روزنامه زمان ترکیه)، دکتر کلیم صدیقی (مدیر مؤسسه) و اینجانب از ایران، از جمله سخنرانهای این سمینار جهانی بودند.

متأسفانه از ایران جز اینجانب، هیچ کس دیگری نتوانسته بود برای شرکت در این سمینار، ویزا دریافت کند، ولی همین عدم حضور علمای ایرانی و در اکثریت بودن برادران سنی شرکت کننده باعث شد که حساسیت «آل سعود» و دیگر رهبران ارتجاع عرب و عجم! درباره این سمینار و موفقیت آن، بیشتر شود... روزنامه معروف ایندیندنت چاپ لندن، مورخ ۱۵ ژانویه نوشت: سیا، موساد، سفارت سعودی و مصر و ترکیه، بشدت مشغول فعالیت بودند تا عناصر شرکت کننده را شناسائی کنند چرا که دولت انگلیس حاضر نشده بود لیست افراد را در اختیار آنها قرار دهد!... همین مطلب را روزنامه ارتجاعی «ملیت» - (مورخ ۱۸ دسامبر ۸۸ م)، چاپ ترکیه، بنحو دیگری گزارش داد و افزود: «شرکت کنندگان هواداران عناصر حزب الله وابسته به (امام) خمینی بودند». این امر، بخوبی نشان دهنده نگرانی باند ارتجاع حاکم بر کشورهای اسلامی است. روزنامه یومیه العرب چاپ لندن، ارگان غیررسمی وابسته به عراق و آل سعود، در سرمقاله شماره ۲۶۸۷ خود (مورخ ۹ ژانویه ۸۸) بشدت بر این سمینار تاخت و به دفاع از آل سعود پرداخت!

و مجله عراقی الدستور چاپ لندن نیز در شماره مورخ ۸۸/۱/۱۸ خود این سمینار را وابسته به حرکت اسلامی هوادار ایران نامید و آن را مورد تقبیح! قرار داد! و از همه جالبتر آنکه سعودی ها، یک هفته پس از برگزاری سمینار فوق، یک سمینار حج با شرکت عده ای از «وعاظ السلاطین»

در لندن تشکیل داد که قطعنامه آن فقط حمله به «امام» بود و بس... و مجله سعودی المجله در شماره مورخ ۸۸/۱/۲۶ خود، به تفصیل گزارش آن را منتشر ساخت...

در قبال این برخوردهای ضد اخلاقی دشمنان انقلاب اسلامی ایران، و سرمایه گذاری کلان برای وارونه جلوه دادن حقایق فاجعه سال گذشته در مراسم حج، انتظار آن بود که مطبوعات ایران، به طور کامل اخبار این سمینار را پوشش بدهند، ولی متأسفانه در عمل و پس از نشر چند خبر کوتاه، بقول عربها: «تعطیم اعلامی»! خاصی در این رابطه حکمفرما شد که یکی از نتایج آن، محروم شدن مردم ایران از آگاهی از متن سخنرانی ها و متن کامل قطعنامه صادره از سوی علمای اهل سنت در دفاع از انقلاب اسلامی، رهبری، وجوب برائت از مشرکین در حج و دیگر اهداف اسلام انقلابی، در برابر ارتجاع حاکم بر کشورهای اسلامی بود...

ما در اینجا، قصد بررسی انگیزه این امر و روشن ساختن علل این نوع برخوردهای غیرمنطقی را نداریم که متأسفانه در مورد کنفرانس مجلس اسلامی در اسلام آباد پاکستان، به طور شدیدتر و روشنتری عملی گردید... و با این که این قبیل تنگ نظریها و برخوردهای به اصطلاح خطی! را برخلاف مصالح اسلام و انقلاب می دانیم... اما فعلا به آن نمی پردازیم بلکه در اینجا بجای نشر متن سخنرانی خود (!) به نشر ترجمه سخنرانی دکتر کلیم صدیقی، برای شناخت هرچه بیشتر دیدگاه های دیگر برادران در رابطه با مسأله حرمین، می پردازیم، به امید آن که مورد قبول حق تعالی قرار گیرد: «فانه لایضیح اجرمن احسن عملا».

نشر این سخنرانی، با توجه به موضع گیریهای خصمانه اخیر باند فعلا حاکم بر جزیره العرب، و تضییقات ضداسلامی آنان در مورد عدم شرکت حجاج برای ادای فریضه حج، یک ضرورت است و اگر فرصتی شد، ترجمه کامل قطعنامه سمینار نیز که روشنگر حقایقی در رابطه با حرمین و آل سعود است، جهت اطلاع خوانندگان محترم، منتشر خواهد شد.

سید هادی خسروشاهی
تهران - ۶۷/۳/۱۲

آینده حرمین

و تجدید قدرت سیاسی اسلام موضوع «آینده حرمین» در مکه و مدینه مسأله تازه ای نیست و به فجایع غم انگیزی که سال گذشته در مراسم حج در مکه روی داد، مربوط نمی شود. چارچوب سیاسی شهرهای مکه و مدینه بخشی از اسلام را بدان گونه که حضرت محمد رسول خدا(ص) بنیان نهاد تشکیل می دهد و به همین دلیل نخستین سؤالی که این سمینار باید مطرح سازد، این است که: آن چارچوب سیاسی که توسط پیامبر(ص) برای حرمین ایجاد گردید، چگونه بود؟ پس از پاسخ به این سؤال، باید پرسیم: چگونه می توانیم چارچوب سیاسی مشابهی از نو و در عصر حاضر برای حرمین بوجود آوریم.

اگر بخواهیم نتایج کار مورد قبول همه مسلمانان جهان باشد، ضروریست که چنین روشی برای حل مسأله آینده حرمین انتخاب شود، چرا که ما، اصولاً «آینده حرمین» را به عنوان یک مسأله سیاسی تلقی نمی کنیم. دیگر اینکه این موضوع از دیدگاه ما، به عنوان مسأله ای در سیاست خارجی ایران و عربستان آل سعود مطرح نمی باشد، بلکه اگر جنبه هائی از سیاست خارجی کشورهای مزبور مطرح می شود، صرفاً نقش جنبی دارد و به این سمینار ارتباطی ندارد. این سمینار باید با توجه به تحولات اخیر در اوضاع سیاسی حاکم بر امت اسلامی، اهداف ملت را در رابطه با حجاز و حرمین تبیین و روشن نماید.

«مؤسسه اسلامی» نظر ویژه ای درباره وضعیت تاریخ معاصر دارد. به عقیده ما تمامی حکومت های ملی گرائی که در طول دوران استعمار ظاهر شده اند، با اسلام درگیری بنیادی دارند. این حکومت ها و رژیمهای آن خواه فامیلی، قبیله ای، استبدادی و یا دموکراتیک، نه تنها با اهداف سیاسی اسلام درگیری و مغایرت دارند، بلکه اصولاً مخالف اسلام هستند. علاوه بر این، اکثریت این حکومت ها و رژیمهای آن ها با دشمنان اسلام متحدند و اغلب از سوی آنان پشتیبانی و حمایت می شوند. این نظر ماست و موضع ما نیز این است که هیچ بخشی از نهضت اسلامی نمی تواند در چارچوب این حکومت ها که دارای قلمرو «مستقل» هستند، فعالیت کنند. به عقیده ما این گونه کشورها و مرزهای آن، البته غیر از مرزهایی که با دنیای کفر دارند، از هیچگونه مشروعیتی در اسلام برخوردار نیستند. نهضت اسلامی یک

فعالیت جهانی بتمام معنی است. اسلام نه یک حزب سیاسی است و نه اینکه می تواند هویت های ملی یا دیگر هویت های سطوح پائین تر را در تعقیب اهدافش بپذیرد. برای بررسی وضعیت کنونی امت اسلامی تنها یک راه وجود دارد و آن راه «انقلاب اسلامی» است.

آنچه که اکنون بدان نیاز داریم برنامه ای است برای انقلاب های اسلامی که یکی پس از دیگری در کلیه نقاط دنیا به وقوع پیوندند. البته این واقعیت نیز وجود دارد که انقلاب اسلامی نمی تواند به طور همزمان و آنی در همه جا تحقق یابد بلکه بخشی از امت مسلمان بیش از سایر بخش ها به مرحله انقلاب اسلامی نزدیک خواهند شد. این اندیشه ممکن است برای نهضت اسلامی مطلوب باشد که ترتیب اولویتی برای برخی از بخش های جغرافیائی امت اتخاذ نماید که بتواند تلاش ها و امکانات را در آن متمرکز سازد. برای ما نیز مطلوب است که خطوط اصلی مراحل رشد «نهضت اسلامی» بسوی «انقلاب اسلامی» را ترسیم نمائیم. در این زمینه است که به «آینده حرمین» نیز باید نظر افکنیم. یکی از مسائل حساسی که باید مورد بررسی قرار دهیم این است که آیا بین اشغال کنونی «قدس» توسط اسرائیل، که پایگاه نظامی آمریکا است، و کنترل مکه و مدینه به وسیله رژیم آل سعود، که از عمال آمریکا است، تفاوت اصولی وجود دارد یا خیر؟ به احتمال زیاد ظاهرسازیهای اسلامی سعودی ها حداقل به همان اندازه فریب آمیز است که پیشنهاد اسرائیلیها در رابطه با «دسترسی آزاد و بدون قید و شرط» مسلمانان به قدس است. ما باید این سؤال حیاتی را مطرح کنیم که نقش سعودی ها در دنیای سیاست امروز چیست و آیا تفاوتی با نقش اسرائیل در این زمینه دارد یا خیر؟ به احتمال قوی نقش سعودی ها صرفاً تکمیل کننده نقش اسرائیل در منطقه است. به اضافه این که آل سعود نقش یک سرپوش اسلامی را هم برای سیاست آمریکا در قلب سرزمین اسلام بازی می کند. تحت چنین شرایطی، این سمینار باید موقعیت سرزمین حجاز و حرمین را در جهان بینی نهضت اسلامی مشخص نماید و اینکه چه اولویتی باید به این مسأله داده شود؟ ولی پیش از آنکه به این مسأله و سایر مسائل پردازیم، اجازه بدهید درک خودمان را از «انقلاب اسلامی» بیان کنیم. بدین منظور باید از انقلاب اسلامی ایران آغاز کنیم.

انقلاب اسلامی ایران

از نظر ما مهمترین جنبه انقلاب اسلامی ایران این است که این انقلاب نشانگر بازگشت قدرت سیاسی اسلام است که پیش از آن به پیکر بیجانی شباهت داشت. اهداف اسلام همگی جهان شمولند. هدف غائی و نهائی اسلام این است که کلیه افراد بشر را به زندگی تحت لوای اسلام و تسلیم از روی میل به مشیت الله (سبحانه و تعالی) ترغیب نماید، ولی حتی در ایران همه مردم نقش و ارزش انقلاب اسلامی را در پهنه تاریخ جهان درک نمی کنند. شاید در برخی از مجامع ایران چنین تمایلی وجود دارد که به انقلاب اسلامی به عنوان محصول ویژه ای از تشیع نگریسته شود. در عین حال نفوذ سایر نهضت ها نیز انکار نمی شود. دانشمندان جوانی چون: سیدعلی خامنه ای «که به ریاست جمهوری اسلامی ایران رسید» و سیدهادی خسروشاهی، قبل از انقلاب نوشته های حسن البناء و سیدقطب را به فارسی ترجمه کرده بودند. قسمت عمده حیات سیاسی شیعیان در ایران، عراق و لبنان به روندهای اسلامی جهان در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم پیوند داشت و همین امر ناگزیر شامل تجدیدنظر در مورد مسائلی مانند اندیشه شیعیان درباره اهل تسنن گردید. مفهوم «ولایت فقیه» که محور اصلی اجتهاد سیاسی امام خمینی است، اختلاف مهم الهی-سیاسی بین دو مکتب فکری عمده (یعنی شیعه و سنی) بر سر مساله رهبری را از میان برداشته است. بدون تعارف می توان گفت که تقارب فکری در مورد این مسأله در جهان اسلام به حد اعلائی خود رسیده است. حتی در داخل دنیای تشیع، استفاده از واژه «امام» برای آیت الله خمینی نشان می دهد که تا چه حد انقلاب اسلامی بر برخی از موانع ذهنی مکتب قدیم، غلبه کرده است. خصوصیات و صفات رهبر و ترتیبات قانونی که اکنون در ایران برای انتخاب رهبر اتخاذ شده است مشابه موضع اهل تسنن در مورد «خلیفه» و مسائل مربوط به آن است.

چنین تقارب فکری در میان مسلمانان، برای آغاز مرحله تجدید حیات قدرت سیاسی تمدن اسلامی، لازم و بلکه ضروری بود. این مطلب باید در مورد کلیه مسائل مورد اختلاف مسلمانان صادق باشد، ولی در مورد مفاهیم سیاسی مهمی مانند: رهبری، حاکمیت و اطاعت، باید از ضرورت خاصی برخوردار باشد. در ایران، انقلاب واقعی، گسترش مفهوم اجتهاد در مکتب شیعه است که یک فقیه و مرجع را در زمان غیبت امام دوازدهم (ع) به عنوان امام یا رهبر کشور اسلامی بر مسند حکومت نشانده است. این تقارب علیرغم آنکه موضع اهل تسنن متأسفانه در مورد

این مسائل همچنان در حال رکود و انجماد باقی مانده، بدست آمده است. اما چون برخی از علمای اهل تسنن هنوز حکومت هائی مانند حکومت آل سعود را «اسلامی»! می دانند، باید گفت که موضع اهل تسنن حتی روبه زوال گذاشته است ولی درمقابل آن بسیار از علمای اهل تسنن نیز اکنون وجود دارند که امام خمینی را رهبر امت می دانند. و همین خود شاهدهی است بر پیدایش تحول مثبت در موضع اهل تسنن...

سنت اهل تسنن در مسائل سیاسی مدتها بر پایه فلسفه علمی معقول (rationalpragmatism) استوار بود، بدون آنکه از حمایت رسمی «اجتهاد» برخوردار باشد. ولی شیعه با اشتیاق فراوان از آن تحت عنوان اجتهاد، با تأیید مراجع و رهبران اصولی جدید در ۲۰۰ سال اخیر استقبال نمودند، اما برخی از علمای اهل تسنن، مسائل (و عوامل) عمده زوال قدرت سیاسی اسلام را درک ننمودند و نیز به طور کلی نتوانستند ماهیت واقعی تمدن غرب، و اثرات ناشی از استعمار، ناسیونالیسم، دموکراسی و سایر مکاتب و روشهای سیاسی غرب را ارزیابی کنند و همچنین نتوانستند ماهیت رهبران جدیدی را که به عنوان زمامداران حکومت های ملی مخلوق قدرت های استعماری پا به عرصه ظهور گذاشته بودند بشناسند و از همین رو، علما و «احزاب اسلامی» بیش از حد علاقمند به فعالیت در نظام های جدید بعد از استعمار بودند. آنها خود را با ادعاهائی که از سوی حکام مستبد و حکومت های ملی گرا مطرح می شد و از استقلال و دولت مشکل از نمایندگان خلق ها و حکومت مردمی سخن می گفت، سرگرم می کردند. این گونه علمای «ناسیونالیست» و علمای وابسته و رهبران «احزاب اسلامی» نتوانستند حقایق سیاسی استعمار و دوره بعد از استعمار را درک کنند و همچنین نتوانستند عناصری را تربیت کنند که قادر به رهبری امت در این موقعیت باشند.

اما علمای ایران آن نوع رهبری را بوجود آورده اند که دارای کلیه خصائص و صفات لازم برای رهبری امت در این مقطع زمانی حساس است. این رهبری از میان تقریباً تنها منبعی از امت که از نفوذ غرب مصون مانده بود ظهور کرده است. درواقع علمای شیعه در «محفظه زمان» سالم مانده بودند تا به موقع بتوانند قدرت کفر را در یکی از مناطق مهم «دارالاسلام» آن هم در زمانی که استکبار منافقین داخلی و حامیان «ابرقدرت» ایشان در حد اعلای قدرت خود بود، شکست دهند. علمای ایران

مسئول خطاهای حکام ایران (پیش از انقلاب) نبودند و در فساد سلاطین دستی نداشتند. در واقع پیروزی فلسفه عقلی اصولی، علمای شیعه را از محذورات تشیع قدیم، به‌ویژه در رابطه با مسائل حکومتی و سیاسی در خلال غیبت امام دوازدهم (ع) و ارتباط با اهل تسنن، آزاد ساخته است. این جریان به علمای شیعه جهان بینی پویا و پرتحرکی بخشیده است که از محذورات و موانع کج روی بدور است. آنها به هیچوجه در نگون بختی سیاسی امت سهمی ندارند. آنها از وضع جهان همواره ناراضی و خشمگین بودند و شاید بتوان گفت که آنها دنیا را به دیگران وا گذاشته بودند و دیگران نیز کار را خراب کردند. علمای شیعه که در خلال سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۷ هجری شمسی) آگاهی امت را بحال خروش درآورده بودند، حالت «مرد غضبناکی» را بر چهره داشتند و مانند پدری بودند که پس از یک غیبت طولانی به منزل برمی گردد و خانه را در اشغال همسایگان، بچه ها را در حالت طغیان و زنان خانه را غرق در فساد اخلاقی می یابد... در استقبال از ایشان چه خبر بود؟ انبوهی که در انتظار امام غائب هستند گویا چندین برابر شده بودند! خود امام زمان نیامده بود، بلکه یک پیشوای مذهبی که پیروان بسیار داشت وارد شده بود. از نظر مردم داشتن یک امام غیر معصوم، به عنوان جانسین امام معصوم مهم بود، سیمای ظاهری این رهبری نیز جذاب بود.

دوره رهبران دست پرورده قدرت های استعماری و تحمیل شده بر کشورهای بعد از استعمار بسر آمده بود. البته این علما به زبانهای انگلیسی، فرانسه، روسی، آلمانی، ایتالیایی یا هلندی سخن نمی گفتند. آنها تنها فارسی یا عربی می دانستند و به همین دلیل هم به طور مستقیم می توانستند به قرآن و سنت پیامبر (ص) مراجعه کنند. آنها تحت تأثیر نهضت های اروپائی مانند «تجدید حیات فرهنگی» (یا رنسانس Renaissance)، «تنویر افکار» (Enlightenment) و «عصر استدلال» (Age of Reason) قرار نگرفته بودند، و سیل دنیاگرایی در آنها نفوذ نکرده بود. علم آنها تنها علم اسلامی بود. آنها از آن ایمان خالصی برخوردار بودند که نتیجه تلاشهای انسان را به لطف خداوند واگذار می کند. وقتی قرآن (۲۹:۴۸) به آنها امر کرد که «علیه کفار قوی» باشند، ایشان به قرآن ایمان داشتند و تکنولوژی و «قدرت» برتر کفر و همدستانش آنها را دچار ترس و تردید ننمود. قرآن جهان را به دو بخش «حزب شیطان» (۱۹:۵۸) و «حزب الله» (۲۲:۵۸) تقسیم می کند، و علمای ایران بی درنگ

بر این اساس با کل جهان کفر روبرو شدند. علمای ایران به این نوید قرآن اطمینان داشتند که «حزب الله» به «رستگاری» خواهد رسید، و بدان نائل شدند.

نکته ای که باید به روشنی درک شود این است که براساس معیارهائی که قرآن و سنت پیامبر(ص) برای امر رهبری وضع کرده است، هیچ فرد یا گروهی که از نظر سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی خادم تمدن و قدرتی غیر از اسلام باشد، نمی تواند مدعی رهبری امت، یا حتی بخشی از آن شود و نمی توان این مسئولیت را به چنین فرد یا گروهی واگذار کرد. این ملاک بی درنگ از کلیه حکامی که قدرت و رهبری سیاسی را از قدرت های استعماری به ارث بردند، سلب صلاحیت می کند. طبقه ممتاز دوران استعمار که مخلوق قدرت های استعماری است نمی تواند رهبری اسلام و مسلمین را برعهده بگیرد. و به همین جهت، رهبری ناسیونالیستی حکومت های ملی مسلمان بعد از استعمار، در واقع تداوم استعمار است. ساختار حکومت های ملی، سیستم های «دموکراتیک» آن و نظام های اداری و ارتشی آن، نمی تواند در اسلام مجاز شمرده شود، بنابراین، باید خاطر نشان ساخت که تأسیس حکومت اسلامی، صرفاً شامل کسب اکثریت برای یک «حزب اسلامی» «در مجمع ملی» یک حکومت ملی! و با ترغیب حکام موجود به «اجرای شریعت» نمی شود! حکومت اسلامی تنها در صورتی می تواند تأسیس شود که حکومت ملی و نهادهای آن به طور کلی نابود و منحل شود و رهبری طبقه ممتاز بعد از استعمار، جای خود را به رهبران متقی که از ریشه اسلام اصیل نشأت گرفته اند، بدهد. و این خصیصه است که تنها در مورد انقلاب اسلامی ایران صادق است و به همین دلیل است که در شرایط امروز هیچ حکومت اسلامی بدون انقلاب اسلامی نمی تواند تأسیس شود.

انقلاب اسلامی در خارج از ایران

به تفسیری می توان گفت که انقلاب اسلامی ایران ناتمام باقی خواهد ماند تا زمانی که ربط و قابلیت تکرار (با وقوع مجدد) خود را در بخش های دیگر امت نشان دهد. این بدان معناست که بخش «اسلامی» انقلاب از بخش ایرانی آن قابل تفکیک است و بخش «اسلامی» انقلاب می تواند در موقعیت های غیرایرانی تکرار شود. آن دسته از ما که به انقلاب اسلامی اعتقاد داریم، باید بتوانیم نشان دهیم که ریشه های اصلی انقلاب اسلامی ایران اسلامی هستند و تنها ریشه های فرعی و

کمکی آن ایرانی می باشند و یا به عبارت بهتر: مکان تحقق آن، سرزمینی به نام «ایران» است.

این دقیقاً روشی است که «مؤسسه اسلامی» ما نسبت به انقلاب اسلامی ایران در پیش گرفته است. تلاش ما بر این بوده است که چارچوبه ای ارائه دهیم که در قالب آن بخش غیرایرانی امت بتواند انقلاب اسلامی را درک کند. این یک امر ضروریست اگر بخواهیم که مسلمین خارج از ایران بپذیرند که انقلاب اسلامی در کلیه بخش های امت یک هدف قابل حصول است. اینگونه تفکیک ریشه های ایرانی و شیعی انقلاب از ریشه های اسلامی آن، برای امت مسلمان ایران نیز حائز اهمیت است چرا که حکومت اسلامی ای که از متن و بطن انقلاب اسلامی ظهور کرد، نمی تواند «اسلامی» باشد مگر آنکه کلیه مکاتب اسلام نیز آن را به عنوان «اسلامی» قبول داشته باشد. همچنین از آنجائی که اسلام یک رسالت جهانی است، تأسیس یک کشور با قلمرو محدود در میان بخشی از امت، تنها می تواند به عنوان اولین گام تلقی شود. وگرنه همه می دانیم که محدود کردن اسلام به یک کشور مفهومی ندارد. حکومت اسلامی یا باید جنبه جهانی بخود بگیرد و یا با محدودیت و سرانجام نابودی مواجه شود. البته حکومت اسلامی نمی تواند سرعت قلمرو جهانی کسب کند. اما کشور اسلامی می تواند جنبه جهانی پیدا کند اگر در آنسوی مرزهایش به عنوان بخشی از نهضت اسلامی عمل کند.

هم اکنون اتحاد جهانی اسلام وجود دارد. این اتحاد را در مسیر تاریخ بدین شکل می توان نمایش داد:

مجموعه اندوخته ها و سرمایه های اسلام عبارتند از: قرآن، احادیث، سیره و سنت پیامبر(ص)، مکاتب فکری مختلف اسلام، تمدن، تاریخ، فرهنگ و حدود جغرافیائی و جمعیتی امت. نهضت اسلامی از این گنجینه گرانبها تغذیه می شود و الهام می گیرد. نهضت اسلامی به آن بخشی از امت اطلاق می شود که امکانات و منابع معنوی، فکری، مادی و انسانی خود را در جهت تأسیس حکومت اسلامی، بسیج می نماید.

نهضت اسلامی در ایران نشان داده است که در شرایط سیاسی حاکم بر جهان امروز تنها راه غلبه بر موانعی که بر سر راه تأسیس حکومت اسلامی قرار دارد، انقلاب اسلامی است.

مسیر انقلاب اسلامی را می توان به ۴ مرحله تقسیم نمود:

۱. ظهور رهبری متقی که نظام حاکم را مردود می شناسد و توده های مسلمان را به جهاد دعوت می کند...
۲. بسیج توده های مسلمان تحت عنوان «حزب الله» به رهبری فردی متقی و جهاد آنها علیه نظام های استعماری بعد از استعمار...
۳. پیروزی بر دشمنان داخلی و خارجی اسلام، انحلال حکومت قومی و برقراری حکومت اسلامی...
۴. هدایت و اداره جنگهای تحمیل شده از سوی دشمنان خارجی اسلام...

انقلاب اسلامی، یک ضرورت جهانی

در طول ۹ سالی که از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می گذرد، «مؤسسه اسلامی» مشاوره و گفتگوهای دامنه داری در سراسر جهان به عمل آورده است. ما یقین داریم که انقلاب اسلامی برای گروه کثیری از علما و دیگر مسلمانان، که سوابقی در زمینه های گوناگون دارند، به صورت یک هدف درآمده است. این بدان معنا است که هم اکنون یک نهضت اسلامی جدید یا سازمان «حزب الله جهانی» وجود دارد. این «حزب الله» دارای ساختمان و مرکز حزبی نیست. به تعبیر قرآن، هر فرد مسلمان، عضوی از حزب الله به شمار می رود. این «حزب الله جهانی»، ایران را به عنوان تنها کشور اسلامی واقعی موجود می داند و به همین دلیل «امام خمینی» را هم به عنوان رهبر امت می شناسد.

در این صورت روشن است که چهار مرحله انقلاب اسلامی قابل تکرار در کلیه بخش های سرزمین های امت می باشد. اما شرایط در بخش های مختلف امت، تفاوت بسیار دارد. مبارزه در راه تنظیم برنامه یا طرحی برای انقلاب های اسلامی پی در پی در مناطق استراتژیکی امت، باید با دقت کامل تدارک دیده شود. تدارک استراتژی خاص برای هر یک از این مناطق، بر دوش علمای آن منطقه است. وظیفه اعضاء «حزب الله» در سرتاسر جهان نیز این است که با دیگر اعضاء «حزب الله» در سایر نقاط جهان تماس برقرار کنند و جلسات مشاوره با آنها ترتیب دهند. این امکان نیز موجود و مطلوب است که برخی امکانات در بخشی از جهان بسیج شود و در بخش های دیگر جهان مورد استفاده قرار گیرد.

ایران، تنها بخشی از امت بزرگ اسلامی است که در آن «حزب الله» خود را در یک کشور اسلامی متشکل ساخته است، بنابراین ایران یک کشور حزب الهی تلقی می شود و به همین دلیل نهضت اسلامی حزب الهی، در هر نقطه از جهان به عنوان شاخه ای از کشور حزب الهی ایران محسوب می شود. این هسته مرکزی واقعیتی است که حتی امروزه ایران را به یک واقعیت و قدرت جهانی مبدل ساخته است. ایران به عنوان یک کشور از نظر جغرافیائی دارای مرزهای فیزیکی می باشد، ولی به عنوان یک کشور حزب الهی، مرزی برای آن نمی توان قائل شد.

هر کشور اسلامی جدیدالتأسیسی، به عنوان شعبه ای از انقلاب اسلامی نخستین به شمار خواهد آمد. هر بخشی از نهضت حزب الهی، دارای رهبری منطقه ای خود خواهد بود. این رهبران در اقصی نقاط جهان باید با رهبری کشور اسلامی ایران در تماس نزدیک باشند.

رهبران محلی و منطقه ای «حزب الله» باید این موضوع را بپذیرند که رهبری حزب الله در سطح جهان به امام خمینی و جانشینان ایشان تعلق دارد، رهبرانی که زمام امور را در کشورهای اسلامی جدیدالتأسیس در دست خواهند داشت باید با یک امام که هم اکنون در پایتخت جمهوری اسلامی است بیعت کنند. بدین ترتیب، رهبری معنوی، فکری و سیاسی انقلاب اسلامی ایران کلیه بخش های فعال شده امت حزب الهی را دربر می گیرد. اینکه رهبری مزبور تا چه حد مؤثر خواهد بود، بستگی به خطوط مشی و طرحهایی دارد که بازمی باید در تهران و قم ترسیم گردد.

انقلاب اسلامی در سیاست جهان

دشمنان اسلام از ابتدای انقلاب اسلامی ایران تاکنون از امکان و آمادگی جهانی شدن انقلاب اسلامی آگاهی یافته اند. انقلاب اسلامی تاکنون فرمولهای سیاسی مبتنی بر عوامل جغرافیائی، اقتصادی و ژئوپولیتیک را درهم ریخته است. وقایع اخیر در خلیج فارس بار دیگر نشان داد که «قدرت» سربازان حرفه ای مجهز به سلاح های پیشرفته درمقابله با نیروهای حزب الهی کشور اسلامی بی فایده است. ماجرای «ریگان گیت» مهارت برتر حکومت حزب الهی (ایران) را در تصمیم گیریهای سیاسی درمقایسه با آمریکای مستکبر به نمایش گذاشت. سلسله وقایعی که از انقلاب اسلامی تاکنون به وقوع پیوسته است، همگی حاکی و حاوی همین پیام بوده اند. این وقایع عبارتند از: تسخیر لانه جاسوسی آمریکا (اسم دیگر آن

سفارت آمریکا در تهران بود! برخورد و سقوط هلیکوپترهای نظامی آمریکا در طبس، و کلیه تلاشهای سری و آشکار دیگری که از سوی سازمان های سیا (CIA) و کا. گک. ب (KGB) برای براندازی نظام جمهوری اسلامی و قتل (رهبران آن) صورت گرفته است. بالاتر از همه، قدرت های غربی (از جمله اتحاد شوروی) و وابستگان عرب آنان «صدام حسین» را به حمله و تجاوز به ایران تشویق و تحریک نمودند. عملکرد ایران در این جنگ نشان داده است که ایران اسلامی از قدرت و بنیه روحی، معنوی و مادی، به اندازه و عمق کافی برخوردار است تا بتواند از عهده انجام مسئولیت های تازه اش در صحنه سیاست جهان، برآید. در خارج از ایران، برادران حزب اللهی در «لبنان» اسرائیل را با شکست نظامی مواجه کرده اند و در «افغانستان» مجاهدین اتحاد جماهیر شوروی را وادار کرده اند که خواستار صلح شود. در واقع مرزهای روحی و معنوی ایران اسلامی هم اکنون تا اعماق خاک اتحاد شوروی گسترش یافته است. ما اکنون دیگر تنها به «عقب نشینی» نیروهای شوروی از افغانستان قانع نیستیم، بلکه از امپریالیسم روسیه می خواهیم که از آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، و ازبکستان نیز خارج شود.

واقعیت امر این است که «قدرت سیاسی اسلام» تجدید شده است تا نقش خود را در صحنه سیاست جهان ایفا نماید. تاکنون قدرت های غربی گمان می کردند که اسلام را به عنوان یک عامل سیاسی از صحنه تاریخ خارج کرده اند. امت به کشورهای «مستقل» کوچک تقسیم شده بود که هر یک به فکر تأمین «منافع ملی»! خویش بود. این کشورهای به اصطلاح «اسلامی» نه به طور انفرادی و نه جمعی، به هیچوجه نمایانگر قدرت سیاسی اسلام نبودند. غرب در تلاش خویش برای تقلیل و تبدیل اسلام به مجموعه ای از تشریفات مذهبی از «آل سعود» به عنوان یکی از ابزار عمده خویش استفاده می کند.

در این مقطع باید توجه داشته باشیم که برخورد جاری بین نقش حج و نحوه رفتار با حجاج در حرمین در واقع برخوردی است بین اسلام و تمدن غرب. غرب به کلیه ادیان، از جمله اسلام، به دیده خاصی می نگرد. حدود ۱۰۰ سال است که حاکمان آل سعود نقش عمال غرب را در منطقه ایفا نموده اند. در مرحله نخست، سعودی ها در متلاشی کردن حکومت عثمانی، غرب را یاری می کردند و پس از کسب کنترل حرمین در سال ۱۹۲۴ میلادی (۱۳۰۳ هجری شمسی) سعودی ها،

اقدامات خود را در جهت تبدیل منطقه به نوعی «واتیکان» اسلامی و مبدل ساختن حج به نوعی سیاحت مذهبی! آغاز نمودند.

درگیری با غرب

در درگیری بر سر «آینده حرمین» ما در واقع درگیر مبارزه با تمامی غرب هستیم، سعودی ها و کلیه رژیمهای مسلمانی که از سیاست سعودی حمایت می کنند عمال غرب هستند. من حتی می توانم با قاطعیت اعلام کنم که درگیری مزبور بر سر مسأله مکه، مرکز ثقل توفان یک مقابله جهانی بین اسلام و غرب است که در شرف تکوین می باشد. بیائید از این وضعیت استقبال کنیم چرا که مکه در داخل ایران نیست و لذا آینده حرمین نمی تواند صرفاً به عنوان یک هدف ایرانی تلقی شود. «آینده حرمین» مسأله ای است که به همه مسلمانان در هرجا که هستند، مربوط می شود. این مسأله ای است که نهضت اسلامی جهان با آن مواجه است. در واقع این یک مسأله جهانی برای تمامی امت به شمار می رود. این مسأله ای است که به ایران نیز باید یاری دهد تا نقش جهانی و استعداد نهائی خود را به مرحله عمل درآورد. این مسأله ای است که در مورد آن، ایران به همکاری نزدیک و عملی با نهضت جهانی «حزب الله» نیاز دارد. این همچنین مسأله ای است که به حزب الله در سراسر جهان یاری خواهد داد تا به عنوان یک نیروی عمده در کلیه نقاط دنیا، ظهور کند. سعودی ها و مشاورین آمریکائی آنها با تیراندازی به سوی حجاج در مکه به ما هدفی داده اند که در قلب و ریشه اسلام قرار دارد. بر سر این مسأله باید با تمام نیرو و امکانات خود با آل سعود و عمال و حامیان آنها مقابله کنیم.

نکته ای که باید به روشنی درک شود این است که راه حل کلیه مسائل و مشکلات ما، در به کارگیری قدرت سیاسی اسلام قرار دارد. موضع قدرت سیاسی، مرکزی و بدون چون و چراست. حکومت اسلامی از بخش های ضروری اسلام است. اسلام بدون حکومت اسلامی، ناقص است. قدرت سیاسی برای فرهنگ و تمدن اسلام به همان اندازه حائز اهمیت است که گردش خون برای یک بدن زنده اهمیت دارد. بدن اسلام بدون قدرت سیاسی، جسد بیجانی بیش نیست، هیچ یک از اهداف اسلام بدون قدرت سیاسی، نمی تواند جامه عمل بپوشد. وجه تمایز اسلام از سایر ادیان نیز در همین است. ادیان دیگر می توانند به عنوان سیستمهای فرعی نظام کفر به حیات خود ادامه دهند. ولی اسلام نمی تواند با چنین وضعیتی سازگار باشد.

از دیدگاه غربیها، بشر حیوانی بیش نیست و به عنوان یکی از اتفاقات تصادفی سیر تکامل! محسوب می شود. غرب مدعی است که این نظریه ماهیت نخستین و «علمی» بشر را نشان می دهد. اسلام نیز به همین اندازه بر این نکته تأکید دارد. از نظر ما، ماهیت اولیه بشر را تنها در اسلام باید جست. از دیدگاه غرب، ادعای اسلام یک اصل تعبدی مذهبی و غیرعلمی و خرافی است. برای ما مسلمانها، دنیا و جهان هستی و آنچه در آنست، یک نظام کامل است که از روی عمد و آگاهی خلق شده است. از دیدگاه غرب، بجز قدرت تعقل و استدلال بشر، منبع دیگری برای ارزش های اخلاقی وجود ندارد. اسلام اعلام می دارد که خداوند متعال تنها مرجع صالح برای تعیین خوبی یا بدی ارزش های اخلاقی می باشد. از نظر غرب، خوبی و بدی واژه ها و مفاهیم نسبی است و به همراه تحولات اخلاقی، سلیقه ای و نیازمندیهای بشر که از طریق تحقیقات علمی، استدلال و براساس منافع شخصی معین و مشخص می شوند، تغییر می یابد، خلاصه آنکه غرب به «قانون جنگل» معتقد است. و به همین دلیل جای شگفتی نیست که سعودی ها مانند چهارپایان صحرای عربستان عمل می کنند. اخلاقیات سعودی ها به طور دائم در قمارخانه ها و فاحشه خانه های اروپا و آمریکا در معرض دید و داوری همگان قرار دارد. این است که مشاهده می کنیم امروزه شهرهای مکه و مدینه چهره شهرهای هوستون و دالاس آمریکا را بخود گرفته است. جنگل سیمانی جدیدی که در حجاز ظاهر شده است، با این هدف طرح ریزی گردیده که خصوصیات اسلامی دو شهر مقدس «مکه و مدینه» را در خود غرق ساخته و سرانجام به نابودی بکشاند. آنچه که سعودی ها امروزه در مکه و مدینه انجام می دهند در اصل تفاوتی با اعمال اسرائیلیها در «بیت المقدس» ندارد.

براین اساس، کنترل و نظارت سعودی ها بر «حرمین» از نظر امت قابل قبول نیست. این عمدتاً بدان علت است که سعودی ها همیشه خادم منافع سیاسی قدرت های غربی بوده اند. ریشه خانواده سعودی در خدمت به کفر قرار دارد. امروزه سعودی ها دست اندرکار یک مبارزه جهانی هستند تا اسلام را به یک دین تشریفاتی عاری از نقش سیاسی آن تعبیر دهند. سعودی ها با قتل عام حجاج در مکه در سال گذشته، گام خطرناکی در جهت واگذاری حرمین، که به منزله قلب امت است، به هوسها و سلیقه های کفر جهانی بهویژه آمریکا، برداشته اند. این تصادفی نبود که قتل عام حجاج درست در زمانی بهوقوع پیوست که آمریکا سرگرم تشکیل

نیروی دریایی عظیمی در خلیج فارس بود تا به کمک آن به خاک کشور اسلامی ایران حمله کند. آنها می خواستند که توجه امت را از خلیج فارس منحرف سازند و ایران را به عنوان «متجاوز»! در مکه قلمداد کنند... سعودی ها تقاضای آمریکا را در این رابطه پذیرفته و به روی حجاج آتش گشودند. و سپس علیه رهبری انقلاب اسلامی و کشور اسلامی، مبارزه تبلیغاتی دامنه داری را در سطح جهان آغاز کردند. هدف مبارزات تبلیغاتی سعودی ها بیش از هر چیز دیگر ایجاد تفرقه در میان امت و دامن زدن به اختلاف مذهبی و آتش فرقه گرایی است. آنها گویا می خواهند به امت ثابت کنند که اسلام یک نیروی تفرقه افکن، بیش نیست و اینکه اتحاد مبتنی بر اسلام سرابی بیش نیست، و نظام حکومت های ملی حاضر، بهترین وجه ممکن است و اسلام باید جای خود را در نظام های سیاسی ملی و غیرمذهبی پیدا کند، و دیگر اینکه، هیچگونه برخوردی بین اسلام و غرب وجود ندارد، و دیگر اینکه پیشرفت تنها در تقلید از غرب حاصل می شود!... خلاصه اینکه سعودی ها از مسلمانان می خواهند که نظریه غرب درباره بشر را بپذیریم و قبول کنیم که راه علمی و منطقی! غرب برتر از راه قرآن و سنت پیامبر(ص) است.

همان گونه که در طول تاریخ اغلب اتفاق افتاده است، یک مسأله و یک درگیری منفرد به طیف کاملی از نبرد و مقابله بین حق و باطل مبدل می شود. آینده حرمین چنین مسأله ای است و دقیقاً نمایشگر چنین درگیری و نبردی می باشد. ائتلاف کفر جهانی هم اکنون در چهار جبهه فعال در یک منطقه جغرافیایی کوچک به نمایش گذاشته شده است: ۱. جنگی که بعضی های عراق آغاز کردند، ۲. اشغال افغانستان توسط شوروی، ۳. اجتماع نیروهای دریائی غرب در خلیج فارس و ۴. اشغال حرمین توسط سعودی ها و صحنه دیگر همین نبرد، فلسطین و قدس است که در اشغال صهیونیستها می باشد. اکنون دو تمدن جهانی اسلام و کفر درگیر نبرد عظیمی هستند. تمدن غرب نماینده قدرت جهانی کفر است و کلیه حکومت های ملی در جهان اسلام و در رأس آنها پادشاهی آل سعود، جزء لاینفک تمدن غرب به شمار می روند. اگر بخواهیم در این نبرد سرنوشت ساز تاریخ پیروز شویم، نهضت حزب الله باید قدرت اسلام را در سطح جهان، بسیج کند.

چه اقداماتی باید صورت پذیرد؟

در این سمینار البته ما باید موضع خود را در مورد مسأله حیاتی «آینده حرمین» بی پرده و بی ابهام اعلام داریم. اما تنها به این نباید اکتفا کنیم، به عبارت دقیق تر، می خواهیم از شما تقاضا کنم که از موضعی که مؤسسه اسلامی در مورد کلیه مسائل عمده امروز امت در پیش گرفته است، حمایت کنید. تقاضای من از شما این است که از چارچوبه نهضت جهانی «حزب الله» که در قالب آن باید به مبارزه خود علیه کفر و عمال کفر در سرتاسر جهان شکل دهیم، حمایت کنید و آن را بپذیرید. بالاتر از همه اینکه باید بپذیریم که انقلاب اسلامی ایران پرجاذبه ترین و مهمترین واقعت عصر حاضر است، و اینکه انقلاب اسلامی، امت مسلمان را از قعر شکست و خفتی که در آن افتاده بود، نجات داده است، و اینکه اجتهاد سیاسی امام خمینی شکاف چندصدساله ای را که در اندیشه اسلامی بر سر مسأله حساس رهبری وجود داشت، از میان برداشته است، و اینکه جمهوری اسلامی ایران اکنون بدون چون و چرا حق دارد و موظف است امت را رهبری کند، و اینکه همه مسلمانان جهان باید بدون قید و شرط با جمهوری اسلامی ایران و به ویژه امام خمینی و جانشینان ایشان بیعت کنند، و اینکه همگی ما به طور انفرادی و جمعی بمتابسه شاخه های جمهوری اسلامی ایران هستیم، و اینکه اسلام مرز جغرافیائی ندارد و لذا مرزهای معنوی و عقیدتی انقلاب اسلامی کلیه بخش های امت را دربر می گیرد، و اینکه ما نهضت های حزب اللهی دیگری در کلیه نقاط جهان بوجود خواهیم آورد، و بالاخره اینکه ما امکانات و منافع معنوی، مادی و انسانی خود را در یک جا جمع می کنیم تا در حمایت از تلاش مسلمانان مستضعف در سرتاسر جهان برای عملی کردن هدف انقلاب اسلامی در کلیه بخش های امت، به کار رود.

این سمینار کاملاً شایستگی رسیدگی به این مسائل را دارد، چرا که در اوائل ماه اکتبر سال ۱۹۸۷ (حدود سه ماه پیش) زمانی که تصمیم به برگزاری این سمینار گرفتیم، پی بردیم که این فرصتی خواهد بود برای فعالان در صحنه، نه تئوریسین های دانشگاهی. زمان کافی برای تهیه خطابه های آکادمیک نبود، اگرچه برخی از شرکت کنندگان شجاعانه به این امر اهتمام ورزیده اند. این بود که تصمیم گرفتیم این سمینار را عملاً تبدیل کنیم به یک مجمع جهانی برای نهضت اسلامی حزب الله که روز بروز بر رشد آن افزوده می گردد. و این تعریف دقیقی است از سمینار حاضر. تقریباً همه افرادی که امروز در این مکان حضور دارند برای نهضت

اسلامی در اقصی نقاط دنیا فعالیت می کنند. این بدان معنا نیست که کلیه کسانی که برای نهضت اسلامی فعالیت می کنند در اینجا حضور دارند. تعداد آنها بیشتر از آن است که بتوان همگی را در یک سمینار شرکت داد. برای اینکه پیام خود را به همگی آنها برسانیم، باید یک سلسله سمینارهای منطقه ای در سرتاسر جهان برگزار کنیم. برخی از فعالترین برادران نتوانستند در این سمینار شرکت کنند صرفاً به این دلیل که به موقع نتوانستیم با ایشان تماس حاصل کنیم و یا اینکه تعهدات دیگری داشتند. بعضی از برادران که اکثراً از کشورهای عربی هستند، به علت موضوع این سمینار و موضع اعلام شده ما در مورد «آینده حرمین» نتوانستند در این سمینار شرکت کنند. در چندماه اخیر بسیاری از برادران و خواهران در کشورهای مختلف دستگیر، بازداشت، بازجوئی و حتی زندانی شده اند، آن هم فقط بدلیل آنکه معلوم شده است با مؤسسه اسلامی در تماس بوده اند. ما به این برادران و خواهران درود می فرستیم و دعا می کنیم که ایثار و از خودگذشتگی آنان مقبول درگاه حق افتد و خداوند به ایشان اجر دهد. برادران و خواهران حاضر اکثراً به طور انفرادی در این سمینار شرکت کرده اند. ولی درمیان ما اعضای گروه هائی هم وجود دارند که کارشان در سطح نسبتاً پیشرفته ای است. با تعداد زیادی از حاضرین طی سالهای گذشته تماس و مشاوره نزدیک داشته ایم. در خلال اقامتتان در لندن این امر گسترش بیشتری خواهد یافت.

البته مدت‌های مدید طول خواهد کشید تا از طریق انقلاب های اسلامی جدید کشورهای اسلامی جدید تأسیس گردد. اما بیائید اطمینان حاصل کنیم که نسبت به مقصد و مسیر رسیدن به آن، آگاهی کامل داریم. گذرگاه تاریخ که پوشیده از لاشه ها و خرابه های گذشته بود، هم اکنون توسط انقلاب اسلامی ایران پاکسازی و باز شده است. برماست که نقش خود را به عنوان معماران اصلی تاریخ از سرگیریم و بشریت را از چنگال قدرت اهریمنی و مخرب کفار، که از آستین تمدن غرب بیرون آمده است، برهانیم.

در مرحله اول، بهویژه در رابطه با «آینده حرمین»، باید تاریخ اخیر و نقش سعودی ها را در آن بررسی و درک نمائیم. «عمران حسین» در مقاله ای که درباره سوابق امر برای این سمینار نوشته است خاطرنشان می سازد که این سیاست بریتانیا بود که خلیفه استانبول را از حاکمیتش بر حرمین محروم سازد. بریتانیا طی دو مرحله

به این هدفش نائل شد. در مرحله اول، بریتانیا به «شریف حسین» حاکم مکه وعده داد که اگر وی علیه خلیفه قیام کند او را «سلطان همه اعراب»! خواهد نمود، و در مرحله دوم، بریتانیا ابن سعود را واداشت تا به حجاز حمله کند و آن را به اشغال خویش درآورد. آنگاه بریتانیا «شریف حسین» را به پذیرفتن تبعید! در جزیره مالت ترغیب کرد و در عین حال پادشاهی اردن و عراق را به پسرانش داد! بریتانیا و فرانسه نقشه خاورمیانه را به کلی تغییر دادند و در اطراف فلسطین حکومت های وابسته به خویش بوجود آوردند و سپس اقدام به پیاده کردن طرح ایجاد اسرائیل نمودند.

آنچه اکنون در اینجا باید بدان توجه کنیم این است که تسخیر بیت المقدس توسط اسرائیل در سال ۱۹۶۷، نقطه اوج یا حاصل یک طرح دقیق و حساب شده و اجرای آن در طول قریب به ۱۰۰ سال بوده است. حاکمیت سعودی ها بر حجاز و حرمین، بخشی از طرح بریتانیا برای سلطه بر تمامی منطقه بوده است. تداوم حاکمیت آل سعود بر حرمین و حجاز و درواقع بر تمامی شبه جزیره عربستان کماکان رکن اساسی سیاست غرب را تشکیل می دهد. اگر بخواهیم قدس را آزاد سازیم، ابتدا باید حجاز و حرمین را از زیر سلطه سعودی ها و آمریکا خارج سازیم. قبل از آنکه برای آزادی قدس و فلسطین اقدام کنیم، باید تمامی منطقه را مجدداً به صورت یک حکومت اسلامی واحد درآوریم. خلاصه اینکه باید حاصل جنگ جهانی اول را خنثی و خرابی حاصله از ناسیونالیسم عرب را جبران کنیم. موفقیت در این راه، بستگی زیاد به درک این مسائل در ایران دارد و اینکه آیا بین نهضت اسلامی حزب الله در جهان، و کشور اسلامی ایران همکاری بوجود خواهد آمد یا خیر؟ شک نیست که اگر بریتانیا توانست از طریق عمال مزدور خویش منطقه را تقسیم کند، کشور اسلامی ایران نیز قادر خواهد بود از طریق نهضت جهانی حزب اللهی، همه سرزمین اسلام را مجدداً یکپارچه و متحد سازد.

در پایان اجازه بدهید که قاطعانه بگویم: این موضوع که آیا به حجاج ایرانی اجازه داده خواهد شد تا در مکه و مدینه تظاهرات «وحدت» را برگزار کنند یا خیر؟ به این سمینار مربوط نمی شود. مقامات سعودی حتی اگر پیشنهاد ارائه تسهیلات کامل برای برگزاری تظاهرات «وحدت» در سالهای آتی را بدهد، در موضع ما در مورد «آینده حرمین» تغییری حاصل نخواهد شد. حرمین و حجاز میراث مشترک امت است و نمی تواند زیر سلطه آل سعود باقی بماند.

اعلامیه سمینار جهانی درباره آینده حرمین

حرمین شریف، باید از سلطه سعودی ها خارج شوند

یک سمینار جهانی که از طرف مؤسسه اسلامی لندن برپا گردید جلسات خود را در روزهای ششم تا نهم ژانویه ۱۹۸۸ (مطابق با ۱۵ تا ۱۸ جمادی الاول ۱۴۰۸ هجری قمری و برابر با ۱۶ تا ۱۹ دیماه ۱۳۶۶ هجری شمسی) در لندن برگزار نمود. در میان ۵۰۰ شرکت کننده تعداد زیادی از علما و اندیشمندان و همچنین اعضاء فعال نهضت اسلامی در کلیه نقاط جهان، از چهل کشور مختلف حضور داشتند. شرکت کنندگان در سمینار نماینده کلیه مکاتب فکری (مذاهب) اسلام و اکثراً اهل تسنن بودند. انگیزه تشکیل سمینار این بود که مسأله آینده حرمین (مکه و مدینه) به طور خاص مورد بررسی قرار گیرد.

حرمین، سیره و سنت حضرت محمد(ص)

سمینار حاضر، این عقیده متداول در میان امت را با تاکید تکرار می کند که حرمین میراث مشترک و حق قانونی کلیه مسلمانان محسوب می شوند که بتوانند در آن مکان مقدس مراسم و مناسک حج را در آرامش و امنیت برگزار نمایند و لذا حرمین نمی توانند جزئی از یک کشور ملت گرای جدید را تشکیل دهند، خواه حکومت آن قبیله ای باشد یا استبدادی و یا دموکراتیک! حضرت محمد(ص) اولین کشور اسلامی تاریخ را در حرمین بنا کردند. بنابراین طبق سنت پیامبر اکرم(ص) حرمین باید هرچه زودتر به حالت نخستین خویش برگردد، یعنی بار دیگر به صورت بخشی از یک کشور اسلامی درآید.

سمینار جهانی به امت یادآوری می کند که این موضوع را در مدنظر داشته باشد که انگیزه بنیانگذاران پادشاهی سلسله سعودی از ابتدا و علاقه شدید آنان به کسب سلطه بر منطقه به قیمت نابودی حکومت عثمانی بوده است. در اوائل قرن حاضر، (میلادی)، عبدالعزیز ابن سعود با بریتانیا هم پیمان شد و در جهت بی ثبات کردن خلافت (عثمانی) فعالیت نمود. سرعت برق آسای آل سعود در کسب سلطه بر جزیره العرب بخشی از نقشه بریتانیا برای این منطقه بود. شکست خلیفه عثمانی در جنگ جهانی اول زمینه را برای ایجاد کشورهای عربی برپایه ناسیونالیسم منطقه ای هموار ساخت. حکام جدید از سوی بریتانیا تعیین شدند. این نکته حائز اهمیت است که حمله عبدالعزیز ابن سعود به مکه تنها چهار روز بعد از آنکه شریف حسین حاکم مکه ادعای خلافت کرده بود صورت گرفت، این بدان علت بود که قدرت های استعماری طرح نابودی خلافت بهر وسیله ممکن را از قبل ریخته بودند. آل سعود در تأسیس حکومت و پادشاهی خود، مرهون

استعمارگران است، و به همین دلیل قدرت های استعماری به آنها اجازه دادند تا سلطه خود را بر شبه جزیره عربستان و حرمین شریفین تحت حمایت قدرت های بزرگ اروپا حفظ نمایند. اخیراً این نقش حمایت و پشتیبانی به آمریکا منتقل شده است.

درمقابل این حمایت، پادشاهی سعودی به صورت بازوی کمکی آمریکا در قلب سرزمین اسلام و ملل مستضعف جهان درآمده است. تابعیت کامل آل سعود از آمریکا نیازی به مدرک و شاهد ندارد. اهداف این سمینار برای ما روشن می سازد که رژیم می که تا این حد تابع آمریکاست و به طور غیرمستقیم تابع صهیونیسم، نمی تواند درمقام نظارت بر حرمین باقی بماند. ما باید از فقدان بیت المقدس عبرت بگیریم. اشغال بیت المقدس توسط اسرائیل، با حمایت آمریکا، تنها به آن دلیل امکان پذیر شد که دفاع این شهر مقدس به نیروهای ارتجاعی عرب که خود نیز مخلوق غرب هستند، سپرده شده بود.

*

این سمینار جنایت هولناک رژیم سعودی را محکوم می کند و اعلان می دارد که این رژیم در جهت برآوردن نیازهای مبارزه آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران با این کشور (یعنی آمریکا) همکاری می کند. این مطلب در قتل عام صدها تن از حجاج ایرانی و غیرایرانی توسط نیروهای امنیتی سعودی، در روز ششم ذیحجه ۱۴۰۷ (۳۱ ژوئیه ۱۹۸۷) (۹ مرداد ۱۳۶۶) کاملاً مشهود بود. واضح بود که این ماجرا و مبارزه تبلیغاتی متعاقب آن که توسط سعودی ها صورت گرفت به منظور دورساختن ایران از افکار عمومی مسلمانان طرح ریزی شده و زمان اجرای آن طوری تنظیم گردیده بود تا اذهان عمومی را از رشد تدریجی نیروی دریائی آمریکا در خلیج فارس منحرف سازد.

حرمین تحت سلطه سعودی ها

روشن است که حجاز به طور اعم، و شهرهای مکه و مدینه به طور اخص از نظر خصوصیات اسلامی، متحمل لطمات و صدمات شدیدی شده اند. رژیم سعودی، بلافاصله پس از کسب سلطه بر حرمین با پیروی از عقاید بقول خویش «وهابی» اش، دست به نابودی برخی از مقدس ترین زیارتگاههای اسلام زد. اگرچه توسعه شهرهای مکه و مدینه در مراحل بعد نشان داده است که هدف سعودی ها این بوده است که خصوصیات و معماری این دو شهر مقدس اسلام و زندگی در آن را از حالت مذهبی آن خارج سازند و رنگ مادی و دنیوی به آن بدهند.

این روند مطابق و موافق با تصویر نیست که سعودی ها از اسلام دارند. پادشاهی سعودی در خلال شکست سیاسی و از هم پاشیدگی دارالاسلام ظهور و رشد کرد و لذا سعودی ها هر نوع تجدید حیاتی در بخش سیاسی اسلام را به عنوان تهدیدی علیه خویش تلقی می کنند. سعودی ها می دانند که بقائشان به تداوم سلطه غرب بر سرزمین های اسلام و مسلمین بستگی دارد. سعودی ها برای تأمین این هدف به ترویج نوع تشریفاتی و صرفاً عبادی اسلام پرداختند که سیاست را خارج از دین می دانست. نظر غرب نیز درباره اسلام چنین است، و غرب همچنین

می داند که اگر قدرت سیاسی به اسلام بازگردد، سلطه غرب بر قسمت اعظم جهان پایان خواهد گرفت. بنابراین به نفع مشترک عربستان سعودی و قدرت های غربی است که مانع از ظهور اسلام در نقش سیاسی آن شوند. این اشتراک منافع و ترس مشترک از اسلام است که حکام سعودی و قدرت های غربی را به مبارزه ای مشترک علیه اسلام، انقلاب اسلامی، کشور اسلامی و نهضت اسلامی وامی دارد. همین ترس از اسلام است که سعودی ها را بر آن می دارد که به اقداماتی وحشیانه علیه حجاج ایرانی و غیرایرانی دست بزنند، حجاجی که می خواهند برائت خود را از مشرکین اعلام دارند و اتحاد اسلامی خود و انزجار مشترک خویش را نسبت به دشمنان اسلام، بهویژه اسرائیل و آمریکا به نمایش بگذارند. حج فرصت مناسبی است برای امت، که هر سال برائت خود را از دشمنان شناخته شده اسلام اعلام دارد.

چه اقداماتی باید صورت گیرد؟

این سمینار توصیه می کند که:

۱. از گروهی از علما دعوت به عمل آید تا به کلیه نقاط جهان سفر کنند و ضمن ایراد سخنرانی ماهیت و وضع خطرناک حرمین تحت سلطه سعودی ها را برای امت تشریح کنند...
 ۲. کنفرانس های محلی و منطقه ای در کلیه نقاط جهان برگزار شود تا بر آگاهی امت نسبت به مسأله آینده حرمین افزوده شود. تحقیقات جدی صورت گیرد تا براساس آن کتابهایی درباره دوره ای که به وضع کنونی ختم می شود، نوشته شود...
 ۳. کمیسیونی مرکب از علما، مورخین و معماران تشکیل شود تا در مورد تخریب و نابودی اماکن مقدسه اسلام توسط رژیم سعودی تحقیق و بررسی کند و در این زمینه به جمع آوری اطلاعات پردازد.
- و همچنین بررسی کند که پس از آزادسازی حرمین از زیر سلطه سعودی ها، چگونه می توان خرابیها و ضایعات را تعمیر و ترمیم نمود. درضمن عکس ها و تصاویر اماکن مقدسه از دست رفته جمع آوری و منتشر گردد. طرحهای جدید دولت سعودی برای «توسعه و عمران» حجاز و حرمین که بر ماهیت و نقش و خصوصیات اسلامی آن اثر می گذارد نیز باید تحت بررسی کمیسیون مزبور قرار گیرد.
- این سمینار همچنین پیشنهاد می کند که کمیته ای برای پیگیری پیشنهادهای این کنفرانس و سایر کنفرانسهایی که در این زمینه برگزار می شود تشکیل شود. کمیته مزبور باید از نمایندگان نهضت اسلامی در سراسر جهان مرکب باشد و باید گزارشهای خود را به طور سالانه منتشر سازد.
۴. نظارت سیاسی و اداری بر حرمین در نهایت از سوی حکومت اسلامی که به موقع در آن منطقه ظهور خواهد کرد، انجام خواهد شد. درحال حاضر یک کمیسیون جهانی برای حرمین مرکب از علماء متقی اسلام با دبیرخانه دائمی تشکیل شود تا بر امور مربوط به حرمین و حج نظارت کند. اعضاء کمیسیون باید چندین بار در سال بهویژه در ایام حج، به همراه هیأتی از

کارشناسان و متخصصین، از حرمین بازدید به عمل آورند. گزارشها و پیشنهادهای ایشان باید به طور سالانه منتشر گردد.

۵. این سمینار از خط جهاد اسلامی در سراسر جهان به ویژه در فلسطین، افغانستان، لبنان و غیره حمایت می کند، چرا که جهاد در اسلام از بالاترین ارزش ها برخوردار است.

۶. این سمینار از امت مسلمان می خواهد که موانعی را که بر سر راه حجاج وجود دارد و مانع از آن می شود که ایشان اهداف خویش مانند اعلام براءت از مشرکین و اعلان اتحاد اسلامی را به اجرا در آورند، از میان بردارند تا اینکه حج بتواند به کلیه اهداف و مفاهیم خود مانند رسیدگی به امور مسلمین و حل مشکلات آنان نائل آید و دیگر اینکه مسلمین بتوانند مناسک حج را در امنیت و آرامش برگزار نمایند. و همانطور که خداوند فرموده است: «تا اینکه آنها (یعنی حجاج) شاهد منافع و برکات خویش در (حج) باشند» (سوره حج آیه ۲۸).

۷. از نظر این سمینار نامگذاری شبه جزیره عربستان تحت عنوان «عربستان سعودی» یعنی بنام سلسله حاکم بر آن، مخالف با اسلام است از اینرو که پیامبر اکرم (ص) در فرمایشات خویش از این منطقه به عنوان «شبه جزیره عربستان» یاد کرده اند در جایی که می فرمایند: «در شبه جزیره عربستان نباید دو نوع دین وجود داشته باشد».

۸. این سمینار از کلیه مسلمانان در سراسر جهان می خواهد تا روز قتل عام حجاج در حرم (۶ ذیحجه ۱۴۰۷) را روز اعلام براءت از مشرکین قرار دهند و همه ساله آن را برگزار نمایند.

۹. از نظر این سمینار امام خمینی نماینده واقعیت اجرای اسلام اصیل می باشند و این سمینار نظرات ابراز شده از سوی علمای درباری را محکوم می کند و به آنها توصیه می نماید که از خداوند بترسند و آخرت خود را به قیمت ناچیز این جهان نفروشند.

۱۰. خداوند فرموده است که «خداوند کعبه را (وسیله ای برای) قیام مردم قرار داده است» (سوره مائده آیه ۹۷). حج یکی از ارکان اسلام است و خداوند به هر مسلمان توانمندی فرمان داده است که آن را انجام دهد. لذا یک حاکم اجازه ندارد که از اجرای این فریضه توسط مهمانان خداوند جلوگیری کند.

سخن آخر

در خاتمه بر نکته ای که بارها در این سمینار بدان اشاره شده است تأکید می کنیم که سرانجام از طریق یک نهضت اسلامی جهان شمول که میراث ناسیونالیسم و استعمار و بردگی را ریشه کن سازد، قدرت و سلامت سیاسی به کلیه بخش های امت باز خواهد گشت.

(والسلام)

۱۲

پیدایش حکومت اسلامی
و
تقریب بین مسلمانان

پیدایش حکومت اسلامی

و

تقریب بین مسلمانان «بحیرا» یک راهب مسیحی بود که در شهر «بحری» زندگی می کرد. «ابوطالب» عموی پیامبر(ص) را که در آن هنگام ۱۲ ساله بود، به همراه یک کاروان به «شام» برده بود. در آنجا، همان گونه که در منابع مسیحی ذکر شده است، بحیرا در وجود محمد(ص) نشانه هایی از پیامبری آتی وی را دید و به عموی پیامبر(ص) توصیه کرد که محمد(ص) را به نواحی مرکزی شام نبرد که مبادا یهودیان نیز از این نشان ها آگاه شوند و به کودک آسیب رسانند.

سال ها بعد در شهر مکه، یک مسیحی دیگر بنام «ورقه بن نوفل» که یکی از عموزادگان خدیجه(س) همسر پیامبر(ص) بود نیز به علائم رسالت قریب الوقوع محمد(ص) در رابطه با تجربیات اولیه وی در غار حرا پی برد و هشدار مشابهی داد. بحیرا و ورقه هیچکدام نمی دانستند که محمد(ص) پیامبر موعود است، ولی هر دو احساس مشترکی نسبت به تاریخ داشتند که از دینشان، مسیحیت، نشأت می گرفت. آنان در واقع می دانستند که پیامبری خواهد آمد، ولی نمی دانستند که ظهور وی در چه زمان و مکانی صورت خواهد گرفت؟ و یا اینکه پیامبر موعود چه کسی خواهد بود؟... هر دو بر این امر واقف بودند که اصلاح شرایط جاهلیت که بر جامعه آنروز حکومت داشت نیازمند به ظهور پیامبر است. بحیرا و ورقه، بر منابع مسیحی باقیمانده از حواریون عیسی مسیح باور داشتند که حتی در زمان خود آنها اعتبار چندانی نداشت. اکنون، ۱۴ قرن بعد از کامل شدن قرآن پیام نهائی خداوند متعال که در صحت آن هیچگونه تردیدی نیست، و پس از ظهور آخرین پیامبر و فرستاده خداوند، تشخیص علائم و نشانه هایی که حاکی از وقایع جاری و آتی است، باید به مراتب آسانتر باشد.

دقت شناخت ما از این علائم بستگی به درک ما از چارچوب تاریخ در اسلام و پهنه تاریخ دارد. ما نمی دانیم که خداوند در چه زمانی اولین انسان یعنی «آدم» را که پیامبر نیز بود، آفرید اما آنچه می دانیم این است که بین آدم، اولین پیامبر و محمد(ص) آخرین پیامبر، تعداد یکصد و بیست و چهارهزار پیامبر دیگر ظهور کرده اند (درود خداوند بر همگی آنان باد).

بدیهی است که در تاریخ خلقت دقت زیاد و وقت بسیار طولانی صرف آماده نمودن جهان برای ظهور آخرین پیامبر و کامل کردن پیام الهی برای بشر شده است. اما اینهمه تدارکات نمی تواند صرفاً برای حدود ۱۴۰۰ سال آخر حیات جهان صورت گرفته باشد. بینش ما مسلمانان نسبت به تاریخ، البته باید این باشد که پایان عمر جهان عاقبت فرا خواهد رسید، ولی زمان وقوع آن تنها بر خداوند متعال روشن است. خداوند این علم را به هیچکس حتی به پیامبران خود نیز عطا نکرده است. به همین دلیل بیهوده است که در مورد آن به حدس و گمان پردازیم. درضمن باید به خاطر داشته باشیم که (اکنون) ۱۴۰۰ سال بعد از کامل شدن نبوت و وحی الهی، اسلام (پس از دوران کوتاهی در صدر اسلام دیگر) نتوانسته است جهانی مطابق با الگوی خویش، بدان گونه که خالق متعال برای جهان مقرر فرموده است، با تمام جزئیات آن، به وجود آورد، یک نظر واقع بینانه تر شاید این باشد که اگرچه اسلام به عنوان یک پیام و الگو ۱۴۰۰ سال پیش کامل گردید، ولی کار اصلی تاریخ، یعنی آوردن تمامی اعضاء جامعه بشری به زیر لوای اسلام، هنوز کامل نشده است.

این امر سؤال دیگری را مطرح می کند به این ترتیب که: اگر دوره بسیار طولانی قبل از کامل شدن اسلام، فقط یک «دوره آمادگی» بوده است، ۱۴۰۰ سال گذشته را چگونه می توانیم توصیف کنیم؟ شاید بتوان گفت که جاهلیت پیش از اسلام تجربه کافی برای بشریت نبوده است تا از طریق آن بتواند به عواقب انحراف از اسلام پی ببرد. شاید مفید باشد که ۱۴۰۰ سال گذشته را به عنوان نمایشی عملی از آنچه در نتیجه انحراف از اسلام بر سر بشریت، به ویژه مسلمانان، می آید، به شمار آوریم، یعنی دوره ای که در طول آن مسلمانان از «راه مستقیم» دور شدند. این واقعیت تنها می توانست بعد از کامل شدن اسلام به نمایش گذاشته شود، که قبل از آن، شاید بتوان گفت که جاهلیت جدیدی که اکنون بر جهان حکمفرماست، صرفاً نمایشی از این واقعیت است. انحراف از اسلام بر دو قسم است: قسم اول آندسته از افرادی را شامل می شود که هرگز اسلام نیاوردند و راه مبارزه با آن را در پیش گرفتند و برای خویش فرهنگ و تمدنی از کفر و جاهلیت ایجاد کردند. امروزه تمدن غرب نماینده این تمدن کفر و جاهلیت است. این تمدن جهانیست و بسیاری از فرهنگ های جنبی دیگر، مانند فرهنگ های چین، ژاپن و هند را نیز دربر می گیرد.

تمدن مزبور شامل سنت های باقیمانده ادیانی مانند: مسیحیت بعد از رنسانس، یهودیت صهیونیستی و هندوئیسم جنگجو که همگی در رد و انکار اسلام اصرار می‌ورزند، نیز می‌شود. تمدن غرب همچنین شامل آندسته از مسلمانانی می‌شود که، تحت نفوذ و سلطه استعمار، نظام غیرمذهبی را به عنوان یک روش معتبر به رسمیت شناخته‌اند. این مسلمانان، طبقات حاکمه جوامع اسلامی امروز را تشکیل می‌دهند. البته منهای ایران بعد از انقلاب، انحراف در درون اسلام صورت گرفته است. در رأس این انحراف آن دسته از علماء فرق مختلف (اسلام) هستند که به دلایل گوناگون نظام های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره را که بر قرآن و سنت پیامبر(ص) منطبق نیست پذیرفته‌اند و به آن مشروعیت داده‌اند. نمونه‌هایی از اینگونه انحراف، را در همه جا می‌توان یافت.

در عین حال انحراف درونی عمدتاً خطاهائی است که با گذشت زمان بر روی هم انباشته شده است. اصلاح چنین خطاهائی نسبتاً آسان است به این دلیل که چهارچوب کلی اسلام که اعضای امت را به یکدیگر پیوند می‌دهد، درهم شکسته نشده است. قدرت اصلاحگر اسلام در تقوای درونی فرد خاطی نیز متجلی است. همیشه و در کلیه مکاتب فکری اسلام، علمائی وجود داشته‌اند که مایل و قادر به رفع خطا و پیوند دادن امت بوده‌اند. تعداد به اصطلاح علمائی که پای بند به ایجاد فتنه و شکاف در میان امت‌اند، بسیار قلیل بوده است. اگرچه قیل و قالشان بسیار بوده است، به این دلیل که تحت حمایت سیاسی حکامی بوده‌اند که قصد تبدیل خطا به یک انحراف درازمدت و حتی دائمی را داشته‌اند. این روند انحراف با به قدرت رسیدن بنی امیه آغاز شد و اکنون تحت حکومت آل سعود ادامه می‌یابد. هدف از تأسیس حکومت های ملی که به وسیله قدرت های استعماری و یاران مسلمان آنان در جهان اسلام ایجاد گردیده است، نیز دائمی ساختن انحراف سیاسی ماست.

از ۱۵ سال پیش با تأسیس «مؤسسه اسلامی لندن» تلاش وسیعی را آغاز کردیم تا آن گروه از آحاد امت را - عالم و غیرعالم - که حاضرند در امر مهم تحقیق برای شناسائی بخش‌هایی از درون اسلام که در آن افراد با شناخت یکدیگر علاقمند به تقریب و اتحادند، شرکت کنند. شعور طبیعی ما چنین حکم می‌کرد که شکاف و تفرقه در میان یک امت واحد (آیه ۹۲ از سوره ۲۱ قرآن) صرفاً می‌تواند یک

شکاف و جدائی سطحی و موقت باشد. احساس طبیعی دیگری که در این راه هادی ما بود این بود که خطا و شکاف های بعدی در میان امت عمدتاً جنبه سیاسی داشته و لذا زودگذر خواهد بود. این بدان معنا بود که برای رسیدن به مراحل اصلاح و تقریب ابتدا می بایست اندیشه سیاسی مسلمانان بازنویسی شود و یا اینکه واقعه سیاسی عمده ای روی دهد تا اثر «انفجاری» آن، وصول به مراحل مذکور را ممکن سازد. از ساده اندیشی ما بود که تصور می کردیم که می توانیم اندیشه سیاسی مسلمانان را بازنویسی کنیم، به این امید که فرمولبندی های ما روزی بتواند واقعه سیاسی عمده ای را بوجود آورد.

اما اکنون می دانیم که تاریخ اندیشه های خاص و قانونمندی عام خود را دارد و اسلام علیرغم خطاها و انحرافات که در درون آن صورت گرفته بود، به عنوان یک نظام عقیدتی از آن چنان قدرتی برخوردار است که می بایست خود رأساً درمانی را برای بیماری های امت ارائه دهد. در طول این مدت باید به این واقعیت پی می بردیم که اسلام، اگر براستی حقیقت کامل و یک مکتب الهی است همچنین باید از یک قدرت درونی برخوردار باشد تا در مقاطع حساس تاریخ، مراحل را جهت اصلاح مسیر توده های مسلمان بوجود آورد. تا پیش از ظهور خاتم الانبیاء (ص) این عمل از طریق پیامبرانی صورت می گرفت که پی در پی در مقاطع مختلف مبعوث می شوند. اکنون نقش اصلاح و تقریب بهوسیله نمایندگان غیرنبوتی (یا غیر نبوی)، مانند افراد، نهضت ها و انقلاب ها، صورت می گیرد. این عوامل اصلاحگر، پس از آنکه بهوسیله شرایط تاریخی، متحرک و فعال شدند، باید قدرت آن را داشته باشند تا همه مسلمانان، یعنی امت را در جهت تقریب در هسته مرکزی اسلام بحرکت درآورند. در این اواخر بسیاری از افراد و نهضت های الهام گرفته از آن، تلاش ناموفقی را در جهت برعهده گرفتن نقش مرکزی «عامل اصلاحگر» به عمل آورده اند. از جمله می توان از حسن البنا (بنیانگذار اخوان المسلمین) نام برد. ولی چنین به نظر می رسد که نقش مرکزی عامل اصلاحگر را تنها «حکومت اسلامی» قادرست ایفا نماید. شکست کسانی که در این راه تلاش نمودند، دقیقاً بدین علت بود که آنها نتوانستند «حکومت اسلامی» را تشکیل دهند. چنین پیداست که عمل تشکیل حکومت اسلامی (به عنوان قدم اول)

برای توفیق در کسب نقش مرکزی عامل اصلاحگر، که بتواند به اشتباهات و یا انحرافات درون امت پایان دهد، یک عمل ضروری است.

تأیید این نظریه را در سیره پیامبر(ص) می توان جست. نقش پیامبر(ص) در مکه به عنوان یک فرد به این محدود می شد که تعداد معدودی از افراد را بدین اسلام وارد نماید. با این وجود پیامبر(ص) حتی در «مکه» درصدد کسب حمایت حکومت برای تعداد قلیل پیروان خویش بود، و بدان نائل گشت. انگیزه و معنای مهاجرت بسیاری از مسلمین صدر اسلام از مکه به «حبه» نیز همین است. همین که اسلام، پس از هجرت (پیامبر «ص») به «مدینه»، به مرحله حرکت رسید، گسترش اسلام در شبه جزیره عربستان سریع و همه جاگیر شد. پس اسلام بدون حکومت اسلامی، ناقص و ناتمام است و در این نکته هیچ جای گفتگو و بحث نیست. این موضوع حاوی مفاهیم جنبی عمیقی است در رابطه با امر دعوت (به اسلام) که از سوی مسلمانان خوش نیت صورت می گیرد، و همچنین برای دعوتی که نیروی مسلمانان هم اکنون، در جهت آن صرف می شود. در این راستا رژیم سعودی به ویژه مبالغه هنگفتی را صرف دعوت در جهت جذب نیروی بسیاری از مسلمین جهان و کشاندن آن ها بسوی فعالیت های بی روح، بی نتیجه و مسدود، می نماید. اما وسیله و ابزار اصلی دعوت، حکومت اسلامی است. دعوت بدون حکومت اسلامی به منزله دعوت بدون دادن نشانی است.

قریشی های مکه از ابتدا به ماهیت سیاسی اسلام و پیامبری محمد(ص) به روشنی پی برده بودند. وقتی که قریشی ها برای معامله نزد پیامبر(ص) آمدند، پیشنهاد نمودند پیامبر سلطنت بر آنها را بپذیرد. سرپرستی هیأت اعزامی از سوی قریش برعهده عتبه بن ربیع بود. این رویداد در کلیه کتب مربوط به سیره پیامبر ثبت شده است. هدف از پیامبری محمد(ص) به قدرت یا به سلطنت رسیدن شخص وی نبود، بلکه هدف تبدیل جامعه به یک جامعه الهی و ایجاد یک کشور اسلامی بود. سالها بعد، در نتیجه حمله نظامی پیامبر(ص) از کشور اسلامی ای که در منطقه مدینه استقرار یافته بود، مکه به تسخیر اسلام درآمد. مسئولیت عمده برای دعوت برعهده حکومت اسلامی است.

نکته ای که در دفاعیات جدید از اسلام به صورت مبهم مطرح می شود و خاورشناسان نیز با زیرکی از کنار آن می گذرند، این است که اسلام نه تنها یک

«پیام» است، بلکه یک «روش» نیز هست. وقتی پیام اسلام برطبق روش مبلغین آرامش طلب مسیحی پیاده شود، بعید به نظر می رسد که از آن، نتایج مطلوب حاصل گردد. چنین رویه ای ممکن است در تبدیل اسلام به یک آئین تشریفاتی مانند مسیحیت مؤثر باشد، ولی هرگز نخواهد توانست به اهداف اسلام دست یابد. پیام کامل اسلام روش اسلام را نیز در متن و عمق خود دارد. به همین دلیل است که در اسلام تا این حد بر سنت و سیره پیامبر(ص) تأکید شده است. و باز به همین دلیل است که روشها و مراحل لازم جهت تأسیس حکومت اسلامی نیز جزء لاینفک اسلام به شمار می روند. لذا اسلام بدون حکومت اسلامی، ناتمام و ناقص است.

برخی از «احزاب اسلامی» که در خلال دوران سلطه استعمار ظاهر شدند، اغلب این نکته اساسی را درک نکردند. آنها اسلام را در قالب «دموکراسی اجتماعی» به سبک اروپا ارزیابی کرده آن را به همان نحو ارائه می نمودند. از دیدگاه آنها، حکومت اسلامی صرفاً نمونه «اسلامیزه» شده و قدری «امروزی شده» حکومت ملی! بعد از استعمار بود. تنها لازم بود که در یک دوره از انتخابات پیروز شوند تا «به قدرت برسند». این احزاب سیاسی «اسلامی» به این موضوع پی نبردند که میراث استعماری وجود داشت که می بایست خنثی و برچیده شود. به زعم ساده لوحانه آنان «حکومت اسلامی» ساخته اندیشه آنها، بر پایه های ناسیونالیستی و غیرمذهبی حکومت به ظاهر «مستقل» بنا می شد. آنچه که در صحت آن تردیدی نیست، این است که برخی از این احزاب سیاسی احتمالاً به طور ناخودآگاه بخشی از تئوری های ارائه شده خویش را از منابع امروزی غربی گرفته بودند.^۲

مرحله «عملی» تأسیس حکومت اسلامی زمانی فرا می رسد که «گمگشتگان» درون اسلام (یعنی آندسته از مسلمانانی که راه خود را گم کرده اند) مراحل طولانی کارهای اصلاحی (و خودسازی) را پشت سر نهاده باشند. باید اذعان کرد که در سنت اهل تسنن، این مرحله اصلاحی هنوز حتی آغاز نشده است. اندیشه سیاسی در میان اکثریت اهل تسنن، همچنان در جاده های انحرافی، سردرگم است که از طریق «احزاب اسلامی» ناسیونالیسم عرب، نهضت خلافت در هند، و سهل الحصول بودن حمایت سیاسی در بخش عمده ای از ۱۴ قرن گذشته ایجاد گردیده است.

اما در نزد اهل تشیع، نخستین گام مؤثر در جهت صحیح، در همان اوائل تاریخ آنان برداشته شد و در قالب رد و نفی هرگونه سازشی با نظام های موجود متجلی

گردید. ریشه های آن به رد حاکمیت «یزید» از سوی امام حسین (ع) و متعاقب آن شهادت ایشان در کربلا برمی گردد. گام اصلاحی عمده بعد، قرن ها بعد صورت گرفت، یعنی پس از آنکه ایران در اوائل قرن شانزدهم میلادی به مکتب تشیع گروید. این عمل به صورت بحث و مناظره ای میان علمای شیعه بر سر مسأله ای که ظاهراً تخصصی می نمود انجام گرفت. این مناظره در نیمه دوم قرن هیجدهم بین دو دسته از علماء موسوم به علمای اصولی و علمای اخباری صورت پذیرفت. اخباری ها بر این عقیده بودند که در خلال غیبت امام دوازدهم، علمای مذهبی مجاز نیستند براساس استدلال و استنباط قضاوت و اظهارنظر کنند، و بر این منوال اصل قانون را در مورد مسأله یا وضعیت خاصی اعمال نمایند.

تنها کاری که می توانست صورت گیرد این بود که به احادیث مراجعه شود (که وجه تسمیه اخباری نیز همین است) و با بررسی دقیق آنها، در مورد هر مسأله خاصی، تصمیمی اتخاذ گردید. علمای اصولی بر این عقیده بودند که در طول غیبت امام دوازدهم (عج) استدلال و استنباط آزاد و مستقل جایز است. فرد واجد شرایط برای این امر، مجتهد است، یعنی کسی که با پیروی از اصول شریعت، با استفاده از قدرت استدلال خویش، تصمیماتی اتخاذ می نماید که با عمل به آن عامه مسلمین خواهند توانست مسائل خویش را حل نمایند. غیر از مجتهدین، بقیه افراد مسلمان باید از یک مجتهد پیروی نمایند، که به آن تقلید می گویند. مجتهدین برجسته ای که عده کثیری از اهل تشیع به تقلید از ایشان پرداختند، به عنوان «مراجع تقلید» موسوم شدند. علمای اصولی در بحث پیروز شدند و موضع اخباری ها کنار گذاشته شد.

«حامد الگار» به این موضوع اشاره می کند که اگر موضع اصولی ها... در قرن هیجدهم به پیروزی نمی رسید، (وقوع) انقلاب ایران، حداقل در شکل خاصی که بخود گرفته است، و رهبریتی که داشته و کماکان از آن برخوردار خواهد بود، غیرقابل تصور می نمود^۳.

ظهور علمای اصولی را همچنین می توان به عنوان ایجاد یک نظام اصلاحگر در سنت اهل تشیع توصیف نمود. درجه اهمیت این جریان برای جهان اسلام تازه اکنون به تدریج پدیدار می شود. در اولین بخش این مرحله اصلاحگر، دو جریان بهوقوع پیوست: اول آنکه درهای اجتهاد به طور کامل گشوده شد، و دوم اینکه علماء با مراجع تقلید پا به عرصه ظهور گذاشتند که اغلب، در مقایسه با بسیاری از حکام

وقت، از نفوذ و حتی قدرت بیشتری برخوردار بودند. در عمل، مراجع تقلید نماینده یک «حکومت اسلامی» در درون کشور، به شمار می آمدند. موضع سنتی تشیع مبنی بر اینکه هر نوع قدرت سیاسی در غیاب امام دوازدهم نامشروع بوده و نباید تعقیب شود، دارای ریشه های عمیق تاریخی بود و مراجع تقلید در دوران سلسله قاجار که پس از سلسله صفویه در سال ۱۷۹۵ میلادی به حکومت رسیده بود، فعالیت می نمودند. در سرتاسر این دوره، یعنی از سال ۱۷۹۵ تا انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، علاقه عمده علمای ایران این بود که ابعاد نامشروع و اجتناب ناپذیر حکومت وقت را محدود نمایند. در این چهارچوب بود که میرزا حسن شیرازی فتوای مشهور خویش را (در سال ۱۸۹۲) در رابطه با مصرف تنباکو در ایران، مبنی بر اینکه اگر تولید و عرضه آن در انحصار انگلستان باشد، مصرف آن حرام است، صادر نمود. شرکت علماء در انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹) نیز به سبب علایق و اهداف وسیع تر مکتب هوادار اجتهاد میسر گشت. نظام اصولی، که از جنبه های دیگر قدرتمند به شمار می آمد، دارای دو نقطه ضعف بود: اول امتناع علماء از تلاش در جهت کسب بالاترین قدرت سیاسی بود، و دوم تعدد مراجع تقلید در هر مقطعی از زمان. تعدادی آیت الله و مرجع تقلید دارای پیروان بسیاری بودند، و اغلب میان آنها بر سر تعداد مقلدین رقابت بود. این دو نقطه ضعف با یکدیگر ارتباط نزدیک داشتند. مادامی که علماء در اندیشه اعمال قدرت مطلقه سیاسی نبودند، نیازی برای رهبریت واحد نیز وجود نداشت، و تا زمانی که یک رهبر واحد، مثلاً نوعی «مرجع المراجع» در میان نبود، اعمال قدرت مطلقه سیاسی نیز از سوی علماء، قابل تصور نبود. ریشه های این نقاط ضعف خودساخته در علوم مذهب تشیع آن چنان عمیق بود که طبقات حاکمه، سلسله ها (سلسله پهلوی از سال ۱۹۲۶)، و حامیان انگلیسی و آمریکائی آنها، از سوی قم یا نجف هیچ گونه احساس خطری نمی نمودند. اما انقلاب اصولیون باب اجتهاد را نیز گشوده بود. مرحله اجتهاد که توسط علمای اصولی آغاز گشته بود، می رفت که بعد از چندی ایشان را به مرحله نهائی که در الهیات تشیع مرحله تأسیس حکومت اسلامی در زمان غیبت امام دوازدهم نامیده می شود، هدایت نماید. این همان پدیده است که ما تاکنون «انقلاب اسلامی ایران» نامیده ایم. علمای اهل تسنن نیز که به همان اندازه در درون اسلام دچار «سرگشتگی» شده اند، هنوز مرحله طولانی و پرمشقت پاکسازی آثار

شکست های خویش، بهبودی از ناتوانیها و نقاط ضعف ساخته خود، و ترک عادت اطاعت محض از حکام طاغوتی متکبر را آغاز ننموده اند. در حال حاضر، شبکه جهانی «علمای درباری» که در خدمت رژیم آل سعود (و دیگر حکومت های غیرمذهبی) می باشند، خطا کارترین و منحرفترین جامعه گم گشته را در درون اسلام تشکیل می دهند. اگر علمای اهل تسنن صرفاً پرده تعصب را از میان بردارند، مشاهده خواهند نمود که امام خمینی کاروان اهل تشیع را به نقطه ای که همگی ما از آنجا سفر مشترکمان را آغاز کردیم، هدایت فرموده اند. امام خمینی در فتوای شانزدهم دیماه سال ۱۳۶۶ خویش فرموده اند که حکومت اسلامی به منزله «ولایت مطلقه ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واگذار شده» می باشد. امام خمینی فرمودند که این موضوع «اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد». امام خمینی افزودند: «اگر اختیارات (حکومت اسلامی) در چهارچوب احکام فرعی الهیه است باید «عرض» حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفروضه، به نبی اسلام صل الله علیه و آله و سلم یک پدیده بی معنا و بی محتوا باشد».

ایشان افزودند که اگر چنین بود اختیارات (یا قوای) مقننه و اجرائیه حکومت اسلامی بشدت محدود می شد. امام خمینی در ادامه فتوای خویش چندین نمونه از سیاست های قانونگذاری، اجرائی، نظامی و اقتصادی را به عنوان مثال ارائه نمودند که اگر دولت اسلامی در محدوده احکام فرعی الهیه محصور باشد، اجرای چنین سیاست هائی غیرممکن خواهد بود. در زمره این سیاست ها، تصرف در املاک شخصی به منظور انجام خدمات عام المنفعه مانند ایجاد خیابان های جدید، خدمت نظام وظیفه، بازرگانی خارجی، منع احتکار، گمرکات و مالیات، قیمت گذاری عادلانه بر کالاها و خدمات قرار دارند. امام خمینی در دنباله استدلال خویش فرمودند که حکومت اسلامی «که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی است» این مفهوم که قدرت سیاسی پیامبر اکرم (ص) باید به طور کامل به حکام پیرو وی واگذار شود، پیوسته در اندیشه اهل تسنن روشن بوده است.

این دقیقاً مطابق با درکی است که خلفای راشدین از منبع و مبداء قدرت و اختیارات خویش داشتند. حکومت اسلامی صرفاً شاخه ای از اختیارات رهبر، که

خلیفه (نایب یا جانشین) پیامبر(ص) است، می باشد. این فتوای امام خمینی مرحله طولانی عمل اصلاحی درون مکتب شیعه را که هسته مرکزی مباحثه اخباریون و اصولیون را تشکیل می داد، به اتمام رسانده است. این نکته نیز باید ذکر شود که مقداری از بقایای نفوذ موضع اخباریون کماکان نه تنها در ایران، بلکه به مقیاس بسیار وسیع تر در میان علمای شیعی عراق، هند، پاکستان و بحرین و پیروان آنها وجود دارد. رهبریت اندیشه سیاسی شیعی که در وجود امام خمینی و همراهان نزدیک ایشان متجلی است، تنها بعد از درگذشت آیت الله بروجردی در ماه مارس ۱۹۶۲ پا به عرصه ظهور نهاد. از آن تاریخ بود که آیت الله امام خمینی (ره) سخنرانی های خود را در زمینه مسائل سیاسی و انتقاد علنی از شاه و بررسی امکان حکومت توسط مجتهدین آغاز نمودند. در طول سال ۱۹۶۳ ایشان چندین بار توسط دولت وقت دستگیر و در سال بعد به ترکیه تبعید شدند. در سال ۱۹۶۵ ایشان به نجف، که یکی از مراکز بزرگ علوم شیعی عراق است، نقل مکان نمودند. ایشان مفهوم ولایت فقیه را طی یک سلسله دروس حوزه ای در زمینه حکومت اسلامی، که در سال ۱۹۷۰ در نجف ایراد گردید، بسط و گسترش دادند و با فتوای شانزدهم دیماه ۱۳۶۶ ایشان، بدون اغراق شاید بتوان گفت که انحراف سیاسی تمامی امت، که با آغاز حکومت بنی امیه شروع شده بود، توسط امام خمینی اصلاح گردید. از لحاظ مشروعیت رهبری حکومت اسلامی، امام خمینی وضعیت دوران حکومت علی بن ابیطالب را احیاء نموده اند. این بدان معنی است که از لحاظ حکومت و سیاست در اسلام، امت اسلامی در وضعیتی بسیار نزدیک به زمان پیامبر اکرم(ص) قرار داده شده است.

در خلاف این دوره بسیار کوتاه، یعنی از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۸، تاریخ با سرعت فوق العاده ای حرکت کرده است. اهل تاریخ با رابطه «تقدمی - تأخری» که میان اندیشه های سیاسی (از یک سو) و وقایع سیاسی (از سوی دیگر) وجود دارد، آشنائی دارند. گاهی اندیشه ها در پیشاپیش وقایع حرکت می کنند و زمانی وقایع به اندیشه ها شکل می دهند. مثلاً در اندیشه تشیع، تاریخ مکتب بزرگ «اصولی» که برضد عقاید «اخباری» به مبارزه برخاست و سرانجام آن را مغلوب ساخت، به «علامه حلی» (جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف) در قرن ۱۴ میلادی برمی گردد. از زمان درگذشت وی در سال ۱۳۲۵ میلادی تا پیروزی اندیشه اصولی در ایران در قرن

هیجدهم میلادی، تحول به کندی صورت گرفت. در قرن نوزدهم م در ایران، علمای اصولی، بهویژه مراجع (تقلید)، نفوذ خویش را در وقایع سیاسی به کار بردند. ۴۰ از سال های ۱۹۷۸-۷۹ تا بحال تقریباً تمامی اندیشه سیاسی شیعیان و اهل تسنن بهوسیله وقایع ایران شکل یافته است. اجتهاد امام خمینی و مسیر اندیشه های ایشان مرزهای اندیشه اصولی را در جهت تقارب کامل تمامی اندیشه های سیاسی در اسلام سوق می دهد. ممکن است خود امام خمینی (ره) - مانند علامه حلی قبل از ایشان - اهمیتی به آثار ضمنی گسترده تر اندیشه و اجتهادشان ندهند، ولی اهمیت آن یک واقعیت انکارناپذیر است و با اطمینان کامل می توان گفت که تفسیر و اهمیت فتوای شانزدهم دیماه ۱۳۶۶ امام مدت ها مورد بحث علمای شیعی و سنی در داخل و خارج از ایران، خواهد بود و آثار مثبت زیادی در اجتهادهای بعدی خواهد داشت. اما در حال حاضر، و با توجه به هدف محدود بحثی که در این مقاله مطرح شده است، درک این واقعیت که از لحاظ سیاسی حداقل بخشی از امت به موفقیتی نائل شده است که آن را (یعنی آن بخش از امت را) در فاصله زمانی بیست یا سی سال از پیامبر(ص) قرار می دهد، خود تجربه ای است مسرت انگیز...

و به همین دلیل بار مسئولیت حداقل بخشی از تاریخ ما از روی دوشمان برداشته شده است (اکنون) می توانیم آن احساس گناهی را که به خاطر تعلق به سنتی خاطی و منحرف در خود می نمودیم، از خویش دور کنیم، یعنی ما دیگر مجبور نیستیم از آنچه که تحت عنوان «تاریخ اسلام» و «ملوکیت» و حکومت خاندانی مطرح می شود دفاع کنیم و یا آن را توجیه نمائیم. همچنین می توانیم مقدار زیادی از مباحث دینی تفرقه اندازی را که در همین دوره نوشته و رواج داده شده است در «صندوق سیاه» ۵ بگذاریم. بدین ترتیب نوعی انقلاب اصولی جدید خواهد توانست در همه مکاتب فکری اسلام رسوخ کند و «باب اجتهاد» را در تمامی زمینه ها و سنن فکری باز نماید. یکبار دیگر می توانیم از لحاظ تاریخی، احساس قرابت بیشتری به پیامبر اکرم(ص) نمائیم. این قرابت جدیدالاحصول، اگرچه عمدتاً جنبه ادراکی و ذهنی دارد، خطوط ارتباطی معنوی و اندیشه ای جدیدی را با سیرت و سنت پیامبر(ص) برقرار می سازد.

وقتی که خودمان را در این چهارچوب زمانی نزدیک به پیامبر(ص) قرار می دهیم، عملاً کلیه منابع خطا و انحرافات بعدی امت ناپدید می گردد. نقاط ضعفی

که از طریق پابندی درازمدت و بی ثمرمان به مواضع عمدتاً غیرموجه بر ما تحمیل گردیده است نیز از میان خواهد رفت. یا حداقل باید گفت که راه رهایی ما از بن بست و چنین ضعف تاریخی، اکنون باز است.

امام خمینی در زمینه اجتهاد اولیه خود در رابطه با حاکمیت ولی فقیه در غیاب امام عصر (عج)، با مقاومت قابل توجهی از سوی علمای شیعه محافظه کار قرار گرفتند. ایشان اکنون چنین فتوی داده اند که «ولی فقیه» نماینده یا خلیفه پیامبر (ص) است و حکومت اسلامی نیز از همان اختیاراتی که از سوی خداوند متعال به پیامبر (ص) عطا گردید، برخوردار است. این عمل، راه را برای همه مسلمانان، به ویژه علمای پاک و پرهیزکار و مجتهد هموار می سازد. وقتی چنین موضعی حاصل گردید، دیگر سنی بودن یا شیعه بودن مسأله ای نخواهد بود. کلیه مواضع در درون اسلام معتبر و صحیح اند، ولی اعتبار و صحت هیچ یک از آنها به اندازه موضعی نیست که ما را به نزدیکترین فاصله از وضعیت زمان خود پیامبر (ص) می رساند. به ویژه موضعی که ما را قادر می سازد تا رهبریت و حکومتی تأسیس نمائیم که قدرت خود را از مقام خویش تحت عنوان جانشین پیامبر - خلیفه - می گیرد. این است قدرتی که در دل اسلام نهفته است که بهنگام نیاز مراحل اصلاحی لازم را به طور خودکار تولید می نماید.

اما، مراحلی که به عمل اصلاحی می انجامد نیاز به درک بیشتری دارد. خطا و انحراف در درون اسلام بزودی نتایج نامطلوبی را بر روی هم انباشته می کند. مباحثه اخباریون و اصولیون، که بیش از دو قرن پیش میان علمای شیعه روی داد نیز باید به سبب همین انباشته شدن نتایج نامطلوب آغاز شده باشد. پیروزی موضع اصولیون بدون شک بیشتر خطاهای اجتهاد پیشینیان را اصلاح نمود، اما نه تمامی آن را، ولی باز شدن باب اجتهاد به مقیاس وسیع تر و با بنیادگرایی بیشتر، به ظهور رهبران دینی و مراجع، انجامید که خلاء رهبری حاصل از غیبت امام دوازدهم را پر نمودند. با به عهده گرفتن نقش رهبری از سوی عده قلیلی از مراجع تقلید، این مراجع در مسیری قرار گرفتند که می رفت در نهایت یک رهبریت واحد را عرضه نماید. اما در اسلام وجود یک رهبر واحد تنها در چهارچوب قدرت سیاسی اسلام که به صورت حکومت اسلامی تشکیل شده بود، میسر است. برای تداوم مرحله اصلاحی که توسط علمای اصولی آغاز گردید، ظهور یک مرجع واحد به عنوان

«مرجع المراجع»! در نهایت و در فرصت مناسب، اجتناب ناپذیر بود. و تحقق این امر تنها در چهارچوب آنچه اکنون انقلاب اسلامی ایران، با عمل تأسیس حکومت اسلامی می‌نامیم، امکان پذیر بود.

مرحله اجتهاد قبل از انقلاب اسلامی و ظهور یک حکومت اسلامی تحت رهبری ولی فقیه در ده سال گذشته به صدور فتوایی از سوی امام خمینی انجامیده است، به این مضمون که ایشان به عنوان ولی فقیه به‌مراه حکومت اسلامی به عنوان خلیفه و نایب پیامبر اکرم به امر حکومت می‌پردازند.

آخرین فتوای امام، تنها می‌توانست زمانی ظاهر شود که کشور اسلامی جدید، دشواری و درواقع عدم امکان انجام صحیح وظائف اجرائی، قانونگذاری و قضایای خویش را بدون داشتن یک مرجع غائی در اسلام، به عنوان خلیفه پیامبر در عمل تجربه نموده باشد. عدم وجود چنین قدرتی در ولی فقیه و حکومت اسلامی بدون شک یک خطا بود، و طولی نکشید که نتایج چنین خطائی بر روی هم انباشته گردید و مقبول نیفتاد. عبارتی می‌توان گفت که مرجعیت به عنوان خلیفه پیامبر(ص) در آن زمان وجود داشت ولی عملاً در دست گرفته نشده بود و یا مفهوم آن به روشنی درک نشده بود. اکنون امام خمینی(ره) این مرجعیت را با صراحت و بدون ابهام اعلام نموده‌اند. امام خمینی(ره) بدلالی که حدس آن چندان هم دشوار نیست، شاید در قالب کلام چنین فرموده‌اند، اما واقعیت امر این است که ایشان اکنون خلیفه الرسول، یا جانشین پیامبر(ص) می‌باشند.

اکنون می‌توانیم با اطمینان چنین فرض کنیم که آنچه دکتر علی شریعتی «تشیع صفوی» نامید، به پایان عمر خود نزدیک شده است، اگرچه برخی از آثار آن در مراسم و فرهنگ شیعی تا مدتی باقی ماند. همچنین مشاهده و تجربه کرده ایم که عمل تأسیس حکومت اسلامی قدرتمندترین عامل اصلاحگر در اسلام است. این بدان علت است که در مرحله سیاسی، حتی یک خطای کوچک بزودی عواقب بزرگ و مشهودی را به بار می‌آورد که بدون شک قابل قبول نخواهد بود. این بدان معناست که خطا در موضوعات فقهی که به مراسم مذهبی و عبادی مربوط می‌شود می‌تواند مدت‌ها، و حتی برای همیشه ادامه یابد، بدون آنکه به اسلام یا امت لطمه ای وارد سازد. این موضوع نیز احتمالاً درست است که در درون اسلام، وجود دامنه وسیعی از اختلافات و تنوعات در نواحی حاشیه ای فقه، معقول و قابل قبول

می باشد. این تنوعات به عنوان خطا یا انحراف به شمار نمی آیند. خاطی کسانی هستند که اجازه می دهند چنین مسائل حاشیه ای فقه، بحث های داغ و جنجالی در میان مسلمین ایجاد نماید. چنین تنوعی در اعمال مذهبی اسلام معمولاً به تنهایی نتایج متراکمی را که تا سطوح غیرقابل قبول افزایش یابد، به بار نمی آورد.

ولی این وضعیت ممکن است در شرایطی پیش آید که خطا و انحراف بر سر مسائل بزرگتر رهبری، حکومت و سیاست در اسلام به سطوح خطرناکی رسیده باشد، که از آنجا نیز به متلاشی شدن امت منجر می گردد. در شرایط از هم پاشیدگی مفرط، همان گونه که در برخی از بخش های امت امروزه به چشم می خورد، این مسائل حاشیه ای ممکن است باعث خونریزی نیز شود. به همین دلیل، وجود نوعی رهبریت مسلمان، از جمله «ملوکیت» در بخش اعظم تاریخ ما، مانع از آن شد که مسائل حاشیه ای باعث خونریزی به مقیاس وسیع گردد، مثلاً در خلال حکومت مغول در هند، مسأله درگیری خونین میان شیعیان و اهل تسنن پدیده ای ناشناخته بود. اما در سال های اخیر از هم پاشیدگی تشکیلات سیاسی در هند و پاکستان به مرحله ای رسید که باعث درگیریهای خونین میان مسلمین شد. گمان بسیاری از صاحب نظران بر این است که حکام غیرمذهبی کشورهای ملی بعد از استعمار عمداً دست به ایجاد چنین درگیریهایی می زنند تا اذهان عمومی را از تقریب بین مذاهب و یا تقارب اندیشه اسلامی در زمینه های رهبری، حکومت و سیاست، منحرف سازند و به همین دلیل است که غرب به طور اعم و منطقه غیرمذهبی کشورهای مسلمان نشین به طور اخص، به جنگ تبلیغاتی بی امان علیه مکتب تشیع دست زده اند. آنها بخوبی می دانند که تنها راه بقائشان در این است که مراحل اصلاحی و تکامل اندیشه اسلام را مسدود و خنثی نمایند و نگذارند این تحول در میان اعضای اهل تسنن امت راه یابد.

واقعیت امر این است که مرحله اصلاح خطا و انحراف در سنت اهل تشیع، حداقل در ایران، تقریباً کامل شده است. شاید برخی از صاحب نظران اهل تشیع در خارج از ایران هنوز نسبت به تحولاتی که اجتهاد امام خمینی بدان نائل گشته است، با دیده تردید می نگرند، یا در خود ایران علمائی باشند که درباره این موضوع تردید دارند. ولی بعید به نظر می رسد که این موضوعات بتواند نیروهای مقتدر و عظیم عمل اصلاحی ای را که از درون نشأت گرفته است، متوقف سازد.

اکنون باید میزان خطا و انحراف درونی اسلام را که در سنت اهل تسنن بچشم می خورد، به طور خلاصه بیان کنیم. البته تجربه سیاسی اهل تسنن، درقبال تجربه اهل تشیع، بسیار متفاوت است. برای مسلمانان اهل تسنن خلاء رهبری وجود نداشت، تنها از لحاظ کیفیت به تدریج رو به زوال رفت. مکتب اهل تسنن برتری و تقدم چهار خلیفه اول - خلفای راشدین - را به رسمیت می شناسد.

پس از آنکه معاویه ابن سفیان، به گفته خویش، به عنوان اولین ملک (سلطان) مسلمین زمام امور را در دست گرفت، تحولی کیفی در این زمینه بوجود آمد، که آن نیز معلوم و مشخص است. در شناخت و درک وقایع و مسائلی که به شهادت امام حسین (ع) در کربلا انجامید نیز میان شیعیان و اهل تسنن اختلافی وجود ندارد. ریشه خطای سیاسی و انحرافات بعدی در مکتب اهل تسنن را باید در این جست که حکامی که بی کفایتی سیاسی و فساد اخلاقیشان شناخته شده بود، به راحتی مورد قبول عامه واقع می شدند و تقریباً به طور طبیعی هم مردم با آنها همراهی می کردند.

این بدان علت بود که چنین تلقی می شد که مخالفت با حاکم مسلط در مقایسه با انحراف شناخته شده حاکم از معیارهای سنتی اسلام در زمینه فضائل شخصی و اخلاقی، با فتنه بیشتری توأم است. این امر باعث شد که بسیاری از علمای اهل تسنن به سهولت به دربار حکام و حمایت سیاسی آنان دست یابند. تحت چنین شرائطی، و تا زمانی که حکام از قدرت قابل توجهی برخوردار بودند و بر امپراتوریهای وسیع حکومت داشتند، فشار یا ضرورتی برای بازنگری و بررسی مجدد مواضع تثبیت شده احساس نمی شد. گستردگی امپراتوری و تمدن اسلام، ظهور شهرها و مراکز علمی بزرگ و سلطه سیاسی جهان اسلام بر هرچه بود، باعث شد که مسلمانان اهل تسنن در رؤیائی از امنیت کاذب و تقوای شخصی فرو روند. خطا و انحراف اولیه از مسیر اسلام که در لباس ملوکیت ظهور کرده بود، در پس پرده گسترش و پیروزی سریع قدرت سیاسی حکومت های اسلامی پنهان گردید. خیزش و شتاب اولیه ای که توسط پیامبر (ص) و خلفای راشدین به تاریخ سیاسی مسلمانان عطا شده بود، از سوی حکام بعدی در جهت سرپوش گذاری بر خطاها و انحرافات شخصی خویش مورد استفاده قرار گرفت. به همین دلیل این موضوع اجتناب ناپذیر بود که در نهایت، خطا و انحرافی که از طریق ملوکیت آغاز گردیده بود، روبه فزونی گذارد و ناگزیر جامعه

مسلمین را بسوی انحطاط اخلاقی و زوال سیاسی و نظامی سوق دهد. و تا زمانی که ارتش مسلمین دشمنان اسلام را زیر کنترل خود داشت، و یا سرزمین های از دست رفته را می توانست بازپس گیرد - مانند بازپس گرفتن مجدد بیت المقدس از مسیحیان توسط صلاح الدین ایوبی - این زوال چندان آشکار نبود. میزان دقیق آسیب تدریجی که در طول صدها سال زوال و انحطاط فزاینده در دوره «ملوکیت» بر «دارالاسلام» وارد شده بود، زمانی آشکار شد که قدرت های غربی، در نقش امپریالیستی خود وارد صحنه شدند.

طی یک دوره تقریباً صدساله، قبل از شکست دولت عثمانی در جنگ سال های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ تمامی جهان اسلام زیر نفوذ اروپائیان درآمده بود. پس از سال ۱۹۱۹، قدرت های اروپایی سلطه خویش را بر قلب سرزمین اسلام در جهان عرب، با تقسیم و تبدیل آن به حکومت های دست نشانده، تثبیت نمودند. «مصطفی کمال» نیز که به اصطلاح «پدر ترک»! لقب گرفته بود مرحله تخریب آخرین آثار سیاسی دارالاسلام را با الغای رسمی خلافت در سال ۱۹۲۴ کامل نمود. اثر تدریجی و فزاینده خطا و انحراف نخستین به نتیجه طبیعی خود رسیده بود و دیگر نشانی از حضور سیاسی و نظامی اسلام در امور مسلمانان و جهان بچشم نمی خورد و البته هیچ نتیجه ای نمی توانست از این ناگوارتر باشد. اما خصلت اطاعت محض که اغلب علمای اهل تسنن طی چندین قرن گذشته در خود پرورش داده بودند، نمی توانست یکباره دور ریخته شود. حتی درک این مطلب که مصیبتی بر استقلال و شخصیت خود آنان نیز وارد شده است، به سختی بر آنها آشکار و روشن شد. غیر از احساسات مردمی که «نهضت خلافت» در خلال سال های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ در «هند» برانگیخت، واکنش چندانی از سوی علمای اهل تسنن به عمل نیامد. عکس العمل آتی آنان نیز ظاهراً در راستای نقش سنتی خود بوده است. علمای مزبور، به سبک دوران ملوکیت، سخت سرگرم تلاش در جهت کسب حمایت نظام سیاسی جدید، یعنی «پادشاهی آل سعود»، حکومت های ملی گرای جدید، و حتی حکومت های استعماری کفار، بودند. این حکام بسیار مشتاق بودند که در مقابل فرمانبرداری سیاسی علماء به آنان به طور ظاهری احترام و امنیت بخشند! و آنها را تحت حمایت سیاسی خویش قرار دهند. دو نفر که تلاش دلیرانه و در عین حال کم اثری را در جهت احیای بخش سیاسی اسلام به عمل آوردند عبارتند از

حسن البنا در مصر و ابوالاعلی مودودی در پاکستان. این موضوع نیز باید ذکر شود که هیچ یک از این دو نفر، عالم سنتی نبودند. و متأسفانه جانشینان آنها، به همراه احزاب خود، سرانجام طرفدار (حفظ) وضع موجود شدند و از حمایت گسترده و پردرآمد آل سعود برخوردار گشتند.

البته تصویر ذهنی که رهبری آنها از «حکومت اسلامی» داشتند با حکومت های لیبرال و دموکرات رفاه گرای اروپا تفاوت چندانی نداشت و این گونه تلاش ها که تازه از سوی علمای اهل تسنن حمایت نمی شد بجائی نرسید. باید اذعان کرد که آنگونه عمل اصلاحی که با پیروزی مکتب اصولیون در میان علمای شیعه آغاز گشت، هنوز در میان اهل تسنن شروع نشده است.

می توان چنین استدلال کرد که ماهیت و میزان خطا و انحراف در مکتب شیعه، با ماهیت و میزان خطا و انحراف در مکتب اهل تسنن تفاوت داشته است. این استدلال در جای خود معتبر است. ولی سه خصیصه مشترک وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد، بدون اینکه تلاشی در جهت یافتن منافع آن در فرمول های علوم دینی صورت گیرد. این سه خصیصه به قرار زیر است:

۱. علماء اخباری در طول حکومت سلسله صفوی در ایران (۸۸۱ تا ۱۱۲۶) هجری شمسی (۱۵۰۲ تا ۱۷۴۷ میلادی) به همان اندازه زیر نفوذ سیاسی حکام بودند که علمای اهل تسنن در هریک از مقاطع تاریخ، از جمله عصر حاضر، زیر نفوذ بوده اند و هستند.

۲. در گذشته، خطا و اشتباه در مکتب شیعه، علمای شیعه را از لحاظ سیاسی به همان اندازه بی اثر کرده بود که علمای اهل تسنن امروز به آن دچارند.

۳. علمای شیعه، قبل از موفقیت نهایی اصولیون، باب اجتهاد را مسدود کرده بودند، ولی نه به آن وسعت و استحکامی که علمای اهل تسنن تا به امروز کرده اند.

بی شک وقوع انقلاب اسلامی ایران قبل از آنکه برخی از مسائل خاص از طریق اجتهاد روشن شود، امکان پذیر نبود. ذکر نام مسائلی که امروز در انتظار اجتهاد علمای اهل تسنن بسر می برند، از محدوده موضوع این مقاله خارج است. همچنین نمی توان درباره شرایط لازم برای ظهور یک نهضت فکری در مکتب اهل تسنن به حدس و گمان پرداخت، نهضت فکری ئی که از لحاظ وسعت و گسترش قابل مقایسه با نهضت «اصولیون» در مکتب تشیع باشد. در مکتب اهل تسنن، بسیاری چنین

استدلال می کنند که خطا و انحراف آنها صرفاً یک قضاوت نادرست بوده که به سازش با «ملوکیت» - بجای احیاء خلافت - انجامیده است. در هر صورت، واقعیت امر این است که تأثیر چنین سازشی بر اندیشه و رفتار سیاسی اهل تسنن ویرانگر بوده است. نتیجه این شده است که بیشتر علمای اهل تسنن امروز، مانند علمای شیعه اخباری قبل از انقلاب اصولیون، از درک مسائل سیاسی عاجزند و یا از اظهار آن می ترسند و از خود اختیار و قدرتی ندارند.

«ملوکیت» جدید، که در قالب (خاناندان سلطنت) آل سعود ظهور کرده است، به همراه کلیه رژیمهای لائیک و غیرمذهبی دیگری که در رأس حکومت های ملی به سبک استعمار بر مسلمانان اهل تسنن حکومت می کنند، مشتاقانه مایلند که علماء اهل تسنن دست روی دست بگذارند! و درانتظار انقلاب «اصولی» خاص خویش بنشینند. چنین وضعی به حکام مزبور این فرصت را خواهد داد که برای مدت حداقل دویست سال دیگر نفس راحتی بکشند! مدتی که طی آن، بزعم ایشان، فرهنگ و تمدن غیرمذهبی مطلوب خویش خواهد توانست ریشه بگیرد و نفوذ اسلام را از نسل های بعدی بزدايد. علمای اهل تسنن باید بهر قیمتی که شده است از این دام پرهیزند. به چندین دلیل موجه، نباید درانتظار آن نشست که در مکتب اهل تسنن، یک انقلاب «اصولی» رخ دهد. این اعتقاد که در هر بخشی از امت باید تجربه مشابهی حاصل شود تا خطا و انحراف آن بخش اصلاح گردد، بر هیچ دلیل و منطقی استوار نیست. علمای شیعی دویست سال پیش، از مزیت مشاهده و تجربه یک انقلاب اسلامی در بخش دیگری از امت برخوردار نبودند. آنها ناگزیر می بایست از درون مکتب شیعه به تولید عمل اصلاحی مبادرت ورزند، و پابندی «اصولیون» به اجتهاد نیز از همینجا نشأت می گیرد. علاوه بر آن، دویست سال پیش، در حالیکه علمای شیعی خلاء کامل قدرت سیاسی را تجربه کرده بودند، علمای اهل تسنن هنوز سقوط کامل آنچه را که بزعم حکومت اسلامی! بود، تجربه نکرده بودند. امروز مکتب اهل تسنن نه تنها فقدان کامل قدرت مرکزی اسلام را تجربه کرده است، بلکه عبودیت سیاسی کلیه بخش های امت را دربرابر کفر نیز طی مدت طولانی تجربه نموده است. کار پایان دادن به سلطه کفر بر اسلام از آن چنان فوریتری برخوردار است که لازم نیست به دنبال یک انقلاب فکری صورت گیرد. درنهایت شاید بتوان گفت که یک انقلاب اصولی، در هر بخشی از امت که صورت گیرد،

برای تمامی امت کفایت می‌کند. این بدان علت است که مرحله اصلاحی، پس از آنکه در درون اسلام آغاز گشت، باید کلیه کسانی را که زیر پوشش آن قرار می‌گیرند، بسوی زمینه‌های مشترک و مورد قبول کلیه مسلمین هدایت نماید. اگر مرحله یادشده قرار باشد در پشت مرزهای یک مکتب فکری متوقف شود، دیگر نمی‌توان آن را یک مرحله اصلاحی خواند.

در مورد ایران دیدیم که تا مدت‌ها اجتهاد علمای اصولی تنها به مسائلی مربوط می‌شد که معمولاً با مکتب شیعه پیوند داشت.

بعدها، همین مرحله اجتهاد بجائی رسید که علماء به مسائل گسترده‌تری مانند: رهبری، حکومت و سیاست پرداختند، که به ظهور نهضت اسلامی انجامید. با شروع حمله نهضت اسلامی در ایران برای سرنگون ساختن شاهنشاهی یا «ملوکیت»، مرحله نهائی تأسیس حکومت اسلامی آغاز گردید. مراحل نهائی انتقال از نهضت اسلامی به حکومت اسلامی، به «انقلاب اسلامی» موسوم گشته است. نیازهای نهضت اسلامی و حکومت اسلامی به گونه‌ای است که مراحل مزبور نمی‌تواند توسط کسانی که صرفاً پیرو یک مکتب فکری هستند با موفقیت طی شود. عمل تأسیس حکومت اسلامی آن‌چنان تجربه آزادی بخشی است که کلیه مرزهای ساختگی درون (امت) اسلام را بی‌ربط و بی‌اهمیت می‌سازد. در ابتداء، تنها اعضای عالی‌رتبه رهبری بر این امر وقوف دارند، در حالیکه توده مردم سرگرم جشن پیروزی مکتب فکری خویشند. بنابراین، حکومت اسلامی نمی‌تواند یک حکومت (شیعی) یا (سنی) باشد. آن حکومت، یا یک حکومت اسلامی است یا نیست. برای آنکه یک حکومت اسلامی باشد، باید تحت یک عنوان مورد قبول تمامی مسلمانان باشد و برای آنکه مورد قبول همه مسلمانان باشد رهبر آن حکومت باید مانند «خلیفه» یا «نایب پیامبر» (ص) حکومت کند. و دلیل فتوای ششم ژانویه ۱۹۸۸ امام خمینی - درباره ارتداد سلمان رشدی - نیز همین بوده است. با این فتوا امام خمینی پیام روشنی به تمامی امت فرستاده‌اند، بدین مضمون که ریشه‌های شیعی مرحله طولانی‌ئی که به انقلاب اسلامی انجامید هرچه باشد، حکومتی که در ایران تأسیس یافته است، در قالب معنای کلمه بدان‌گونه که پیروان کلیه فرق اسلام آن را درک می‌کند، «اسلامی» است. این فتوای امام به منزله انقلاب دیگری در تکامل انقلاب، به شمار می‌رود.

فتوای امام خمینی همچنین نظری را که ما در «مؤسسه اسلامی» از ابتدا نسبت به انقلاب اسلامی داشته ایم، تأیید نموده است. در سال ۱۹۸۰ نظر ما این بود که اولین حکومت اسلامی که پس از وقفه ای چنین طولانی در تاریخ، تأسیس گردد، یک «نمونه ابتدائی» از کمال مطلوب خواهد بود.

و این موضوع در طول این مدت به ثبوت رسید.

مرحله اصلاحی درون اسلام در طول سال های اول بعد از تأسیس حکومت اسلامی جدید، ادامه داشته است. در مرحله بعد، انتظار می رود که حکومت اسلامی ایران به تدریج با دید وسیع تری به وضعیت تاریخی بنگرد، و موضوع را از دیدگاه امت و نهضت اسلامی در سطح جهان، مورد ملاحظه قرار دهد.

در طول دهه اول انقلاب، نظام اداری حکومت اسلامی، از لحاظ طرز فکر، شاید «ایرانی» برجای ماند، و علماء توجه خویش را در جهت رشد و تقویت ارتباط با شیعیان در خارج از ایران متمرکز ساختند ولی اعضای عالی رتبه رهبری، به ویژه امام خمینی (ره) و آیت الله خامنه ای، از «امت» و «نهضت جهانی اسلام» و لزوم گسترش انقلاب در سطح جهان با کلامی پرتین سخن گفته اند در دهه ای که در پیش است، سیاست کشور باید به نحو فزاینده، انعکاسی از دیدگاه ها و نظرات رهبریت عالی باشد.

اکنون در مرحله ای از تاریخ قرار داریم که می توانیم آن را در قالب یک نمودار ساده نشان دهیم:

البته به نظر ما هر نوع تلاشی در جهت مشخص کردن موارد خطا یا میزان انحراف در دو مکتب فکری بزرگ اسلام، عملی بیهوده و درواقع اشتباه خواهد بود، ولی آنچه که بدیهی است، این است که در مکتب شیعه مرحله اصلاحی با انقلاب «اصولی» آغاز گردید و نتیجه آن نه تنها تقارب فکری و تقریب بین مسلمین است، بلکه پیدایش «حکومت اسلامی» نیز هست...

البته در مکتب اهل تسنن نیز تلاش های متعددی در جهت «اصلاح» صورت گرفته است، جدیدترین این تلاش ها توسط دو حزب اسلامی: «اخوان المسلمین» و

«جماعت اسلامی»، که از شهرت بسزائی برخوردارند، صورت پذیرفت. ولی هیچ یک از این دو حرکت نشانگر آن نوع تجدیدنظر اصولی مسائل اساسی که علمای شیعه بدان نائل شدند، نبودند، اخوان و جماعت صرفاً یک واکنش سیاسی بودند، و به همین دلیل نتوانستند خود را از چنگ اندیشه سیاسی جدید برهانند. از سوی دیگر، مکتب شیعه به مرحله ای از تکامل رسیده که صرفاً مرکب از یک سلسله عقاید و نظرات مجرد نیست.

علمای شیعه که رهبری «امت مسلمان» را برعهده دارند، از طریق انقلاب اسلامی، نمونه ای زنده از یک حکومت اسلامی پرتحرک، پرتوان، قدرتمند و متقی را نیز در «ایران» تأسیس نموده اند. عرصه تقارب، که در قالب یک حکومت اسلامی مشخص و ایجاد گردیده است، اکنون مانند مغناطیس بر اندیشه و اعمال سیاسی همه مسلمانان جهان عمل می کند. اکنون، غیرممکن است که انسان در مورد سیاست و مسائل سیاسی اسلام بیندیشد و بتواند به حکومت اسلامی ایران اشاره نکند؟ عقربه قطب نمای سیاسی اسلام با استواری در جهت ایران قرار گرفته است. هر مسلمانی باید موضع خویش را درمقایسه با انقلاب اسلامی بسنجد. هیچ بخشی از امت در خارج از حوزه نفوذ انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی جدید، قرار ندارد.

این وضعیت، هم به ایران مربوط می شود و هم به تمامی امت. نه ایران و نه امت، هیچکدام را از این رابطه گریزی نیست. مفاهیم و اثرات ضمنی این رابطه، عمیق است و باید به طور مبسوط مورد بحث قرار گیرد.

اما ابتدا باید برگردیم به موضوع بحیرا راهب مسیحی بصری، و ورقه، فرد مسیحی ساکن مکه. آنها بدلیل شناختی که از کتاب مقدس مسیحیت داشتند، و با مشاهده وضعیت تاریخ، در انتظار ظهور پیامبری جدید بودند. بدیهی است که پابندی دیرینه به تاریخ و روندهای تاریخی به منزله یک منبع عمده علمی به شمار می آید. مجموعه علمی که در هر مقطع از زمان در اختیار بشر است، خود یک پدیده تاریخی محسوب می شود. مثلاً این امکان وجود ندارد که بدون دسترسی به علم تاریخی که اکنون از آن برخورداریم، بتوانیم درباره خطا، انحراف، اصلاح و تقارب مطلبی بنویسیم. به همین ترتیب، بدون انباشته شدن نتایج نامقبول ده سال تجربه در حکومت اسلامی، این امکان وجود نداشت که امام خمینی (ره) فتوای ششم ژانویه ۱۹۸۸ خود را صادر نمایند. تنها اکنون برای ما امکان این تصور وجود دارد که تجربه تقارب،

که در بالا توصیف شد، این امکان را برای امت بوجود آورده است تا بتواند خود را در فاصله زمانی دو یا سه دهه از زمان پیامبر(ص) قرار دهد. مکتب «اخباری» در سنت شیعه به «خطای خویش پی نبرد تا اینکه تراکم نتایج نامقبول باعث ظهور علمای «اصولی» شد. پس از آنکه علمای «اصولی» رهبریت مکتب شیعه را برعهده گرفتند، این موضع نیز اجتناب ناپذیر بود که آنها سرانجام خواستار حق جانشینی پیامبر(ص) شوند و حق تأسیس یک حکومت اسلامی در زمان غیبت امام مهدی موعود را مطالبه نمایند.

اکنون این موضوع روشن است که موضع «صحیح» یا «درست» در اسلام همیشه باید امت را به پیامبر(ص) و خلفای وی نزدیک سازد. در تاریخ، زمان ثابت نمی ماند، و تجربه بشر نیز چنین است. ترکیبی که از این طریق حاصل می شود، باید مورد قبول کلیه مکاتب فکری اسلام و تمامی امت قرار گیرد. اعتبار بنیان جدیدالسط این علم مورد تردید و سؤال خواهد بود مگر آنکه ثابت شود که تسلسل وقایع تاریخی ئی که منجر به حصول چنین علمی شده است، قابل تکرار می باشد. تسلسل وقایع تاریخی، طی دوره های طولانی قابل تکرار است. به همین دلیل اگر ظرف یک یا دو دهه بعد از انقلاب اسلامی ایران، انقلاب دیگری در هیچ یک از سایر بخش های امت رخ ندهد، این لزوماً بدان معنا نخواهد بود که اعتبارانقلاب اسلامی اول مورد تردید است. ولی اگر پنجاه یا صدسال دیگر سپری شود بدون آنکه قابلیت تکرار آن مشهود گردد، آنگاه اعتبار تسلسل وقایع تاریخی که در ایران حاصل شد، جنبه جهانشمولی خود را به تدریج از دست خواهد داد. به همین ترتیب اگر مجموعه علمی که از طریق مرحله اصلاح و تقارب حاصل شده است در محدوده مکتب شیعه بماند و به سایر مکاتب فکری اسلام ربط پیدا نکند، در آن صورت نیز ممکن است جریان مزبور جنبه جهانشمولی خود را از دست بدهد. اگر مرحله اصلاح و تقارب نتواند در خارج از ایران نیز تکرار شود، و یا قادر نباشد در میان سایر مکاتب فکری اسلام به مقبولیت گسترده تری دست یابد، چنین وضعیتی ممکن است این معنا را نیز به همراه داشته باشد که مرحله اصلاح و تقارب هنوز از برخی جهات ناتمام است. اگر چنین باشد، شواهد تازه ای از نتایج مطلوب به تدریج بر روی هم انباشته خواهد شد. اما اگر نتایج مطلوب و پیش بینی شده

به تدریج در سایر نقاط جهان ظاهر شود، در آن صورت اعتبار مرحله اصلاح و تقریب تثبیت خواهد شد.

بدیهی است که درست همان گونه که خطا و انحراف باعث انباشته شدن نتایج نامطلوب می گردد، اتمام موفقیت آمیز مرحله اصلاح و تقریب نیز باید نتایج مطلوب و پیش بینی شده ای را به بار آورد. زمینه تقارب باید مشابه با تجربه تاریخی صدر اسلام باشد. مثلاً در تجربه تاریخی صدر اسلام، قریشیان «مکه» حکومت اسلامی نوپا و جدیدالتأسیس در «مدینه» را بارها مورد حمله قرار دادند. حتی می توان چنین استدلال نمود که دلیل حمله قریش به مدینه این بود که مانع تأسیس حکومت اسلامی شود، و همین درگیری شدید و ممتد (حکومت اسلامی مدینه) با محیط مخالف و نامساعد بود که در تثبیت قدرت سیاسی و نظام اسلام در مدینه و سپس در سرتاسر جزیره العرب بسیار مؤثر افتاد. این موضوع نشان می دهد که مبارزه شدید و پیگیر و طولانی با دشمنان خارجی یکی از تجارب حتمی حکومت اسلامی به شمار می رود. اگر دشمنان دیرینه اسلام به گونه قریشیان مکه از خود واکنش نشان ندهند، در آن صورت با اطمینان می توان چنین تصور کرد که درواقع هیچگونه حکومت اسلامی در شرف تأسیس نمی باشد. و این مطابق با دیدگاه ما نسبت به حکومت های «ملی» مسلمان است که نه تنها مورد تهاجم کفر واقع نشدند، بلکه در جهت استقرار، مورد حمایت عملی و فعال کفر نیز قرار گرفتند. دلیل اینکه حکومت های (مستقل!) بعد از استعمار، خصومت دشمنان اسلام را برنیانگیخته اند، این است که حکومت های «ملی» مسلمان درواقع برای خدمت به اهداف جهانی استعمار ایجاد شده اند. کلیه وقایع بعدی نیز به همین گونه قابل پیش بینی بوده است. تبانی آشکار حکومت های عرب با آمریکا و شوروی در تجاوز به ایران نیز در زمره همین وقایع مطلوب و قابل پیش بینی قرار می گیرد که علی القاعده! باید به دنبال تأسیس یک حکومت اسلامی رخ دهد.

همچنین می توانیم پیش بینی کنیم که برتری گسترده کفر و همدستان - منافقین - از لحاظ نظامی، سرانجام مغلوب (اسلام) خواهد شد، درست همان گونه که قریش در تجربه تاریخی صدر اسلام مغلوب گردید. اگر ایران مورد تهاجم قرار نمی گرفت و از سوی ابرقدرت های کافر و همدستان ایشان تلاشی هماهنگ در

جهت بی ثبات ساختن آن صورت نمی گرفت، آنگاه باید در «اسلامی» بودن انقلاب و حکومتی که در آن کشور تأسیس یافته است، تردید می نمودیم.

به این ترتیب، تاریخ یک رشته قوانینی را در اختیار ما قرار می دهد که براساس آن می توانیم در مورد ماهیت واقعی رویدادهای تاریخی قضاوت کنیم. بدیهی است که حکومت هائی که توسط قدرت های استعماری برپا گردیده، یا بعبارت دیگر، مورد حمایت و (ضمانت) ابرقدرت های کافر قرار دارند، نمی توانند «اسلامی» نیز باشند. این موضوع در مورد کشورهای که حکام آن تلاش می کنند تا از الگوهای «پیشرفت»! و «توسعه» ناسیونالیستی، دموکراتیک، کاپیتالیستی و یا کمونیستی اروپا تقلید کنند نیز صادق است. بیشتر این حکومت ها از حامیان کافر خویش (کمک) های اقتصادی و نظامی نیز دریافت می دارند. کلیه این کشورها، که در حال حاضر - بدون شک - شامل تمامی کشورهای مناطق مسلمان نشین جهان غیر از «ایران» می شود، نه تنها اسلامی - به مفهوم واقعی کلمه - نیستند، بلکه در واقع به نحوی فعال علیه اسلام به مخالفت برخاسته اند. آنچه که از این واقعیت برمی آید این است که نقشه سیاسی امت امروزه نمایشگر نهایت خطا و انحراف شدید و مضاعف از معیارهای سیاسی اسلام است. به عبارت دیگر، نقشه سیاسی امت امروزه نشان دهنده حاصل جمع کلیه نتایج نامقبولی است که طی صدها سال خطا و انحراف سیاسی بر روی هم انباشته شده است. شاید در اعتراف به این واقعیت نیز نباید درنگ کنیم که این حاصل جمع کلیه نتایج نامقبول تاریخ نمایشگر خطای اولیه و انحراف شدید و مضاعف مکتب تسنن در طول قریب به هزار و چهارصدسال از تاریخ خود، می باشد. سازش مکتب تسنن با «ملوکیت» و فساد سیاسی آن، به منزله بزرگترین نمونه خطا و انحراف در درون اسلام سنی، به شمار می آید! برخی از مسلمانان اهل تسنن چنین استدلال می کنند که خطای شیعیان مبنی بر تعلیق عملی احکام عمده اسلام در رابطه با حکومت، سیاست و رهبری در زمان غیبت امام دوازدهم، خطای بزرگتری بود! ما درصدد پاسخگوئی نیستیم ولی تأثیر خطای تشیع بر امت محدود بود و اصلاح آن نسبتاً به سهولت صورت گرفته است. سازش مکتب تسنن با ملوکیت، و اخیراً با اندیشه سیاسی غرب، سرنوشت سیاسی تمام امت را ویران نموده است. این خطا و انحراف مضاعف، باعث شکست سیاسی و نظامی امت در سطح جهان شده است. آنچه که باعث سلطه کفر بر تمامی امت گردیده، این

است که اهل تسنن نسبت به قضاوت ویرانگر تاریخ در موارد سوابق و عملکرد سیاسی ایشان، واکنش مثبتی از خود نشان نداده اند.

تقریباً هیچ بخشی از این گناه را نمی توان بر گردن خطا و انحراف مکتب شیعه نهاد. با این توصیف، علیرغم وجود اینگونه شواهد انکارناپذیر از نتایج نامطلوب در کلیه بخش های امت، هنوز هم می بینیم که عده کثیری از علمای اهل تسنن در قید خدمت به ملوکیت «آل سعود» باقی اند. سایر گروه های اهل تسنن، بهویژه آنهایی که سعی بر تشکیل احزاب سیاسی داشتند، کماکان (اهداف) ناسیونالیستی و دموکراتیک غیرمذهبی خاص دوران استعمار را دنبال می کنند.

در هر صورت، مقایسه کیفیت نسبی خطا و انحراف و تأثیر آن، چندان مطلوب نیست. آنچه که حائز اهمیت است، آن است که قبلاً نیز بدان اشاره نموده ایم، مبنی بر اینکه موضع (صحیح) یا (درست) در اسلام همیشه آن موضعی است که به پیامبر(ص) و خلفای پیامبر نزدیک باشد. اتمام دوره خطا، انحراف، اصلاح و تقارب، اکنون مکتب شیعه را به موضع (صحیح) یا (درست) در اسلام رسانده است. ولی مکتب شیعه، برای اثبات اعتبار دستاورد خویش، اکنون باید مکتب تسنن را به پذیرفتن مطلوبیت و قابلیت تکرار نتایج حاصله، ترغیب نماید. بدین منظور، باید گروهی از علما از هر دو مکتب فکری عمده در اسلام، گرد هم آیند. و تقریب واقعی در اندیشه و عمل بوجود آورند.

از سوی مکتب شیعه، تعدادی از علمای ایران که به هسته مرکزی حکومت اسلامی قرابت بیشتری دارند، بهویژه علمائی که به امام (ره) نزدیکترند، باید قدم جلو بگذارند و موضع جدید خویش را برای علمای اهل تسنن تشریح نمایند. از جانب مکتب تسنن، به آن دسته از علماء نیاز داریم که با نظام های سیاسی منحرف و فاسد چندان تماسی ندارند و یا با آنها قطع رابطه کرده اند. به عنوان قدم اول، گروهی از علمای اهل تسنن که لزوم یادگیری از تجربه شیعیان در زمینه اصلاح و تقارب را درک کرده اند، باید گردهم آیند. و این ها باید آن دسته از علمای اهل تسنن باشند که این واقعیت را پذیرفته اند. که اکنون موضع اهل تشیع، بعد از انقلاب اسلامی ایران، هیچگونه تفاوت اساسی با موضع دیرینه اهل تسنن قبل از آنکه به خطا و انحراف «ملوکیت» کشیده شود، ندارد. با کمک این علماء اهل تسنن، علم و تجربه ای که در مکتب شیعه بدست آمده است به کلیه بخش های امت منتقل

خواهد شد. مزیت قابل توجهی که مکتب شیعه اکنون از آن برخوردار است، مربوط به بحث «خداشناسی» نمی شود.

درواقع بحثی که در اینجا مطرح شده است، از مبحث «خداشناسی» کاملاً جداست. ریشه و مبداء این بحث مربوط می شود به تاریخ، حرکت و مسیر تاریخ، تأثیر تاریخ، برخورد مسلمین با تاریخ و بالاتر از همه، انتظار و دورنمای وقایع تاریخی آینده. به همین دلیل بحث حاضر را با بحیرا و ورقه آغاز کردیم. تاریخ مانند یک بوته آزمایش است. در برخوردش با خطا و انحراف، بی امان و بی طرف است. تاریخ تاب تحمل هیچ میزان یا درجه ای از تحریف حقیقت را ندارد، هرچند که این عمل، صادقانه و با نیت و انگیزه خیرخواهانه انجام شده باشد. کلیه مکاتب دینی در دام «اعتقاد و فخر به صحت موضع خویش» افتاده اند و نامعقولانه چنین ادعا می کنند که هیچکس غیر از آنها، به تمامی حقیقت دست نیافته است. عدم ارزیابی نتایج عینی درمقابل اهداف مطلوب و موعود، به تنزل کیفیت رفتار و فساد اخلاق می انجامد. این نیز به نوبه خود به یک ذهنیت انحصاری منتهی می شود که براساس آن، گروه های منقطع هریک مدعی حقانیت کامل موضع خویش است. تاریخ به آن دسته از افرادی که خود را سرگرم این قبیل اعمال کودکانه می نمایند، به دیده تحقیر می نگرد. تاریخ، در طول زمان، مجموعه ای از انحرافات و حقایق ناقص را تهیه و آن را با حقیقت کامل مقایسه می کند. تاریخ حقایق ناقص فکری، معنوی، اخلاقی، سیاسی و مذهبی را به واقعیات ملموس مبدل می سازد. این واقعیات تاریخی، پس از مدتی، نتایجی را به بار می آورد که نه تنها نامقبول، بلکه زشت و عمیقاً تحقیرآمیز است. بوته آزمایش تاریخ، تمامی بخش های امت را به وضعی که هم اکنون همه ما بدان مبتلا هستیم، یعنی حالت از هم پاشیدگی و عبودیت نسبت به کفر، تنزل داده است. واقعیات زشت و تحقیرآمیزی که با خیرگی به ما می نگرند، همان حکومت های ملی ئی هستند که در مناطق مسلمان نشین جهان بدست قدرت های استعماری غرب ایجاد گردیده اند. آنچه که زشت تر و تحقیرآمیزتر است، سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ای است که تمدن غرب بر سرزمین ها و ملل اسلامی بدست آورده است. آنچه که از همه زشت تر است، منظره فساد حکام و طبقات حاکمه ای است که هم اکنون بر جهان اسلام حکومت می کنند. و عمیقترین شکاف موجود شاید ضعف علمای اهل تسنن در مبارزه با وضعیت حاضر

باشد. اصلاح و تکاملی که علمای شیعه ایران بدان نائل گشته اند، هنوز یک نهضت تاریخی ناتمام و محدود است. تاریخ تنها در صورتی از خود پاسخ مثبت نشان خواهد داد و بار را به سرمنزل مقصود خواهد رساند که تسلسل اصلاح و تکامل و تقریب در کلیه بخش های امت تکرار شود.

*

در پایان اشاره روشنتری به این نکته ضروری است:

در مورد تقریب بین مذاهب اسلامی و تقارب اندیشه مسلمانان، ما در ده سال گذشته - در مؤسسه اسلامی لندن - همواره هدف «وحدت» را دنبال کرده ایم. کتابها و نشریات و مقالات ما در کل در راستای وحدت اسلامی و دوری از هرگونه عملی بوده که با عقیده و یا فقه هیچ مسلمانی تماس پیدا کند و یا موجب رنجش آنان بشود...

و اکنون دعوت رهبری جمهوری اسلامی به ایجاد مؤسسه «دارالتقریب» و در «ام القری»، امید تازه ای به ما بخشیده است. و همانطور که ایشان تصریح کرده اند، هدف از این امر، یکی کردن دیدگاه های فقهی نیست بلکه ایجاد جهان بینی مشترک، اهداف مشترک برای تمامی امت اسلامی است. و این، از آرزوهای دیرینه ما است.

بحث کنونی ما نیز درواقع برای ارائه چهارچوبی بود که در آن سعی کرده ایم چگونگی پیدایش اختلاف درمیان امت را درک کنیم و نشان دهیم که روند کنونی تاریخ، درجهت اتفاق و اتحاد اندیشه سیاسی مسلمین در حرکت است.

در این زمینه و برای پیشرفت سریع، امکانات وسیع تر و همکاری بیشتر از سوی امت و رهبری امت اسلامی ضروری است که امیدواریم با تحقق آن فاصله زیادی نداشته باشیم!

یادداشتها

۱. مراجعه شود به:

Draft Prospectus of the Muslim, Institute Slough: The Open Press Ltd, ۱۹۴۷.

۲. مریم جمیله نیز در مورد یکی از رهبران اسلامی به نتیجه مشابهی رسیده است. به مقاله وی در نشریه زیر مراجعه شود:

, Journal of the Islamic Cultural Center, Vol ۳۱, No ۲, Second quarter, ۱۹۸۴. *Islamic quarterly*

۳. مراجعه شود به کتاب:

, (London: The Open Press, ۱۹۸۳, p ۱۸.) *The Roots of the Islamic Revolution*, Hamid Algor

۴. مراجعه شود به:

, (London: Yale University). *An Introduction to Shi'ism* Moojan Momen,

۵. به کتاب زیر نوشته کلیم صدیقی رجوع شود:

, (London: The Open Press ۱۹۸۰), p ۱۴. *The Islamic Revolution Achievement*

۶. این موضوع پیوسته در سخنرانی‌ها و پیامهای امام خمینی (ره) مطرح شده است. اما در پیام حج سال ۱۴۰۷ ایشان این مطلب را به طور مبسوط مورد بررسی قرار گرفته است، به نحوی که دامنه آن از بیست هزار کلمه تجاوز می‌کند. به متن پیام مراجعه شود.

۱۳

نهضت اسلامی
و
نظم نوین جهانی

و
نظم نوین جهانی! زبان بحث و گفتگوی سیاسی جدیدی که تحت رهبری و نفوذ امام فقید روح الله الموسوی الخمینی پدیدار شده است، فرهنگ سیاسی اسلام است که امت و جامعه سیاسی جهانی اسلام را برانگیخت و با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیروی تازه ای یافت. ما در این مؤسسه اسلامی برای مشارکت در چنین انتقال عظیمی در روح سیاسی جامعه جهانی اسلامی به طور خستگی ناپذیری کار کرده ایم. در هفته های اخیر ما شاهد بوده ایم که الجزایر به نقطه انفجار رسیده است. در حال حاضر رژیم حاکم در الجزایر با دستگیری و زندانی کردن شیخ عباس مدنی و همکارانش در صدد سرکوب کردن جنبش اسلامی است. ولی نمی دانند که انقلاب اسلامی یک جنبش آشکاری است که نظام برقرار شده را خلع سلاح می کند. انهدام میراث استعماری و حکومت ملی و خنثی سازی نیروهای نظامی از شرایط ضروری ظهور یک حکومت اسلامی است. عمل های جراحی انقلاب اسلامی باید تمام بافتهای عفونی و آلوده را قطع کند و از میان ببرد تا امکان هر عفونت تازه ای از بین برود.

در طول سال گذشته بار دیگر شاهد دشمنی آشکار غرب با اسلام و مسلمانان بوده ایم. جنگ خلیج فارس قسمت کوچکی از جنگ و جهاد بود. تبلیغ و ادعاهای فاتحان غرب برای ایجاد یک نظام جدید جهانی اظهارات بیهوده و یا به عبارت بهتر اندیشه ای خیالی است. جنگ خلیج فارس تنها همان چیزهایی را که همیشه می دانسته ایم. ثابت کرد. این مسئله می تواند به صورت زیر خلاصه شود:

۱. تمام مسلمانان و حکومت های ملی گرای عرب در خدمت منافع منطقه ای و جهانی غرب هستند. قبل از جنگ خلیج فارس هیچ استثنائی وجود نداشت و در حال حاضر نیز وجود ندارد.

۲. غرب مایل است همه مسلمانان - و یا در واقع همه مردم جهان سوم در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین - را برای تثبیت منافع امپریالیستی خود از بین ببرد.

۳. اتحاد جماهیر شوروی عضو تمام و کمال متحد غربی علیه اسلام و مسلمانان بوده است.

۴. سازمان ملل متحد همیشه به عنوان عامل غرب عمل کرده و برای همیشه چنین باقی خواهد ماند.

به هر حال یک افشاگری از جنگ خلیج فارس وجود دارد که گرچه کاملاً تازه نیست با این وجود مهم است. جنگ خلیج فارس یکبار دیگر آنچه را که ممکن است طبل نرم ناپذیر غرب نامیده شود، آشکار کرد و آن «سند سنورم ویتنام» نامیده می شود. قبل از جنگ جمله ای که اغلب اوقات بر لبهای رئیس جمهور امریکا بود این بود که «جنگ در خلیج فارس، ویتنام دیگری نخواهد بود!» بسیار خوب، مسلماً ویتنام خود در مسیر بسیار دوری از خلیج فارس قرار دارد، منظور جورج بوش چه بود؟ مسلماً منظور او این نبود که ایالات متحده از عراق صدام حسین شکست نخواهد خورد. هرگز نظیر آن هم نبود. امریکا و همدستانش با آگاهی از قابلیت جنگی صدام، در مدت هشت سال جنگ او علیه ایران اسلامی، از نظر مالی او را حمایت و تقویت کردند. خطری از جانب او وجود نداشت. پس کجا جنگ «ویتنام» در خلیج فارس بود؟ جورج بوش بوضوح به ایران ارجاع می کرد. هنگامی که او گفت ویتنام دیگری نخواهد بود، منظورش این بود که ایالات متحده و همدستان غربی جنگی با ایران به راه نخواهند انداخت. در طول جریان با بیش از ۷۵۰،۰۰۰ سرباز و بزرگترین سرزمین، نیروی هوایی و دریایی که رهبران غرب یکجا در اختیار داشتند، سعی کردند تا یکی از هواپیماهایشان نیز حتی به طور اتفاقی بر فراز ایران پرواز نکند. نیروهای هوایی غرب هواپیماهای عراقی را بر فراز فضای هوایی ایران تعقیب نکردند. شاید صدام حسین با استفاده از فضای هوایی ایران به عنوان «یک آسمان امن» برای هواپیماهای خود امیدوار بود که غرب را تحریک به بمباران ایران نماید. اما غرب از تحریک شدن امتناع ورزید! غرب از چه چیزی می ترسید؟ منطقاً از قدرت هوایی ایران و یا توانائی ضدهوایی هراس نداشت. ایران از لحاظ این مهمات چندان نیرومند نیست. غرب از قدرت اسلام که امروز در ایران است، ترسید. آنها دریافتند که اگر در مورد ایران دست به اقدام بزنند ممکن است برایشان «ویتنام» و یا «واترلو»ی جدیدی باشد. امام خمینی (ره) در طول جنگ طولانی هشت ساله با عراق به غرب و دیگر مهاجمان بالقوه اخطار کرد که اگر آنها آنقدر احمق باشند که به جمهوری اسلامی ایران حمله کنند، ایران گورستان آنها خواهد بود. هم اکنون غرب مایل به جنگ کوتاه و جنگهای تکنولوژیکی دقیق علیه دشمنان خویش است.

هرگونه درگیری با سربازان مسلمان ایران منجر به یک جنگ درازمدت خواهد شد که در طی آن غرب می بایست با سربازان مسلمان دست و پنجه نرم کند.

در این نوع از جنگ سربازان امریکائی که عکس های برهنه دوستان دختر خود را محکم نگه می دارند با سربازان اسلام که نسخه های قرآن را محکم نگه می دارند و در پی شهادت هستند، قابل مقایسه نیستند.

در ژانویه ۱۹۸۹، کمتر از شش ماه قبل از رحلت امام، ایشان ضربه دیگری به پیشروی تمدن مادی زدند. در نامه ای به «گورباچف» رهبر شوروی، امام مرگ کمونیسم را پیش بینی کرد. در عرض یکسال امپراتوری پهناور کمونیست همچون یک ورق کاغذی سقوط کرد. امام گورباچف را دعوت به آزمایش اسلام به عنوان تنها راه چاره کرد. او حتی به محققین شوروی پیشنهاد کرد که برای مطالعه به «قم» بیایند. این امر «اتمام حجتی» از طرف بزرگترین «حجّه الاسلامی» بود که تاکنون دیده ایم.

شدت و خشونت امام نسبت به کمونیسم به طور مساوی نسبت به دموکراسی اجتماعی و کاپیتالیسم نیز به کار می رفت. کمونیسم سرنگون شد زیرا شکل نهائی کاپیتالیسم در پوشش حکومتی آن بود. کاپیتالیسم متحد که با سبک دموکراسی اجتماعی گسترش یافته است نهایتاً همانند یک ورشکسته اخلاقی و افراطی و بی کفایت است همانطور که کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی شد. در واقع حکومت های دموکراتیک در کشورهایمانند انگلستان، فرانسه و آلمان بیشتر از بخش های عمومی بزرگتری نسبت به آنچه که شوروی تاکنون ایجاد کرده بوجود آورده اند، عواملی که منجر به سرنگونی کمونیسم شدند همگی در نظام های به اصطلاح کاپیتالیست / دموکراتیک بوضوح وجود دارد. خودبینی میلیتاریستی غرب تا حدی درصدد پنهان کردن خلاء و پوچی خویشان است. در این زمان کاپیتالیسم یکپارچه سرنگون خواهد شد همانطور که کمونیسم اینطور شد. غرب این را می داند. با دقت در بینش تاریخی آن غرب همچنین می داند که تمدن اسلامی نهایتاً به عنوان تمدن غالب دنیا آلترناتیو آن خواهد شد. این همان آگاهی است که غرب را مجبور به ضربه زدن به اسلام، جهان اسلام و مردم مسلمان جهان – تا آنجا که مقدور است – می کند به این امید که این امر حداقل شکست حتمی آنها و تحقیرشان به دست اسلام را به تأخیر بیاورد! این همان سؤالی است که چرا روند

تفکر غربی آنقدر سنگین در یک تلاش بی درنگ جهت تحریف پیام اسلام محفوظ مانده است.

این امر روشن می‌سازد که چرا این همه مطالب و گفته‌های پوچ و بی‌ارزش برضد اسلام و مسلمانان همه روزه در همه جای غرب منتشر می‌گردد. در محکوم کردن نویسنده کتاب «آیات شیطانی» به مرگ، قضاوت امام عاری از نقص بود. او کتاب «آیات شیطانی» را قسمتی از یک توطئه نسبت به اسلام و پیامبر گرامی اسلام دید که در ردیف تفکر واهی ا.ان. ویلسون (A.N. Wilson) قرار دارد که هم‌اکنون در راستای نوشتن «بیوگرافی» نادرستی از عیسی مسیح به کار رفته است. اگر او در راه خود متوقف نشده بود هم‌اکنون سلمان رشدی بیوگرافی ادبی! مشابهی درباره پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌نوشت! وزیر دولت انگلستان اخیراً پذیرفته است که کتابی نظیر «آیات شیطانی» بار دیگر نوشته نخواهد شد. بسیار خوب! بگذارید امیدوار باشیم که آنها به خاطر خودشان هرگز سرنوشت رشدی را فراموش نمی‌کنند.

اما فتوای امام کاری بیش از این انجام داد: دشمنی عمیق نسبت به اسلام را که قسمت و بخش ضروری ساختار غرب است آشکار کرد. فتوای امام دشمنی پنهان غرب نسبت به اسلام را روشن ساخت. آنها ما را وحشی خواندند اما در آتش و خشونت خشم و ناکامی خود دولتهای کشورهای غربی حال و آینده خود را برای همه ما آشکار کردند. مسلمانان ساکن انگلستان نخستین پرتوهای خارجی این نمایش را دیدند. این یک تراژدی بود که در آن ما در آن واحد قهرمان، تبهکار!، قربانیان بی‌گناه و تماشاچی بودیم.

بزرگترین پیروزی امام خمینی این است که شوق و حرارت اصلی انقلابی اسلام را به آن برگردانده است. اثرات ضعیف‌کننده و بازدارنده امپریالیسم، ناسیونالیسم و فرهنگ سیاسی غرب حداقل از ایران دور شده‌اند. امام فقید همچنین باعث نزدیک شدن افکار سیاسی مکاتب شیعه و سنی شدند. یک برنامه فهرست شده از انقلاب‌های اسلامی تمام جهان اسلام را از این بیماری مسری غربی خلاص خواهد کرد. هم‌اکنون اسلام در رتبه والای تاریخ قرار دارد و برای تغییر تحت فشار است. غرب در حالت دفاعی است و از وضع کنونی میراث استعماری و امپراتوری غارتگران حمایت می‌کند. این میراث در یک نظام کاپیتالیست گسترده محکم شده

است و توسط شعارهایی نظیر «سوسیال دموکراسی» و «پایان تاریخ» فوکویاما Fukuyama و هم اکنون یک «نظام نوین جهانی» قانونی می شود. و نبرد بین تمدن روشن اسلام و تمدن منحط غرب جایگاه مرکزی تاریخ را برای بیشترین سالهای قرن بیست و یکم اشغال خواهد کرد.

بنابراین، این امر ضروری است که مسلمانان درک خود را نسبت به غرب، گسترش دهند. بالاترین ارزش تمدن غربی، «سطح زندگی»، عجایب تکنولوژی عصر فضا و قدرت وحشت آور سلاح های مدرن است! و «مؤسسات در زوروق پیچیده»! حکومت های ملی مدرن و تیزهوشی تجاری و تولید شرکتهای چندملیتی را بوجود آورده است. نوع تمدن غربی، همه را با هم «مساوی» کرد! در حالی که نابرابری را پایدار نمود. به اصطلاح «برابری سلطه» حکومت های ملی یک نمونه است. هنگامی که به فقیری کمک می شود، تنها به ثروتمند اجازه صدور بیشتر در قیمت های بالاتر را می دهد و نهایتاً فقیر را فقیرتر و غنی را غنی تر می سازد. هنگامی که از ضعیف حمایت می شود به خاطر آن است که او را از تلاش برای فائق آمدن بر ضعف خود، مانع شود. حکومت «دموکراتیک» اغنیاء، برای محدود کردن استفاده قدرت و اداره منابع در دستهای همان مردم – که احزاب رقابتی را تشکیل داده اند – بوجود آمده است.

آموزشی داده می شود که در ابتدا فرد را ناامن می سازد و سپس او را در تعقیب اهداف خودخواهانه در «سیستم های» کنترل شده مجهز می کند. ارزش های «آزادی» و «رقابت» به سودجویی حاصل از این جریان نسبت داده شده است. این امر فرهنگ حرص و آز رسمی منتهی به مصرف عمومی بالا را بوجود آورده است. سود بی نهایت توسط تئوری اقتصادی محترم شمرده شده است، اما در همان حال، دستمزد بی نهایت «ضد اخلاقی» است! شرکتهای می توانند عرضه ها را برای افزایش قیمت ها تنظیم نمایند، اما کارگران نباید از زحمت کشیدن دریغ کنند و گرنه آنها دلیل تفرقه هستند.

زنان باید موضوع سکس در خانه، در خیابانها، در جهان سرگرمی و در کار باشند اما نباید فراموش کنند که قرص مصرف کنند و گرنه آنها برای بدنیا آوردن «فرزندان ناخواسته» به جهان غیرمسئول! هستند. هم اکنون غرب دارای صنعت نارس پیشرفت کننده ای است که نیازهای تمدن حریص جنسی را برطرف می کند و در

آن واحد نمی خواهد افراد زیادی در کالاها و خدماتی که تولید می کنند، شریک شوند. «مردم جهان سوم فقیر هستند، زیرا که آنها فرزندان زیادی دارند»، سخنی معمولی است. «فقرای زیادی وجود دارند، زیرا مانند خرگوش تغذیه می شوند» سخن دیگری است.

تمدن غربی معتقد به تغییری است که در خدمت منافع «غرب» باشد. به بقیه جهان گفته می شود که تسلیم باشند در حالیکه غرب همچنین روی حق خود! مبنی بر کناررفتن به عنوان پاداش خود برای برتری تکنولوژیکی و مهارتهای رسمی، پافشاری می کند. انگیزه حقیقی غرب برای فقیرنگه داشتن فقیر و حتی فقیرتر کردن آنها هم اینک توسط بسیاری از افراد خود غرب به طور گسترده ای شناخته شده است. جلسات گروههای «چپ»، «لیبرالها» و کسانی که چنین کارهای آرایشی نظیر کاریتاس، اکسنام، واران و انت، کمکهای مسیحیت و انجمن جهان سوم و غیره را تنظیم می کنند، کاملاً بی فایده هستند و تنها در ادامه این تصور نادرست به امریکا که به قربانیان خود علاقمند است و از آنها مراقبت می کند، موفق شدند. آنها در کنار علائم بیماری عمل می کنند درحالیکه خود قسمتی از بیماری هستند.

موضعی که باید گرفته شود و فقط اسلام می تواند چنین موضعی را بگیرد، این است که تمدن غربی درواقع یک آفت و یک طاعون است. به هیچوجه تمدن نیست. یک بیماری است. امروزه غرب از نظر کیفی تفاوتی با جاهلیت ندارد. وحشی گری و جاهلیت دیگری است که در عربستان و بقیه جهان در زمان پیامبر اکرم حضرت محمد(ص) غالب بود. آن جاهلیت خود را «تمدن» نامید، ارزش های خود را داشت، مراکز دانش خود را داشت و به فرزندان خود آموزش می داد. در روابط تجاری خود قوی بود و فرهنگی غنی داشت. مردم مکه به خاطر مهمان نوازی و شاعری خود معروف شدند و دیگر اشکال هنر نیز در آنجا و جاهای دیگر پیشرفت کرد. آن جاهلیت «خدایان» خود را نیز داشت.

در چنین مجموعه ای، اسلام به عنوان ابزار و درواقع ابزار دگرگونی کامل ظاهر شد. اسلام به عنوان گوشه نشینی در صومعه به پیامبر(ص) نازل نشد. الهام الهی تنها قسمتی از اسلام را تشکیل می دهد و مرکب از کلمات حقیقی قرآن است. بقیه آن روش تفسیری است که توسط پیامبر اکرم(ص) به کار گرفته شده و جنبش اسلامی است که توسط ایشان رهبری گردید.

این امر به عنوان سیره (زندگی) پیامبر و سنت (هر چیزی که پیامبر(ص) گفت، انجام داد، موجب آن شد، اجازه انجام آن را داد و یا دستور به انجام آن داد) شناخته شده است. جنبش اسلامی ای که پیامبر(ص) رهبری کردند، همچنین شامل تمام کسانی که اسلام را پذیرفتند نیز می شود: تنی چند در مکه و بعد هزاران نفر در مدینه و سرانجام تقریباً تمام جمعیت شبه جزیره. قرآن مسلمانان را با تعهد و شرکت کامل همراه با تمام منابع خود در جنگ جنبش اسلامی حزب الله فرامی خواند. سقوط کامل نظام برقرار شده در همان ذات اسلام است. این هدف بنیادی اسلام است. اسلام تمام روابط موجود را تبدیل به مجموعه جدیدی از روابط کرد. اما برعکس تغییر جعلی اجتماعی که مورد طلب دیگر ایدئولوژی هاست که اغلب به خاطر تغییر، تغییر می کند - و یا به خاطر منفعت یک «طبقه» و با قدرت امپریالیست - اسلام مجموعه ای از ارزش های ثابت را قرار داد. تمام تغییرات در حول یک مجموعه شناخته شده عمومی از ارزش های ثابت اتفاق می افتند. این مجموعه ارزش های ثابت و پایدار نظام اعتقادی اسلام است. این اعتقادات شرایط مرزی و پارامترهایی هستند که تغییر در اطراف آنها شکل می گیرد. ارزش های ثابت اسلام پروسه ها، روشها و هدفهای تغییر و دگرگونی را نیز کنترل و رهبری می نمایند. روابط اجتماعی جدیدی که توسط اسلام در آنها برقرار شده است، پویا و انعطاف پذیر است و شرایط رشد شخصیت بشری را از طریق تجربه و دانش موجود در پارامترهای داده شده فراهم می کند. نتیجه پایانی جنگ سازمان بندی شده برای تغییر، برقراری حکومت اسلامی است. بنابراین، تصادفی نیست که حکومت اسلامی در تاریخ توسط کسی غیر از نمونه بزرگ خود، حضرت محمد(ص) پیامبر خدا، تشکیل نشد.

نکته ای که باید بهوضوح درک شود این است که حکومت اسلام و حرکت اسلامی، قسمتهایی از یک مجموعه کامل است. اسلام بدون حکومت اسلامی، ناقص است. در مفهوم اینکه جنگ جنبش اسلامی برای برقراری حکومت در قلب سنت حضرت پیامبر(ص) است، شرکت در جنبش اسلامی بر تمام مسلمانان واجب است. بنابراین در حالی که قرآن و سنت پیامبر(ص) ارزش های ثابت در اسلام هستند، حکومت اسلامی و جنبش اسلامی متغیرهای پویا، در حال رشد، گسترش و

تغییر و نمو هستند. این ترکیب بی نظیر ارزش های ثابت و فاکتورهای پویا، اسلام را وسیله مؤثر و متنوع تغییر ساخته است.

این مسئله می تواند از حوادث و رویدادهای بی شمار زندگی حضرت پیامبر(ص) نشان داده شود. بنابراین، برای حکومت اسلامی این امکان وجود دارد که با اعمال دشمن شکست بخورد و یا تجزیه شود. همچنین ممکن است که حکومت اسلامی از اصول قانونی اسلام که وظیفه جنبش اسلامی شده و طبق آن می تواند شکست را نقض کند و یا بر نیروهایی داخلی انحراف فائق آید، بسیار دور شود. باید متذکر شد که امکان از دست دادن حکومت اسلام وجود دارد اما از دست دادن حرکت اسلامی غیرممکن است. زیرا مهم نیست که شکست و انحراف تا چه حد باشد، بلکه همیشه باید مسلمانانی وجود داشته باشند که برای حفظ حکومت اسلامی بجنگند. تاریخ دست نخورده اسلام برحسب انحراف پیشرفت کننده مسلمانان از حکومت اسلامی اصلی مدینه تاکنون که خود را جزئی از حکومت های ملی یافته ایم، قابل نوشتن است. این حکومت های ملی هیچگونه شباهتی با حکومت اسلامی ندارند. زمامداران این حکومت های ملی، مسلمانانی هستند که از نظر ظاهری به ما شباهت دارند، اما از ما نیستند. آنها در یک برهه تاریخی ظاهر شدند، زمانی که ما تحت تسلط یک تمدن بسیار خصومت آمیز بودیم.

حرکت اسلامی را شاید بتوان به عنوان جنگ مسلمانان برای برقراری، حفظ، گسترش، دفاع، توسعه و یا برقراری مجدد حکومت اسلامی به عنوان وسیله ای جهت سفارش کردن به خوبی ها و نهی از بدیها (قرآن کریم) برای سعادت و خوشبختی تمام بشر، بیان کرد.

در نهضت اسلامی سه شریک و همراه فعال وجود دارند - نخست: خود خداوند سبحانه و تعالی است، دومین حضرت پیامبر اکرم (ص) و سومین تمام مسلمانان... خداوند با حضور دائم خود در ضمیر افراد مسلمان شرکت فعال برای الزام و تعهد قوی تمام مسلمانان را موجب می شود. در موارد خطر جدی برای جنبش اسلامی خود به طور فعال و مستقیم دخالت می کند. او این امر را در سوره «الفیل» در قرآن کریم به ما یادآوری می کند. او حادثه را ذکر می کند هنگامی که در سال تولد پیامبر خود یک ارتش که شامل فیلهایی می شد که با هدف مشخص خراب کردن

کعبه به مکه رسیدند، خداوند برای عقب راندن ارتش مداخله کرد. هنگامی که رئیس جمهور شکست خورده امریکا در آوریل ۱۹۸۰ برنامه تلویزیونی سراسری اجرا کرد تا شکست مفتضحانه هیئتی را که برای رهائی گروگانهای امریکائی فرستاده بود، اعلام کند، اهل ایمان در سراسر دنیا این تحقیر یک ابرقدرت را به عنوان دخالت مستقیم خداوند در جهت حمایت از حکومت اسلامی نوپا در ایران، تفسیر کردند. هیچ چیز دیگری نمی تواند دلیل شکست بسیاری از هلیکوپترهای پرواز باشد - در کویر طبس - و اینکه فرمانده کنترل سیستم عصبی خود را از دست بدهد و بالاخره به زمین اصابت کند و از بین برود و از همانجا به جهنم واصل شود. ایالات متحده امریکا می تواند انسان را به ماه بفرستد و مجدداً او را برگرداند. تکنولوژی غرب می تواند خدمات «ترن» در فضا را معرفی کند. آنها می توانند ماشین ها و سلاح های مهلک را بسازند و تکمیل نمایند، اما هدفهای زیادی وجود دارد که آنها بدون اعتقاد و تعهد، نمی توانند به آنها دست یابند. قدرتی که نمی تواند در جهت کارهای خاصی به کار برده شود کاملاً بی استفاده است. اهداف جنبش اسلامی اساساً در جایی که مکرراً ثابت شده است که «ابرقدرت ها» کاملاً ضعیف هستند، واقع می شود. خداوند متعال، در قبال خطرات جدی که ممکن است در اذهان کاملاً «منطقی» تولید ترس کند، از حق مراقبت می کند. این امر به این معنا نیست که مسلمانان «غیرمنطقی» هستند. حقیقت این است که اعتقاد ما بخشی صحیحی از دلیل و برهان ماست. آگاهی از اینکه خداوند همراه فعال در جنبش اسلامی است. به جنبش اسلامی کیفیت و بعدی متافیزیکی می بخشد که هر دو یکی هستند. اما این بُعد متافیزیکی، در تعقیب برخی معنویات بدلی نیست. بلکه برای حل مشکلات واقعی و دستیابی به اهداف در جهان فیزیکی به کار برده می شود.

سنت پیامبر(ص) نیز یک ارزش ثابت و پایدار است. حرکت اسلامی باید اهداف تعقیب شده و دست یافته شده توسط حضرت پیامبر(ص) را تعقیب نماید. باید تنها از روشهایی که توسط پیامبر(ص) به کار گرفته می شد و یا از آنها دوری می شد، استفاده کند و روش های مورد استفاده امت مسلمان به طور فردی و یا جمعی، باید با معیارهای رفتار شخصی و جمعی و شرکت در جنبش اسلامی ای که توسط پیامبر(ص) و اصحابش به کار گرفته می شد، مطابقت کند. این ضمانتی در قبال خطا و شکست نیست و فقط اطمینان می دهد که خطا زودتر از موقع خود آشکار

می شود و اینکه شکست دلیل ناکامی نخواهد بود که ممکن است جنبش را وادار به رهاسازی اهداف خود کند. مشکلی وجود ندارد که ما امروزه با آن مواجه باشیم و در گذشته نبوده است. مسلماً شکل و میزان تغییر کرده است. به مثالهای روشن و واضح توجه کنید؛ قوم گرایی در شکل ملی گرایی جهانی شده است. برده داری به عنوان کارگر در کاپیتالیسم و سابقاً کمونیسم، قانونی شده است، فساد اخلاقی در فلسفه های «لیبرالیسم»، «بشردوستی»، «منطق گرایی»، «آزادی فردی»، «آموزشهای دنیوی»، «علم گرایی» و «دموکراسی» مورد احترام واقع شده است. اما از نظر کیفی مشکلات همانطور باقی هستند. بنابراین چنین ادامه می یابد که روش های پیامبر(ص) اگر امروزه توسط نهضت اسلامی دنبال شود، نتایج جالب یکسانی را به بار خواهد آورد همانطور که چهارده قرن پیش کسب شد. توالی طولانی از موفقیت های خصوصی و شکست های الزامی در تعقیب اهداف عمده وجود دارد. جنبش اسلامی معاصر باید به تغییر مدنی در این چهارچوب برسد.

دوره استعمار موقعیت تاریخی را برای اسلام و مسلمانان در یک راه اساسی تغییر داد. اگرچه تمدن مسلمانان، قبل از دوره استعمار در یک روند انحراف و سقوط پیشرفت کننده بود، هنوز هم ممکن بود که مبداء خود را به ریشه های اسلام برگرداند. مؤسسات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مسلمانان حتی در اشکال غیراصیل خود، سعی در پی بردن به هویت خود داشتند. در ایران حرکت اسلامی در قطع ریشه عقیم امپریالیسم، در جهت بسیج کردن توده های مسلمان و سرنگون کردن رژیم استعماری گذشته، اربابان امپریالیست و مؤسسات حکومت ملی، موفق شده است.

یکی بیماری فراگیر هم باید مورد توجه قرار گیرد: شرکت عمومی مؤمنین در نهضت های اسلامی ضعیف شده بود. ولی شکست ناپذیری نهضت اسلامی که زمانی به تعهد، اتحاد و بسیج حتی بخشی از امت دست یافت، در ایران به وضوح به نمایش گذاشته شده است. این نمایش مفهوم شکست ناپذیری نهضت اسلامی در شرایط جدید بسیار ضروری شده، زیرا بسیاری از مسلمانان چنین باور داشتند که روش های پیامبر(ص) علیه «ابرقدرت های» معاصر و «تکنولوژی» آنها مدتی طولانی موفق نخواهد بود. اما زمان ثابت کرد که آنها برای «حفظ خود» بسوی «ابرقدرت ها» حرکت نمی کنند! واقعیت موجود به عنوان اصلی ثابت و پایدار و جستجوی

راه حل های اسلامی در چهارچوب دموکراسی اجتماعی در حکومت های ملی، قابل مشاهده است. این امر نیاز را به مواجهه با جاهلیت جدید و شکست آن سوق داد. زمانی که «واقعیت» کابوس استعماری پس از آن به هر حال با اکراه مورد قبول کسانی که مدعی رهبری نهضت اسلامی هستند، قرار گرفت، تمام آنچه که برای آنها باقی ماند تشکیل احزاب سیاسی، به راه اندازی دسته جات رقابت در انتخابات، پیوستن به ائتلافها و مصالحه بود و در غیر اینصورت وادار کردن ژنرالها، سرهنگها و شاهان! به برقراری «اسلام» بود! بواسطه چنین شیوه هایی نظیر قانون شریعت در توده های مسلمان را برطرف می کند! سیاست های اسلامی تبدیل به مرزهای ملی قابل تشخیص و خالص شد. نقش جهانی نهضت اسلامی به میزان و مقیاس ملی کاهش یافت. آنچه که حتی برای آنها بسیار راحت و مناسب بود این است که هدف تشکیل حکومت اسلامی تنها در خواست نوشتن «قانون اساسی اسلامی» در حکومت ملی توسط شورای ملی است! این امر متأسفانه به صورت چهارچوبی شد در احزاب اسلامی دوره استعمار که به کار خود حتی تا به امروز ادامه دهند. آنها از آموختن از شکستهای تاریخی خود امتناع می کنند.

این قرارداد اصلی همانطور که انتظار می رفت منجر به ظهور «حرکت های اسلامی ملی» شده است. در این چهارچوب احزاب اسلامی به کسانی که نقششان تقسیم امت به نام دموکراسی است، می پیوندند. در واقع این روزها غیرعادی نیست اگر احزاب اسلامی «ملی» را بیابیم که به طور دوجانبه ای اهداف منحصر به فردی را دنبال می کنند. در پارامترهای «ملی»، حزب «اسلامی» همچنین یک فعالیت ممتاز شده است. از آن بدتر ورود نتایج وسیع و نامحدود فلسفه اجتماعی و تئوری سیاسی غرب به درون آن چیزی است که به عنوان «تئوری سیاسی اسلام» شناخته می شود! نکته ای که باید مشخص شود این است که سطح الزام و تعهد، اتحاد و بسیجی که مورد نیاز است در میان مرزهایی که هم اینک ما را تقسیم می کند، بدست نمی آید. دیدگاه جهانی اسلام هنوز نیرومند است و روح تعلق به یک امت جهانی در میان مسلمانان امروز به نیرومندی گذشته است. به طوریکه حتی حکومت های غیرمذهبی و استعماری بعد از آن دریافته اند که تعریف از ایده تعلق به امت ضروری است. آنها «مؤسسات اسلامی بین المللی» کنفرانس هایی از وزیران خارجه «اسلامی» و گاهی «کنفرانس های اسلامی» تشکیل داده اند. آنها «اتحاد اسلامی» را

ترویج می کنند! اما مراقبند که اتحادی را که به دنبال آن هستند در میان حکومت های ملی است و نه در میان مردم آنها. حقیقت این است که حکومت های ملی - رژیم های استعماری بعد از آن و حامیان ابرقدرت ها، نمی توانند امت را به عنوان یک تن واحد از تپش بیاندازند. این تنه ای است که نهضت اسلامی روح آن است. بنابراین نهضت اسلامی و امت، اتحاد غیرقابل تقسیمی را تشکیل می دهند. امت به عنوان یک تنها کامل ظاهراً توسط نیروهایی نظیر ناسیونالیسم و فرقه گرائی تقسیم شد، اما قدرت زمان به هر قسمت از بدن برمی گردد و موج شادی و قدرت در تمام امت جاری می شود. حرکت و تپشی که در زمان انقلاب اسلامی در میان امت وجود داشت، دلیلی برخلاف وجود سکون و فلج تحمیلی است، بدن توانائی را برای پاسخ دادن به نهضت اسلامی حفظ می کند. اما متأسفانه این امر نیز واقعیت دارد که معتقدان سطح پائین، متعصبان فرقه گرا، ناسیونالیسم و «احزاب اسلامی» ملی! که پشتوانه بانکی رژیم سعودی بودند! با یکدیگر همکاری می کردند تا برتری خود را مجدداً تحمیل نمایند. اما مثل همیشه باید با مسئله با دیدی عمیق و با توجه به روشهای حضرت پیامبر(ص)، برخورد نمود.

این امر نیازمند حضور جدی دیدگاه جهانی اسلام در تمام سطوح است. اگر در این روند نهضت اسلامی مجبور به از بین بردن معیارهای مطلوب رفتار فعلی مسلمانان باشد، پس چنین است. قطع کردن حاشیه ها و پذیرفتن هر موقعیتی را که در غیر اینصورت غیرقابل پذیرفتن است، حتی از زمان شروع یک راه چاره آسودگی است که اکنون باید رها شود. اهمیت ندارد که تا چه حد فوراً به سمت مغز و هسته نهضت اسلامی جذب می شوند. آنچه اهمیت دارد این است که نهضت اسلامی آلوده به جاهلیتی که امروز شایع و غالب است، نیست. نهضت اسلامی روح امت اسلامی است و هم اکنون باید جسم را احیاء کند. به تدریج امت به سلامت مطلوب خود باز خواهد گشت، خود پارازیتها و وصله های خارجی ای را که اکنون به او حمله می کنند، نابود می کند. آنوقت این نکته به وضوح فهمیده می شود، بسیار آسان است ببینیم که چرا به اصطلاح میان ترهای اقتصادی دموکراسی، سوسیالیسم، کاپیتالیسم، حکومت سلطنتی، «احزاب اسلامی» ملی و دیگران واقعاً وجود ندارد. آنها برای رفع بیماری، هیچ درمانی نمی توانند انجام دهند.

ما باید اکنون به طور مختصر نقش حکومت اسلامی را در نهضت اسلامی بررسی کنیم. به طور کاملاً واضح حکومت اسلامی هدفی است که نهضت اسلامی باید به آن برسد. زمانی که یک حکومت اسلامی تشکیل شد، قطعاً بخشی از نهضت اسلامی می شود. هنگامی که قسمت دیگر حکومت اسلامی نهضت اسلامی منطقه جغرافیائی دیگری از امت را به سوی حکومت اسلامی برگرداند، نهضت اسلامی نیز قوی تر خواهد بود. بدین ترتیب دو حکومت اسلامی در نهضت اسلامی جهانی وجود خواهد داشت و سپس سه، چهار، پنج، ... آنقدری که ما نمی دانیم، خواهد بود. اما تعداد حکومت های اسلامی مسلماً خیلی بیشتر از تعداد حکومت های ملی مسلمانان امروز خواهد بود. این حکومت های اسلامی نه تنها اهداف موافقی را دنبال خواهند کرد، بلکه اهداف یکسانی را نیز تعقیب خواهند نمود. نهضت اسلامی چهارچوبی است که در آن مؤسسات عملی را تشکیل خواهد داد که به تمام امت خدمت کنند. این مؤسسات شالوده ای را برای یگانگی حکومت های اسلامی تحت یک رهبری، امام، پایه ریزی خواهند کرد. اینها مراحل رشد و تکاملی هستند که ممکن است نسل های زیاد و حتی شاید قرنهایی را مشغول کند. انحراف، سقوط و تقسیم امت هزاران سال طول کشیده است و در یک مدت کوتاه جبران نخواهد شد. بیشتر حکومت های ملی مؤسسه تشکیل داده اند که هدف ابتدائی آنها فریب دادن مردم خود و دنیا به اسم اسلام است. اما ما باید مراقب شبکه وسیع فعالیت اسلامی غیررسمی سطح پائینی شویم که در جهان جریان دارد. حتی اگر برخی از آنها توسط مراکزی نظیر «رابطة العالم الاسلامی» حمایت مالی شوند. برخی از آنها اکنون توسط متملقین، کاریابان، شارلاتانها و یا ساده لوحان کنترل و اداره می شوند. این اجتماع و مؤسسات دانش آموزی به تدریج از فضای تحت تأثیر رژیم های استبدادی و عمال آنها خارج خواهند شد و ستونهای بسیار مفید نهضت اسلامی خواهند گردید. مغز و هسته سخت متملقین، کاریابان، شارلاتانها، اسلامی نماها، ناسیونالیستها و دموکراتها، باید از نزدیک موردنظر قرار گیرند، اما اکثریت زیادی از مسلمانان، پیر و جوان، فعالان حقیقی در نهضت اسلام هستند.

آنچه که در موقعیت فعلی جدید است این است که حکومت اسلامی در ایران یک حکومت کوچک است، اما قسمت مهم نهضت اسلامی است. ارتباط میان حکومت و نهضت باید به دقت گسترش یابد. برخی از دامهای آشکار برای اجتناب

به آسانی مشخص می‌شوند. مثلاً، ایران اسلامی، نباید «عربستان سعودی» نهضت شود، اما از شبکه وسیع جهانی «کارگران اسلامی»، «امامان»، «وعاظ حرفه‌ای»، «مساجد»، «اجتماعات»، «گروههای جوان» و دیگر مؤسسات باید حمایت نمود، و آنها را کنترل کرد. نهضت اسلامی جدا از حکومت اسلامی باید منابع خود در خارج از ایران را گسترش دهد. این احتیاط مقدماتی برای سلامتی و بی‌خطری هم حکومت اسلامی و هم نهضت اسلامی ضروری است. در واقع، در برخی از موارد این نهضت اسلامی است که در خارج باید به کمک حکومت اسلامی بیاید. بگذارید فراموش نکنیم که در حال حاضر فقط ۶۵ میلیون مسلمان از یک میلیارد نفر امت مسلمان در واقع در حکومت اسلامی زندگی می‌کنند. در همین حال این امر نیز حقیقت است که حکومت اسلامی منابع مجهزی را که به اسلام سپرده شده است، بسیار بیشتر از منابع بخش غیرحکومتی، ارائه می‌کند. این منابع باید نقش خود را در نهضت اسلامی بازی کنند. برخورد و تشریک مساعی نزدیکی باید میان حکومت و بخش‌های غیرحکومتی نهضت اسلامی، وجود داشته باشد. شاید هسته مؤسسات باید توسعه یابد تا به این روابط نظارت کند.

نهضت معاصر اسلامی هم در داخل و هم در خارج حکومت اسلامی تجربه کمی دارد. تجارب انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی در ایران باید با یکدیگر جمع شوند، و از طریق نهضت اسلامی کانالیزه شوند. قدرت فردی و تخصص مورد نیاز باید به طور داخلی تولید و افزون شود. نهضت اسلامی باید یک نهضت توده‌ای و جمعی باشد و یا شاید تماماً اسلامی نباشد. متأسفانه در بخشی از جهان، در نهضت اسلامی کسانی که نقش‌های «رهبری» را ایفا می‌کنند، از «رهبر» بودن اطلاعی ندارند. رهبری در نهضت اسلامی یک نقش طبقه نژادی، ثروت و یا قدرت نیست؛ شاید حتی نقش و عملکرد صلاحیت به تنهایی نیز نباشد. مردان در پی نقش‌های رهبری نیستند. نقش‌های رهبری، مردان را ظاهر می‌سازد. نهضت اسلامی معمولاً برای عرصه بسیار مهم ایفای نقش خود در میان معتقدان به دنبال تابع‌ترین فرد می‌گردد. در حکومت و نهضت اسلامی مردانی که نقش‌های رهبری را ایفاء می‌کنند هیئتی از تجّار، سران فنودال، کارگران و یا دانشمندان ندارند؛ آنها «قیام» خود را مدیون یک گروه نیستند که بعد تقاضای اجر و یا حمایت داشته باشند. اینها کارهای معمولی روزمره روند سیاسی در نظام‌های غربی است. حتی «احزاب

اسلامی» ملی مدرن نیز از چنین تکنیک‌هایی استفاده کرده اند. این «احزاب اسلامی» هیچ تلاشی برای تحریک واقعی دوباره جوانان و دانش آموزان مسلمان نکرده اند. چنین احزاب و نهضت‌هایی برای سود خود به «کاریابی» و «اشتغال به حرفه» بها داده اند. بسیاری از اعضاء ارشد چنین احزاب و نهضت‌های اسلامی امروزه در خدمت پادشاه عربستان سعودی و تملق و تابعیت از شیخ نشین‌های خلیج فارس سرگرم جمع‌آوری ثروت زیادی برای خود هستند. اما در طول تابستان گرم این مناطق، فرزندان شایسته اسلام را می‌توان دید که در زمان تعطیلی با رضایت کامل در اروپا و امریکای شمالی به اسلام خدمت می‌کنند. اسلام و نهضت اسلامی که به فعالیت تابستانی تقلیل یافته است باید در غیر از ارزش‌ها و هزینه‌های شخصی پی‌گیری و دنبال شود.

در این بحث کوشش شد تا برخی از مشکلاتی که رویاروی امت قرار دارد و چگونگی مواجهه با آنها را خلاصه کنیم. «نظم نوین جهانی» شعاری تبلیغاتی است و طوری برنامه‌ریزی شده تا ما باور کنیم که غرب شکست ناپذیر است! اما مسلمانان غیرمسلح ایران تحت رهبری امام خمینی (ره) پیروزی بزرگی را در سال ۱۹۷۹ کسب کردند. این سناریو می‌تواند تکرار شود، در واقع باید در همه جا تکرار شود. اسلام به تنهایی دارای تجربه‌ای تاریخی و دیدگاهی جهانی است که می‌تواند آزادی و استقلال را برای تمام مستضعفان جهان به ارمغان آورد.

۱۴

امت اسلامی
و
پی آمدهای مسئله «سلمان رشدی»

تذکار

در شرایطی که امپریالیسم جهانی، با استفاده از همه وسایل تبلیغاتی و دیگر اهرمهای جهنمی خود در یک تهاجم به اصطلاح فرهنگی بر ضد مقدسات و معتقدات مسلمانان با لجبازی احمقانه همچنان به «ترکتازی» مشغول است و با ترجمه و نشر کتاب «آیه های شیطانی»، با عواطف و احساسات یک میلیارد مسلمان جهان بازی می کند و بی تردید، در درازمدت، مسئولیت عواقب آن را هم باید پذیرا شود... در چنین شرایطی، مسلمانان آگاه و متعهد نیز، حتی علی رغم خواست و رغبت حاکمیت های ضداسلامی موجود در بلاد اسلامی، به مبارزه همه جانبه خود، با این تجاوز بیشرمانه و نابخردانه غرب و جهان کفر، به سرکردگی آمریکا و انگلیس، ادامه می دهند... علاوه بر نشر دهها کتاب و هزاران مقاله و تحلیل در افشای توطئه سلمان رشدی، از سوی مسلمانان مبارز سراسر جهان اسلام، سمینارهای متعددی نیز در نقاط مختلف جهان برگزار شده و شخصیت های اسلامی، دیدگاه های خود را در این زمینه بیان داشته اند.

در همین رابطه در «دانشگاه لندن» نیز در تاریخ اول آوریل ۱۹۸۹ میلادی سمیناری برگزار شد که گروهی از شخصیت های مسلمان مقیم «انگلستان» در آن نظریه های خود را اعلام کرده و عملکرد دولت انگلیس را در میدان دادن به عناصر ناپاکی چون رشدی محکوم و تقبیح کردند... سخنرانی «دکتر کلیم صدیقی مدیر انستیتوی اسلامی لندن»، در این سمینار، اخیراً به دست ما رسید که ترجمه آن، جهت آگاهی مردم مسلمان ایران منتشر می شود.

سیدهادی خسروشاهی
قم: حوزه علمیه ۶۸/۵/۱۴

امت اسلامی و پی آمدهای

مسئله

«سلمان رشدی» موضوع رشدی به عنوان موضوعی که سرانجام موجب رویارویی کامل و مستقیم تمدن غرب با تمدن اسلام گردید، در تاریخ ثبت خواهد شد. کمترین قضیه ای می توانست به روشنی این مسئله، که دو تمدن را از هم متمایز نمود، نقشی را ایفا کند. بنابراین ضروری است که ما برخی از موضوعات اساسی این درگیری را با تصویر روشنی در اذهان خود ترسیم نماییم. این موضوعات عبارتند از: زمینه جهانی ماجرا، موقعیت جامعه مسلمانان در انگلستان و اهدافی که باید دنبال شوند.

قبل از هر چیز، بگذارید اعتراف کنیم که «ارتداد» از نوع ارتداد «سلمان رشدی» پدیده ای نیست که ما با آن آشنا نباشیم. قدرت های استکباری غرب در طول سلطه سیاسی خود، بر جوامع مسلمانان به نفوذی دست یافتند که موجب ایجاد «طبقه تحصیل کرده» در بین ما گردید که ارتباط بسیاری از اعضای این طبقه با اسلام، در بهترین شرایط، بسیار کم رنگ و ضعیف بوده است.

به طور کلی «طبقه تحصیل کرده» که اکنون به «طبقه نخبگان» حاکم در همه کشورهای مسلمان نشین بدل شده اند، همواره در رابطه با اسلام خدماتی لفظی ارائه کرده اند، اما هیچ یک از این حکومت ها، حتی برای نمونه و یکبار هم، از اسلام یا منافع حیاتی آن به طور جدی دفاع ننموده اند. پس از گذشت یک نسل، در سایه باصطلاح «استقلال» این حکومت ها همچنان از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پیرو قدرت های غربی بوده و ترجیح می دهند که این چنین باشند. این طبقات حاکمه، به عنوان حاکم دوره پس از استعمار در کشورهای مسلمان نشین، مسئولیت عمده گسترش سریع فساد فرهنگی غرب در جوامع ما را به عهده دارند که عمدتاً بنام «پیشرفت!» انجام پذیرفته است ولی در واقع حتی یک کشور مسلمان نتوانسته تاکنون پیشرفت یا توسعه واقعی از خود نشان دهد. ولی «سلمان رشدی» های بسیاری در این کشورها زندگی می کنند و تنها فرق آنها در اینست که اغلب آنها تاکنون کتابی ننوشته اند! بنابراین می توانیم بگوئیم که ارتداد پنهان یا منفعل در بین نخبگان و طبقات حاکمه غرب زده در جوامع امروزی مسلمانان، موضوعی عادی است. با چنین پیش زمینه ای، باید بر موضوع اخیر اجتماع وزرای خارجه ۴۶ کشور مسلمان نشین، که خود را «حکومت های اسلامی» می نامند و در «ریاض» دور هم

جمع شدند و نتوانستند اقدامی عملی در خصوص قضیه رشدی به عمل آورند، نظری افکند. واقعیت این است که درست همان گونه که اسلام خاری در چشم زمامداران و طبقات حاکم غیرصالح است، به همان میزان، مانعی است بر سر راه تلاش قدرت های غرب، برای تسلط بلامنازع بر جهان!

قبل از اینکه توجه خود را بسوی موضوع اصلی، یعنی پیامدهای مسأله رشدی برای مسلمانان در انگلستان معطوف نمائیم، باید به بررسی زمینه جهانی ماجرا که از اهمیت خاصی برخوردار است پردازیم. شاید مهم ترین عاملی را که باید به خاطر بیاوریم همان خصومت دیرینه و عمیقی است که در درون تمدن غرب، نسبت به همه مذاهب، به ویژه اسلام، وجود دارد. البته تمدن غرب مختص اروپا و آمریکا نیست، بلکه شامل اکثریت کشورهای آسیائی، آفریقائی، و آمریکای لاتین که در آنها غرب زدگی سریع سیاست رسمی حکومت هاست نیز می گردد.

این تمدن سکولاریست، ادیان را به صورت فرهنگ های درجه دومی که سیادت انسان لائیک را به مبارزه نمی طلبند، تحمل می کنند. در واقع وجود «کلیساهای» تشریفاتی وابسته به حاکمیت ها، به جوامع غربی تصویری آرایش شده از کثرت گرائی، آزادمنشی و «آزادی» ادیان می بخشد. در جهان امروز تمامی مذاهب دیگر از جمله مسیحیت و یهودیت، جرأت به مبارزه طلبیدن سلطه بشر لائیک را ندارند. این اسلام و تنها اسلام است که تسلیم انسان سکولاریست و تمدن فاسد وی نشده است و در واقع در تمامی طول دوره سلطه امپریالیسم، جنبش های اسلامی در سراسر جهان اسلام سربرآورده و مبارزه کردند، ولی قدرت های استعماری در قبال آنها توانستند عوامل «مسلمان» خود را تربیت کنند که اکنون آنها بر کشورهای مسلمان حکومت می کنند و این امر باعث گردید که غرب در تحلیل نهائی به این نتیجه برسد که توانسته است «قدرت سیاسی اسلام» را برای همیشه متلاشی نماید و باور کند که اسلام دیگر هرگز نمی تواند به عنوان یک «نیروی سیاسی مبارز» در صحنه ظهور کند، بلکه با مرور زمان، اسلام نیز همانند مسیحیت مبدل به یک سری تشریفات مذهبی می شود و تنها به «تقوای خصوصی» گروهی مؤمن در سنین بالا، مربوط می گردد!...

در سطح آکادمیک و علمی، غرب عده ای «اسلام شناس» غیرمسلمان موسوم به «شرق شناس!» نیز به وجود آورده بود، که همواره به نظام اعتقادی اسلام حمله برده و به خیال خودشان، آن را با تحلیلهائی مبتنی بر «استدلال» و «علم» منهدم کرده بودند. اما با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۱۰ سال قبل، تمامی این تئوریها و ذهنیت های غرب، باطل و نابود شد. پیدایش مجدد یک «حکومت اسلامی» برای غرب غیرقابل تصور بود و به همین دلیل تبلیغات موزیانه علیه اسلام و حکومت اسلامی ایران آغاز گردید و در همین راستا تجاوز نظامی علیه ایران توسط «مجموعه دشمنان جهانی و منطقه ای اسلام» انجام گرفت.

من معتقدم که انتشار «آیات شیطانی»، تقریباً همزمان با پذیرفتن آتش بس در جنگی که به ایران تحمیل شده بود، یک امر اتفاقی و تصادفی نبوده است. غرب به روشنی درک کرد که کار شرق شناسان دانشمندا، ضربه لازم را به اسلام نزده و نیاز دارند که با توسل به وسایل ارتباط جمعی و مردمی همچون رمان، فیلم، ویدئو و دیگر تسلیحات مرگبار فرهنگ مبتدل «پاپ» به هسته اسلام حملهور شوند و با برآوردی که غرب داشت، جنگ موضع ایران را نرم تر کرده بود و اکنون آنها می توانستند روابطشان را با ایران از طریق تهاجم دیپلماتیک «عادی» ساخته و ایران را با مسئله بازسازی اقتصادی مشغول سازند و اسلام را از طریق تجاوز فرهنگی «پاپی» و تحت پوشش «سورریالیزم» منهدم کنند.

کتاب «آیات شیطانی» کتاب بسیار زشت و کثیفی است و بسیاری از ناظران آن را «غیرقابل مطالعه» می دانند، پس چگونه ممکن است چنین کتابی در این حد مورد تحسین ادبی قرار بگیرد و حتی یک جایزه بزرگ ادبی نیز به آن تعلق گیرد؟ خودتان می توانید نتیجه گیری کنید.

این چارچوب اندیشه در صحنه جهانی بود. اکنون بازمی گردم به صحنه انگلستان. من در سال ۱۹۵۴م به انگلستان آمدم و هنوز سالها به مهاجرت گسترده از شبه قاره هند - پاکستان به این کشور باقی بود. من شاهد بوده ام که تعداد مسلمانان در این کشور از حدود یک صد هزار نفری که غالباً دانشجوی، افراد اهل حرفه و چند خانواده که توسط اربابان استعماریشان ثروتمند شده بودند، به دو میلیون یا بیشتر که اکثراً از طبقه کارگر هستند، افزایش یافته است. نسل اول مسلمانان مهاجر، که تحصیلات زیاد و مهارت چندانی نداشتند، صاحب مسکن شده و فرزندانشان در

تحصیلات از آنها جلو افتاده اند. نسل دوم مسلمانان که در انگلستان دنیا آمده اند، اکنون زمینه کارگری والدین خود را پشت سر گذاشته و وارد مشاغل تخصصی می شوند. در بین ما، طبقه قدرتمندی از بازرگانان و صاحبان شرکتها و مؤسسات بوجود آمده است. مهم تر از همه اینکه مسلمانان در ۳۰ سال گذشته شبکه ای در حدود ۱۰۰۰ مسجد، در سراسر این کشور تأسیس نموده اند. برآورد من این است که این ۱۰۰۰ مسجد مبین یک سرمایه گذاری یک صد میلیون پوندی است (با قیمت‌های امروزه هر مسجد در میانگین یک سرمایه گذاری ۲۰۰ هزار پوندی است) این مبلغ کلان از دستمزدهای ناچیز اشتغال‌های بسیار کم درآمد نسل اول مسلمانان مهاجر بوجود آمده است. در طول این مدت همان طبقه کارگران مسلمان، هم مالیات، هم اجاره مسکن و هم اقساط وام‌های خود را پرداخته اند.

بنابراین اولین چیزی که باید گفت این است که ما اکنون اعضاء کاملاً بدون منت و دین جامعه انگلستان هستیم. ما انگلیسی هستیم و فرزندانمان هم از بدو تولد انگلیسی بوده اند. ما بهای همه چیز را با عرق پیشانی و خون خود پرداخته و می پردازیم. کسی به ما التفات و مرحمتی نکرده و ما هم از کسی چنین التفات و مرحمتی درخواست نکرده ایم! و به هیچ کس مدیون نیستیم.

اما بگذارید این را هم اضافه کنم که ملیت انگلیسی ما، به این معنی نیست که ما حتی از بخش بسیار کوچکی از اصول اسلام دست کشیده ایم! هرگز! بلکه ما هم اکنون همانقدر متعلق به جامعه جهانی اسلام - یعنی امت - هستیم که در هر زمان دیگری بوده ایم. وقتیکه از اسلام به عنوان روش کاملی در زندگی صحبت می کنیم، این موضوع شامل زندگی در یک کشور و محیط غیرمسلمان نیز می شود. موقعیت ما به عنوان «اتباع انگلستان»! بمعنای کوتاه آمدن در قبال مسئولیتهای جهانیان به عنوان جزئی از امت اسلام نبوده و نمی تواند باشد. دولت انگلستان باید این را درک کند که مسلمانان این کشور با هر چیزی که در اختیار دارند و با تمام نیرو از اسلام و عزت اسلامی در اینجا و در سراسر جهان، دفاع خواهند کرد. ما در پیشبرد اهداف مذهبی و فرهنگی و تمدن اسلام در جهان شرکت خواهیم نمود، همان گونه که انتظار داریم دولت انگلستان و جوامع مسیحیان و یهودیان انگلیسی در پیشبرد اهداف مذهب، تمدن و فرهنگ خود در جهان فعال باشند. «تبعه انگلیس» بودن به هیچوجه موجب مصالحه در وظایفمان به عنوان بندگان الله و پیروان پیامبران

از جمله حضرت مسیح و حضرت موسی - سلام خداوند بر آنها باد - نخواهد گردید.

*

اکنون به انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی در ایران بازمی‌گردم. نظرات مرا همه بخوبی می‌دانند، اما به منظور تکمیل آن برای هدف گردهمائی امروز، توضیحی کوتاه ارائه می‌نمایم. انقلاب اسلامی، به نحوی زیربنائی، به سلطه سیاسی و اقتصادی غرب در ایران پایان بخشیده و حکومتی اسلامی را بنیان گذارده است. این آزادی و استقلال سیاسی و اقتصادی، انقلابی فرهنگی به دنبال خود داشته که جامعه ایران را از فرهنگ فاسد و برهنگی غرب به یک فرهنگ آشکارا متقی و مبتنی بر تواضع و تقوی متحول نموده است. این تحول با فرهنگ فراگیر فساد و برهنگی در تمامی بخش‌های جهان اسلام، از جمله عربستان سعودی، مصر و ترکیه، در تعارض شدید قرار دارد. انقلاب اسلامی نمایانگر هدفی جدید است که هر جامعه مسلمان، باید به دنبال آن باشد تا به آزادی، استقلال، پالایش فرهنگی و تقوای جمعی واقعی دست یابد. مهم‌ترین جنبه آن این است که انقلاب اسلامی مبین تقارب افکار سیاسی تمامی مسلمانان نیز هست. اکنون دیگر اختلافی در مذاهب مختلف اسلام در اموری چون حکومت، سیاست، رهبری و تبعیت از آن وجود ندارد. بالاتر از همه این‌که، همان‌گونه که جریان سلمان رشدی و «آیات شیطانی» نشان داد، رهبری ایران مسئولیتهای جهانی خود را در خدمت به اسلام دریافته است. آنچه که شاید از همه اینها مهم‌تر باشد واکنش غرب در قبال فتوای امام خمینی در مورد سلمان رشدی است. ما که در انگلستان هستیم واکنش غرب را از دید کسی که در خارج از گود ایستاده است، می‌دیدیم. «جفری هاو» وزیر امور خارجه انگلستان، بلافاصله «اسلام» را به عنوان چیزی خارج از حصار «تمدن» تقبیح نمود! و به اقدامات باصطلاح دیپلماتیک علیه ایران دست زد. اما آن هم کافی نبود! انگلستان تا آنجا پیش رفت که یک «جنجال جهانی» بین دنیای غرب و کل جهان اسلام بوجود آورد. «جفری هاو» از لندن به «بروکسل» رفت و حکومت‌های اروپائی را بسیج نمود و بعد «بوش» رئیس‌جمهور آمریکا به انگلستان تأسی جست و سرآخر «ژاپن» نیز به این رویارویی جهانی علیه اسلام پیوست! ولی در حالیکه «کفر» نیروهای جهانی خود را علیه اسلام بسیج می‌کرد، توده‌های مسلمان هم در سراسر جهان به

تعداد میلیونی روزافزون در پشتیبانی از حکم اعدام صادره از سوی امام خمینی برای سلمان رشدی، برخاستند. پرشکوه‌ترین و بزرگ‌ترین تظاهرات در این مورد در کشورهای همچون: فیلیپین، تایلند، هند و سریلانکا برپا شد. بعلاوه تظاهرات دیگری در مالزی، بنگلادش، پاکستان، اندونزی و ترکیه انجام گرفت. تظاهرات بزرگی در شهرهای اروپائی و شمال آمریکا نیز برگزار گردید. همه جا توده‌های مسلمان و علمای اسلامی، فتوای امام برای رشدی را مورد تأیید قرار دادند. با اینکه حکام کشورهای مسلمان نشین عموماً سکوت کردند، اما توده‌های مسلمان در همه جا تشخیص دادند که امام خمینی رهبریت آنها را درخصوص موضوعی مهم در دفاع از اسلام، چه حالا و چه در آینده، به عهده دارند.

مهمترین و شگفت‌آورترین جنبه موضوع رشدی همان وحدت نظر جهانی بود که دنیای اسلام در یک موضوع و تحت هدایت‌های یک رهبر به آن نائل آمد. البته وحدت «کفر» علیه اسلام نیز به همان میزان درخور توجه است. جهان کفر تاکنون کینه و دشمنی خود را علیه اسلام این چنین آشکار نشان نداده بود... و دلیلش این است که از بین همه ادیان بزرگ جهان، تنها اسلام هنوز سیادت، تمدن و فرهنگ «انسان لائیک» را به مبارزه می‌طلبد. از نظر ما، فرهنگ و تمدن غرب به عنوان نسخه «جاهلیت جدید»، از جاهلیتی که تا قبل از اسلام بر عربستان سلطه داشت، بدتر است. به معنای دقیق کلمه می‌توان گفت شرایط تاریخی که امروزه ما با آن روبرو هستیم، با شرایطی که ۱۴۰۰ سال پیش پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان نخستین در شبه جزیره عرب با آن روبرو بودند، تفاوت چندانی ندارد. در آن زمان جنگ بین اسلام و جاهلیت محدود به «حجاز» بود، اکنون صحنه جنگ تمامی جهان است.

البته ماجرای رشدی برخی از ضعفهای مسلمانان انگلستان را به معرض نمایش گذاشته است. در سالهایی که مسلمانان مهاجر در حجمی انبوه به این کشور وارد می‌گردیدند، آنها مشغول خرید منازل و ساختن مساجد محلی خود می‌شدند. و بدین ترتیب اعضاء مسلمانان در سراسر کشور پخش شده و تنها در چند نقطه تعداد قابل توجهی باهم مجتمع می‌باشند. طبعاً نسل اول مهاجران روابطی نزدیک با کشورهای اصلی خود و با نمایندگان دیپلماتیک آن کشورها در لندن داشتند. در سالهای دهه ۱۹۴۰ که تعداد سفرای مسلمان در لندن تنها به هشت نفر می‌رسید، دولت انگلیس به مسلمانان محلی را اهداء کرد به نام «لوژریجنت» که در جنب

«ریجنت پارک» و در خیابان پارک قرار دارد... تا از آنجا به عنوان مسجد و «مرکز فرهنگی» استفاده نمایند. اکنون در همین مکان، با گشاده دستی آل سعود، به اصطلاح «مسجد مرکزی لندن» که موسوم به «مرکز فرهنگی اسلامی» نیز هست، ساخته شده است. رئیس کنونی^(۱) این مرکز دکتر «مقرم الغمیدی» یک دیپلمات سعودی می باشد که در لیست راهنمای دیپلماتهای لندن از او با عنوان «وابسته فرهنگی!» نام برده شده است... به مرور تعداد سفرای مسلمان در انگلیس به بیش از ۴۰ نفر افزایش یافته که همگی عضو هیأت «امنا» مسجد مرکزی لندن می باشند. در حالی که اغلب سفرای مسلمان مقیم لندن وقت خود را در آمیزش با «محافل سطح بالای لندن» یا در شرط گذاری بر مسابقات اسبهای محبوبشان! در میادین اسب دوانی انگلستان می گذرانند، بخشی از مأمورین آل سعود برای تأسیس شبکه ای از مؤسسات «اسلامی»! تحت کنترل خود، در انگلستان پول فراوانی خرج می کنند. «خانواده سلطنتی» سعودی تا قبل از انتخابشان از سوی انگلستان برای جنگ با خلافت عثمانی در آن منطقه، عده ای راهزن مسلح مقیم «نجد» بودند. در سال ۱۹۲۴ انگلیسیها به «عبدالعزیز ابن سعود» کمک کردند تا بر «حجاز» مسلط شود. ابن سعود همواره درک می کرد که اگر قرار باشد پادشاهیش دوام بیاورد، لازمه اش این است که او و خانواده اش «چهره ای اسلامی»! از خود را به «امت اسلامی» نشان دهند. سعودی ها در انجام این کار از خود مهارتی نشان داده اند ولی در عین حال به عنوان عامل اصلی «کفر» - بهویژه انگلیس و آمریکا - در سیاست های منطقه و جهانی عمل کرده اند.

طی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، سعودی ها با استفاده از ثروت نفتی سرشار خود توانستند احزاب نیرومند «اسلامی» زمان ما را تحت کنترل خود درآورند، و کوشیده اند تا هرکسی در جهان که «برای اسلام کار می کرد» مستقیم یا غیرمستقیم به پول سعودی وابسته شود. نفوذ «عوامل» سعودی بر مهاجران مسلمانی که از

*. تا ۲۰ سال پیش ریاست این مرکز فرهنگی به عهده «اجا» یک شیعه مؤمن و پرهیزکار پاکستانی بود... من خود در ایام محرم، شاهد بودم که او در «اندرگراند» از منزل خود تا محل کارش - مرکز فرهنگی - مشغول خواندن زیارت عاشورا و اذکار آن بود... او بسیار علاقمند بود که حوزه علمیه قم به فکر اعزام عالمی شیعی، از قم برای اداره آن مرکز باشد... اما متأسفانه آرزوی او برآورده نشد و پس از فوت ناگهانش آل سعود آنجا را در اختیار گرفت... (خسروشاهی)

پاکستان، هند و بنگلادش به انگلستان وارد می شدند، چشم گیر بود و اهرمهای اصلی نفوذ این «جماعت ها» به رهبری سعودی در انگلستان بر همگان روشن است... در برخی از مناطق سعودی ها صرفاً با پرداخت حقوق ماهانه «امام جماعت»، توانسته اند مساجدی را که با پول عموم مسلمانان ساخته شده بود، تحت کنترل خود درآورند. غالب «علما»ئی که از شبه قاره آمدند تا «امام» مساجد در انگلستان شوند، ویزای موقت کار داشته و تحت کنترل «هیأت امناء» قرار گرفتند. نه این «علما» که از بازگشت به شبه قاره در هراس بودند و نه «هیأت امناء» قادر به اعمال رهبری مؤثر درخصوص موضوعات عمده نبودند و به همین دلیل خود را به اداره مساجد و مدارس مذهبی آخر هفته مشغول می کردند. بنابراین در حالی که هم اکنون جمعیت مسلمانان در انگلستان به حدود ۲ میلیون نفر و تعداد مساجد به حدود یکهزار باب افزایش یافته، جامعه مسلمانان از هیچ گونه مؤسسه ای که سراسر کشور را تحت پوشش قرار دهد، برخوردار نیست. تلاشهایی که برای ایجاد «فدراسیونها» و «انجمنها» و شوراهای محلی و شوراهای مساجد انجام گرفته نوعاً موجب رخنه عوامل نفوذی بعضی دولتها به داخل آنها گردیده است و ایران اسلامی هرگز وارد این میدان نشده است.

حال با زمینه ای که شرح آن گذشت باید به ماجرای کنونی رشدی در انگلستان نگاه کنیم! گروه فشار سعودی، مجبور شد که با تمرکز در مرکز فرهنگی اسلامی با ایجاد کمیته ای به نام «کمیته اقدام در امور اسلامی انگلستان» رهبری را بدست بگیرد، ریاست این کمیته را دیپلمات سعودی دکتر مقرم الغمیدی که رئیس آن مرکز فرهنگی هم هست، به عهده داشت. غالب اعضاء این «کمیته اقدام» از میان سعودی های درجه یک مقیم لندن یا دوستان و سمپتهای آنها انتخاب شده بودند. نقش های نسبتاً کوچکتری هم توسط «مسلم کالج» که یک مؤسسه لیبائی بوده و «زکی بدایوی» اداره آن را به عهده دارد و «سازمان اتحادیه مسلمانان» که توسط دکتر عزیز پاشا اداره می شود، ایفا گردید. دو «شورای شریعت اسلامی» رقیب که توسط لیبی و سعودی اداره شده و هریک ادعا می کنند که اختیار نهائی تعیین فتوا و قوانین اسلامی! با آنها است، نیز وجود دارند. مجمع دیگری که عنوان پرطمطراق «شورای دفاع اسلامی» را یدک می کشد، تحت نظر مولانا عتیق الرحمان سمبهالی - نویسنده کتابی برضد انقلاب اسلامی و امام خمینی - کار می کند. البته پدر این شخص هم

زشت ترین کتاب ضدشیعی زمان معاصر را که یک نویسنده به ظاهر مسلمان می توانست بنویسد، منتشر کرده است... ولی باید گفت که مهم ترین نقش را در این ماجرا، شورای مساجد «برادفورد» انگلیس به عهده داشت.

از اکتبر ۱۹۸۸ تا ژانویه ۱۹۸۹، «کمیته اقدام» که تحت رهبری یک دیپلمات از بدترین رژیم های «میانہ رو» طرفدار غرب کار می کند، به الگوی «بی اقدامی» تبدیل شد و خشم محدود مسلمانان را تحت کنترل خود داشت. در اکتبر ۱۹۸۸ «مسلم کالج» تحت رهبری «زکی بداوی» (که گفته است به سلمان رشدی در منزل خودش پناه خواهد داد) از طریق «شورای مساجد و ائمه» متعلق به خود، نامه ای را انتشار داد.

در طول این دوره، فروش آیات شیطانی به مرور از پله لیست پرفروش ترین کتابها بالا می رفت. جنجال بر سر آن و همچنین یک جایزه عمده ادبی که به آن تعلق گرفت، موجب گردید که موفقیت تجاری کتاب شتاب بسیار پیدا کند، در واقع این نوع اعتراض نرم و آرام به نفع نویسنده و ناشر آن بود و تبلیغی تدریجی برای فروش آن!...

سلمان رشدی از ماجرا به شدت لذت می برد و از یک استودیو تلویزیون به استودیوی دیگر می رفت!، از یک میهمانی به میهمانی دیگر. و این در حالی بود که حساب بانکی او و منافع ناشرش به ورای آنچه که در خواب هم نمی دیدند، رسید. در طول این دوره واقعی - رویائی که ناشی از شهرت و پول بود، موقعیت رشدی، از سوی دادستان انگلستان (که به معترضین گفته بود «هیچ جرم خلاف قانون» صورت نپذیرفته) استحکام بیشتری یافت. اما در پاسخ به آنها گفته شد: «خفه شوید!» «لرد مک کی» دادستان کل انگلستان دستور لازم برای حفظ «نظم و قانون!» را به وزارت کشور داد. در اینحال اولین نشانه خشم مسلمانان روز یازده دسامبر در «برادفورد» دیده شد که طی تظاهراتی با شرکت صدها مسلمان به نمایش گذاشته شد. یکماه بعد در تاریخ ۱۴ ژانویه طی یک تظاهرات ۲ هزار نفری یک نسخه از کتاب در مقابل ساختمان شهرداری برادفورد به آتش کشیده شد. دیگر همه مردم انگلستان در مورد «آیات شیطانی» اطلاع پیدا کرده بودند و «شورای دفاع اسلامی» یک راهپیمائی را در تاریخ ۲۸ ژانویه از هایدپارک لندن تا خیابان «کینزینگتون» که دفتر ناشر کتاب در آن قرار دارد، ترتیب داد. در طول دو ماه ژانویه و فوریه، سردبیران روزنامه ها با

نوشتن مقالاتی که به مسلمانان انگلیس درس «تحمل و شکیبائی در یک جامعه لائیک»! را می دادند، لذت می بردند و درمقابل، بردباری مسلمانان کمتر شد و خشم آنان به سطحی رسید که بعضی از کتابفروشیهای لندن، کتاب را به طور پنهانی می فروختند و نسخ آن را از ویتترین ها برچیدند!...

*

در اینجا باید به نکته ای اشاره کرده و بگوئیم: اگر الغمیدی، دیپلمات سعودی، بموقع مبارزه ای مؤثر در بسیج افکار عمومی مسلمانان انگلستان علیه کتاب سلمان رشدی را رهبری می کرد، دولت انگلیس او را «عنصر نامطلوب» خوانده و اخراج می کرد. این واقعیت که الغمیدی هنوز در لندن است، ثابت می کند که او و «کمیته اقدام در امور اسلامی!» که او رئیس آن است چیزی جز جبهه سعودی نیست و آنها به عنوان به اصطلاح «رهبران» اسلام در انگلستان از سوی دولت انگلیس پذیرفته شده اند. پس اگر قرار است مبارزه علیه سلمان رشدی و آیات شیطانی موفقیتی بدست آورد، این وضع باید تغییر نماید.

... اولین حرکت جدی که در خارج از انگلستان انجام گرفت، تحریم این کتاب در هند - در تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۸۹ - بود. به دنبال این اقدام، تحریم های تقریباً تشریفاتی آن از سوی پاکستان، عربستان، سومالی و برخی دیگر کشورها، اعلام گردید. حتی «آفریقای جنوبی» از ترس ایجاد دردسر جدید از سوی اقلیت مسلمان، این کتاب را در ماه نوامبر تحریم نموده و ورود «سلمان رشدی» به آن کشور را ممنوع کرد. اما اولین حادثه واقعاً عمده ای که در خارج از انگلستان رخ داد، در ۱۲ فوریه بود که طی آن پلیس پاکستان ۶ نفر از تظاهرکنندگان مسلمان علیه نشر این کتاب را در «اسلام آباد» بضررب گلوله کشت... روز بعد یک تظاهرکننده مسلمان دیگر در شهر «سرینگر» ایالت کشمیر اشغالی (در هند) کشته شد. در تاریخ ۱۴ فوریه ۱۹۸۹ امام خمینی به این نتیجه رسیدند که دیگر کفایت و فتوای معروف خود را صادر نمودند. متن فتوای امام چنین بود:

«به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن تنظیم و چاپ شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و

هرکس در این راه کشته شود، شهید است انشاءالله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد».

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
روح الله الموسوی الخمینی

این کلمات امام، جهان را به صورتی لرزانند که در هیچ زمانی در تاریخ، توسط اعلامیه هیچ رهبر دیگری اینگونه نلرزیده بود. هیچ بیانیه جنگ یا صلحی در بین کشورهای کوچک یا بزرگ جهان تأثیر این فتوای امام را در هیچ کجای جهان نداشته - که همچنان ادامه دارد - و بی تردید برای مدت زمان قابل توجهی در آینده ادامه خواهد داشت. تأثیر این کلمات ناشی از کیفیت ذاتی یا معانی آنها نیست. حتی اگر این امکان وجود داشت که رشدی و همدستانش کشته شوند، تردید وجود داشت که غرب چنین جنجالی و غوغائی راه اندازد. اگر این حکم اعدام دقیقاً با همین واژه ها توسط یک مفتی یا فقیه از، مثلاً، مصر یا عربستان سعودی یا توسط خود شاه عربستان سعودی صادر می گردید! آنقدر ارزش نداشت که حتی در رسانه های جمعی غرب ذکری از آن بمیان آید.

بگذارید یک نمونه را مطرح کنم! در ۱۴ اوت ۱۹۸۰ «فهد» شاه فعلی سعودی، که در آن موقع ولیعهد بود، از قرارداد صلح «کمپ دیوید» که بین مصر و اسرائیل امضاء شد، به عنوان «فاجعه» نام برده و اضافه نمود: «آیا جز این است که تنها پاسخ به این (صلح نامه) از سوی اعراب و مسلمانان اعلان یک جهاد مقدس، طولانی و سرسختانه علیه استکبار دینی و نژادپرستانه صهیونیسم است؟ آیا بعد از این جهان ما را ملامت خواهد نمود اگر قضیه را بدست خود گرفته و از بیت المقدس و اماکن مقدس آن در قبال تجاوز مذهبی، نظامی و صهیونیستی دفاع نمائیم؟».

این کلمات فهد که تهدید به «جهادی مقدس، طولانی و سرسختانه؟» علیه مولود غرب یعنی اسرائیل بود، می بایستی از فتوای حکم قتل امام خمینی برای عده ای انگشت شمار موجب غوغا و خشم به مراتب وسیع تری می گردید! آیا کسی به یاد می آورد که این کلمات فهد موجب موجی حتی بسیار ناچیز در جایی شده باشد؟... البته اگر فهد تهدید کرده بود که دست از زشت کاریها، شراب خواریها و زن بارگی های «طولانی و سرسختانه» اش در اروپا برخواهد داشت، شاید حرف او را جدی تر می گرفتند! غرب می دانست و مسلمانان جهان می دانستند که

هیچ گونه «جهاد مقدسی» «از سوی حکام سعودی» یعنی فاسدترین حکامی که در طول تاریخ بر یک کشور مسلمان حکومت کرده اند، انجام نخواهد پذیرفت. چون آل سعود مطیع ترین و احمق ترین نوکرانی هستند که غرب توانسته در نقطه ای از دنیا به حکومت برساند.

پس اهمیت اقدام امام خمینی در چیست؟ او که جهادی علیه غرب اعلام نکرد؟ و تنها طبق شرع مقدس اسلام، حکم شرعی در مورد یک مرتد را صادر نمود همین حکم نیز خیلی نوظهور نیست، چرا که سعودی ها تمام وقت مشغول گردن زدن و دست بردن مردم، بنام همین شرع مقدس اسلام هستند و هرگز اعتراضی از غرب بلند نمی شود؟!

پاسخ به سؤال فوق آسان است: امام خمینی یک مفتی یا فقیه معمولی نیست، او رهبر یک حکومت اسلامی است که پس از یک انقلاب اسلامی و طرد حاکم وابسته به غرب، بوجود آمد. تمامی تلاشهای مستقیم و غیرمستقیم غرب برای انهدام ایران اسلامی، چه از نوع نظامی، براندازی، خرابکاری و چه از نوع تحریمهای دیپلماتیک و اقتصادی، با شکست روبرو شده اند. ایران در طی جنگ هشت ساله ای که توسط نماینده غرب: «صدام حسین» بر آن تحمیل شده بود، شکست ناپذیر ماند. ایران جامعه خود را از نفوذ فساد غربی و اضمحلال اخلاقی نجات داده و آن را به جامعه ای اسلامی و باتقوا تبدیل نموده است. علاوه بر همه اینها ایران برای همه مسلمانان جهان الگویی شده است که راه رهائی از ظلمی که توسط حکام دست نشانده غرب در کشورهایشان بر آنها می رود به همه نشان می دهد. همچنین امام خمینی رهبر میلیون ها مسلمان در سراسر جهان است. اقتدار روحی و اخلاقی امام و حکومت اسلامی در ورای همه مرزهای ملی، فرقه ای و فرهنگی است. از این هم فراتر، امروزه امام خمینی در رویارویی جهان اسلام با تمدن لائیک که از غرب نشأت گرفته، پرچمدار قدرت سیاسی اسلام است. شخص امام خمینی تجلی منحصراً به فرد مبارزه طلبی اسلام در قبال استیلا سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب است. غرب امیدوار بود که بتواند از طریق عناصری همچون «سلمان رشدی» و آثار «ادبی و هنری!» همچون آیات شیطانی، اسلام را منهدم نموده یا به آن صدمه زند، البته غرب رشدی های بالفعل یا بالقوه بسیار دیگری نیز در همه جا دارد - فتوای امام تنها در اعلام حکم اعدام پایان نیافت، بلکه دلیل امام را نیز مطرح نمود:

«... تا بعد از این کسی جرأت اهانت به مقدسات مسلمین را به خود راه ندهد.»
این ارزش بازدارندگی فتوا بود که غرب را به سوی خشمی دیوانهوار و احمقانه، سوق داد!

بعضی از نظریه پردازان این بحث تنگ نظرانه حقوقی را پیش کشیده اند که فتوای امام را تنها می توان در داخل یک حکومت اسلامی اجرا نمود و تا زمانی که رشدی در خارج از «دارالاسلام» زندگی می کند، او در امان است. البته من صلاحیت این را ندارم که از لحاظ فقهی در مورد ماجرا نظر دهم، اما در مصاحبه ای که با برنامه «امروز» کانال ۴ رادیو بی بی سی در صبح روز شنبه ۱۸ فوریه ۱۹۸۹ انجام گرفت، من به صورت کلی گفتم که شاید مسلمانان تابع دولت انگلستان قوانین انگلیس را زیرپا نگذارند، ولی چون امام یک مجتهد هست، ممکن است از نظر ایشان، رویارویی کنونی بین اسلام و کفر از چنان اهمیت حیاتی برخوردار باشد که معظم له مرزهای سیاسی و ملی را موضوعی نامربوط بدانند. شاید ایشان هر فرد مسلمان را، در هر کجا که زندگی کند، جزئی از دارالاسلام بدانند. شاید امام خمینی این نظر را داشته باشند که اسلام با چنان خطری مواجه است که تمامی بخش های امت باید، بدون توجه به خویشتن داری، مشارکتی فعال در این امر داشته باشند.

تأثیر فوری فتوای امام بر مسلمانان انگلیس را می توان با واکنش دولت انگلیس و رسانه های گروهی آن سنجید. واکنش انگلستان محدود به حفظ منافع تجاری و ملی اش نبود، بلکه دولت، تمامی اهل نظر، مجلس، رسانه ها و محافل ادبی انگلستان به اتفاق آراء به کل اسلام و همه مسلمانان حمله ور شدند. انگلستان علیه آنچه که «بنیادگرائی اسلامی» خواند، اعلام جنگ داد. این نبرد یک جنگ یک به یک با ایران نبود، دولت انگلستان تمامی جهان غرب، از جمله بازار مشترک اروپا را علیه اسلام بسیج نمود. مسلمانان انگلستان، که غالباً نه «بنیادگرا» هستند و نه از لحاظ سیاسی کاملاً آگاه یا فعال، تنها کافی بود که به صفحه تلویزیون خود نگاه کنند تا درک کنند که چه مبارزه موزیانه، و نفرت انگیزی علیه آنها و علیه اسلام آغاز شده است، ولی امام خمینی بلادرنگ مبدل به یک قهرمان شد. ائمه مساجد هزارگانه انگلستان که توانسته بودند طی ده سال گذشته پیروان خود را عملاً جدای از پیام انقلابی ایران نگه دارند، ناگهان فعال شدند و مجامعی را برای دفاع از حیثیت رسول اکرم (ص) ایجاد نمودند. همین مجامع بودند که در عرض شش هفته گذشته

تظاهرات و راهپیمایی‌های گسترده‌ای را در تمامی شهرها و شهرکهای عمده انگلستان سازماندهی کردند. نسل مسلمان متولد شده در انگلستان برای اولین بار چهره نژادپرستانه واقعی انگلیس را دیدند. «داگلاس هرد» وزیر کشور، و «کنت بیکر» وزیر آموزش و پرورش انگلیس در صحبت‌هایشان از کلماتی استفاده کرده‌اند که یادآور عهد برده داری قرن ۱۸ میلادی است. اعضاء آن به اصطلاح «کمیته اقدام» که تحت رهبری یک دیپلمات سعودی کار می‌کند، به وزارت کشور احضار شده و در آنجا یکی از معاونین وزیر به آنها گفت که مراقب رفتار خود بوده و خفه شوند! آنها هم اطاعت کردند. علیرغم تظاهرات بی سابقه در تمامی انگلستان، دولت این کشور روشن نموده است که خیال ندارد کاری در این موضوع انجام دهد. آنها به طور رسمی و علنی - و البته بیشرمانه - از سلمان رشدی و حق توهین به اسلام از سوی او حمایت نموده و اعلام نموده‌اند که هر کاری که مسلمانان بکنند و هرچه که بگویند، بازهم آیات شیطانی همچنان چاپ و منتشر خواهد شد.

پیام دولت، سیاستمداران، رسانه‌ها، افکار عمومی و محافل ادبی انگلیس به مسلمانان انگلستان ساده، روشن و به اتفاق آراء چنین است: «شما می‌توانید تظاهرات کنید، فریاد بزنید، اعتراض کنید. اما حق ندارید قانون ما را زیر پا بگذارید. قانون از سلمان رشدی و ناشران وی حمایت خواهد کرد و هیچ‌گونه توجهی به عواطف مسلمانان و صدمه به اسلام نخواهد شد!»!

تصور آنها این است که ما پس از چند هفته یا چند ماه راهپیمایی و فریاد، خسته و ساکت خواهیم شد. البته منظورم این نیست که راهپیمایی و فریاد کاری عبث است، بلکه همین راهپیمایی و فریادها از هم اکنون موجب گردیده که نظریه‌ای از سوی غیرمسلمانان پرنفوذی بوجود آید مبنی بر اینکه سلمان رشدی و کتابش توهینی عمیق علیه مسلمانان را سبب گشته‌اند و همچنین در سطح وسیعی پذیرفته شده که «آزادی بیان» نمی‌تواند مطلق باشد. اخیراً همین نوع آزادی در خصوص موضوعاتی همچون روابط نژادی و عکسهای زننده محدود شده است. حقوق مدنی در خصوص «تجاوز به صلح و آرامش» حاوی ماده‌ای است که در آن وظیفه شهروندان در استفاده از الفاظ متعادل به رسمیت شناخته شده است. جنجال بر سر آیات شیطانی موجب واکنشی نژادپرستانه و فاشیستی از سوی بخش‌هایی از اکثریت سفیدپوست علیه اقلیت آسیائی نیز شده است. درست همان‌گونه که همه آسیایی‌ها در طول

دوره «پاکستانی کوبی» مورد آزار قرار گرفته بودند. اینک نیز همه آسیائی ها، حتی مسیحیان، هندوها و سیکهای آسیائی در این موج «مسلمان کوبی» مورد ستم قرار خواهند گرفت. بنابراین اقدام علیه آیات شیطانی را می توان در چهارچوب قوانین موجود پیگیری نمود. آنچه کم داریم عبارتست از عدم وجود اراده سیاسی از سوی دولت، اپوزسیون، رسانه ها و کل دستگاه انگلستان.

*

... هم اکنون دو انتخاب اساسی رودرروی مسلمانان انگلستان وجود دارد:

الف) نظر دولت انگلستان را بپذیریم که بعد از تظاهرات و فریادها، در چهارچوب قوانین، ما نه تنها وجود سلمان رشدی و آیات شیطانی بلکه بعد از آن فیلمها، ویدئوها و نمایشنامه هائی که در این رابطه حتماً تولید خواهند شد را نیز بپذیریم.

ب) تصمیم گرفته شود که وجود سلمان رشدی و آیات شیطانی و تولیدات مستقیم یا غیرمستقیم بعدی در این رابطه را نه حالا و نه هیچوقت در آینده نپذیریم. انتخاب اولی همان است که دولت انگلستان می خواهد بهر نحوی هست! پذیرفته شود. البته این همان انتخابی است که دولت سعودی و رهبری تحت کنترل سعودی در انگلستان سعی خواهند نمود که بر جامعه مسلمانان تحمیل نمایند!

انتخاب دوم در کوتاه مدت، انتخاب مشکل تریست. این انتخاب به معنای رودرروشدن با دولت، اپوزسیون رسانه ها و حتی پلیس و دستگاه های قضائی انگلستان بوده و به معنای واردشدن در یک مبارزه طولانی است که ممکن است حتی به درگیری و نبرد مستقیم نیز کشیده شود. واقعیت این است که وجود یک جمعیت دو میلیونی از مسلمانان خشمگین در یک جامعه لائیک قبل مسیحی، مبین وجود منبعی برای یک درگیری اجتماعی بالقوه است. اگر ما قبول نکنیم - که به نظر من نباید قبول کنیم - که اجازه دهیم یک جامعه بی اخلاق، عموماً ضد اخلاق و لائیک، ارزش های اخلاقی ما را منهدم کند، بنابراین ما در درازمدت در یک نبرد بالفعل با محیط پیرامون خود و از جمله دولت انگلستان، قرار خواهیم داشت.

من معتقدم که علیرغم تسلط ظاهری انسان لائیک بر جامعه انگلستان، ملت انگلیس روی هم رفته متشکل از اکثریت ساکت باشرفی است که از عقده های

افرادی همچون سلمان رشدی منجر بوده و مایل نیستند که با اسلام، مسیحیت، یهودیت، و دیگر مذاهب به صورتی که در آیات شیطانی و آخرین وسوسه مسیح مورد توهین قرار گرفته اند، برخورد شود. این اکثریت ساکت با اخلاق از سوی رسانه ها، احزاب سیاسی و امپراطوریهای انتشاراتی و تجاری، که بهوسیله فرهنگ «آزاد» برهنگی، بی اخلاقی، روابط جنسی اشتراکی! و امواج فزاینده بیماریهای همچون ایدز تغذیه می شوند، مورد بی توجهی قرار دارند.

داگلاس هرد و کنت بیکر، و بخش هائی از رسانه ها با غبطه درک کرده اند که جامعه مسلمانان انگلیس از مابقی افراد جامعه نسبت به قوانین مطیع تر بوده و به ارزش های خانواده پایبندتر هستند. با همین درک این افراد به ما نصیحت «مجانمی» می کنند که «مسلمانان این کشور باید یکدست شدن بیشتر با جامعه را بپذیرند!» اگر قرار باشد ما نصیحت آنها را بپذیریم، پس باید بیشتر قانون نقض کنیم و وقت بیشتری از پلیس و مقامات قضائی کشور را هدر دهیم، و به همین صورت باید با تساوی بیشتری در سلولهای پلیس و زندان ها حضور داشته و از خدمات بیشتری از جامعه ای که مانند دیگران برایش مالیات می پردازیم، استفاده کنیم! بگذارید یک مثال را بررسی کنیم: شراب خواری در بین مسلمانان مؤمن مطلقاً وجود ندارد. اگر ما به عنوان اشتراک در آن «یکدست» شدن! شروع به استفاده از نوشابه های الکلی و دیگر عادات مرتبط با آن نمائیم، آنوقت آمار همه انواع جنایات، از جمله تصادفات جاده ای - شهری و خسارت به اموال و جان افراد انگلستان، به نسبت جمعیت مسلمانان، بالا خواهد رفت. و در نتیجه هزینه های مربوطه، در خدمات بهداشتی، شرکتهای بیمه، کارفرمایان، پلیس و دیگر موارد ناشی از شراب خواری ارقامی بسیار عظیم را تشکیل خواهند داد.

اگر داگلاس هرد، کنت بیکر و نویسندگان مقالات روزنامه ها در این مورد تفکر کنند، ممنون خواهند شد که حداقل دو میلیون نفر در این کشور با کل جامعه کاملاً «یکدست» نمی شوند، در حالیکه بدون تردید می توانند بشوند!! جامعه انگلستان به صورت کلی از حضور اسلام و مسلمین در آن بسیار بهره مند می شود. به همین صورت آنچه را که باید درک کنند این است که همان منبع خلوص و تعالی که ما را به چنین شهروندان خوبی مبدل نموده، اجازه نخواهد داد که ما سلمان رشدی و آیات شیطانی را به هیچ قیمتی قبول کنیم.

امروز من خیال ندارم حساب کنم که مسلمانان باید چه بهائی را برای به رسمیت شناخته شدن خود و دفاع از ارزش هایشان بپردازند. آنچه باید گفته شود این است که اگر آن بها امروز پرداخته نشود، در آینده بسیار بیشتر و سنگین تر خواهد شد. لذا هر بهائی که باید پرداخته شود، باید حالا بپردازیم.

البته نظر شخصی من این است که در حال حاضر به میزان کافی قانون کتاب وجود دارد تا با استناد به آن علیه آیات شیطانی اقدام شود. آنچه که وجود ندارد، همان گونه که پیشتر اشاره کردم، عدم وجود اراده سیاسی است. مبارزه مسلمانان باید در جهتی حرکت کند که یا اراده سیاسی لازم برای استفاده از قوانین موجود ایجاد گردد و یا قوانین جدیدی تصویب شوند.

جامعه مسلمانان باید جریان گروههائی همچون طرفداران حق رأی زنان را بررسی کنند، که در اوائل قرن جاری به منظور دستیابی به ایجاد تغییرات متمدانه تر در قوانین، قانون را شکستند. دیگر گروه های فشار نیز از همین روش برای ایجاد تغییرات در قوانین استفاده کرده اند. در همین اواخر نیز مقامات شهرداری ها به خاطر روشهای جدید مالیات های محلی، قانون را شکستند. حزب کارگر نیز تحت فشار قرار گرفته است تا قوانین مالیات های جدید محلی را به مبارزه طلبد. اگر قرار باشد جامعه مسلمانان انگلیسی موقعیت درست خود را در جامعه انگلستان بدست آورد، اینکار مستلزم مبارزه ای مستمر، برنامه ریزی شده و تحت کنترل است که بسا شامل نقض سمبلیک قانون نیز بشود. البته مبارزاتی مشابه در دیگر کشورها نیز لازم است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

کلیم صدیقی

لندن - آوریل: ۱۹۸۹م

وحدت و
نهضت جهانی اسلام

بنیادهای عقیدتی و سیاسی

وحدت اسلامی

مسئله وحدت مسلمانان، یکی از موضوعات اصلی نوشته های اینجانب در سرتاسر زندگی ام، بوده است. تفرقه در میان مسلمانان، یا عدم یکپارچگی امت، یکی از عملکردهای تاریخ است نه اسلام. این تمایز بین تاریخ و اسلام، و به خاطر سپردن آن، حائز اهمیت است. تاریخ از یک سلسله اندیشه ها، عقاید و وقایع خودمختار و خودمحرک تشکیل نشده است، فردی باید خواهان تفرقه باشد تا اینکه اندیشه ها و عقایدی که به تفرقه منتهی می گردد، شکل گیرد. این چیزی است که در هنگام، یا مقارن با شهادت علی ابن ابی طالب (ع) روی داد و آن نیاز خاندان بنی امیه برای تقسیم امت بود. لذا آنان به ابداع و ترویج اندیشه ها و به اصطلاح عقایدی پرداختند که به اولین تقسیم بندی امت در تاریخ اسلام منجر گردید. از این جهت نقش بنی امیه بی شباهت به نقش کنونی خاندان سلطنتی آل سعود نبود. برای سعودی ها نیز این یک نیاز سلطنتی- خانوادگی است که اندیشه هایی به وجود آورند و عقایدی را رواج دهند که امت را پراکنده نگهدارد، و ترجیحاً شکاف های جدید و خطرناکتری را در میان امت ایجاد نماید. به همین طریق، یکی از ابزارهای منتخب غرب برای تجزیه و تفکیک امت، ترویج ملی گرایی به عنوان عاطفه و هویت جمعی بوده است.

برداشت من از تاریخ این است که از بنی امیه تا انقلاب اسلامی ایران، فشارهای تاریخ عمدتاً تفرقه انگیز بوده است. در این چهارچوب کلی، عوامل مؤثر دیگری نیز در درون و بیرون «دارالاسلام» وجود داشته است که به روند کلی تفرقه شدت بخشیده است. یک عامل درونی مهم وجود دارد که مایلیم در اینجا بدان اشاره کنم. حداقل به این دلیل که به نظر می رسد که بیشترین ارتباط را با کار «مجمع التقریب» داشته باشد.

این عامل درونی در این واقعیت ریشه دارد که در اسلام «دین» و «سیاست» یکی هستند و قابل تفکیک نمی باشند. بدین ترتیب، حتی در دوران نخستین، یعنی زمانی که اختلاف سیاسی در میان مسلمانان ظاهر گردید، آنان احساس می نمودند که باید مواضع سیاسی خویش را به عنوان بخشی از نظام اعتقادی اسلام، مطرح نمایند. بخش قابل توجهی از آنچه که امروزه تحت عنوان «خداشناسی» شیعه و یا سنی

مطرح است، از این ماهیت برخوردار است. تازه تر از آن، تشیع صفویه و مواضع سفلی یا وهابی در میان اهل تسنن، نمونه هایی از «مواضع سیاسی» می باشند که در پوشش خداشناسی ارائه گردیده است. اشخاص دیگری، مانند شاه ولی الله، عثمان دان فودیو، سیداحمد شهید، مولانا مودودی، حسن البنا و امام روح الله خمینی توانستند عقاید و برنامه های سیاسی خویش را به نحوی مستحکم درون مرز تعقل حفظ نمایند، بدون اینکه مجبور باشند مکتبی را به نام خود بنا نهند. امروزه به نحو فزاینده ای این امکان وجود دارد که درباره اندیشه ها و برنامه های سیاسی امت، که شامل مواضع آشنای مکاتب مختلفه اسلام است، بحث شود. بزرگترین دست آورد در این زمینه متعلق به «اصولیون» در مکتب تشیع است. زمانی که «اصول» به کار گرفته شود، زمینه های پافشاری سرسختانه بر مواضع قدیم به تدریج از میان می رود. اصول، تنها توسط علمای بسیار عالی رتبه می تواند به کار گرفته شود. در حالی که روشهای عقلگرایانه - راسیونالیسم - را افرادی که دارای توانهای بسیار معمولی و عادی هستند می توانند به کار برند. کاربرد اصول و عقلگرایی، روشهای مشابهی هستند که در بخش های مختلف یک طیف اندیشه تعلیمی به کار گرفته می شوند. همین ارتباط میان اصول و تعقل است که می تواند بیانگر دلیل حضور علما و فقهای بسیار عالی مقام و یک فرد بسیار عادی و حتی بی مایه ای مانند حقیر در «مجمع التقریب» باشد!

امام خمینی در کتاب خود تحت عنوان «حکومت اسلامی» گامهایی را که در جهت تأسیس حکومت اسلامی باید برداشته شود، مشخص نموده اند. امام گام نخستین را بدین گونه توصیف می نمایند:

«ما باید موجی از بیداری فکری و معنوی به وجود آوریم تا مانند یک جریان در سرتاسر جامعه ظاهر شود و به تدریج به صورت یک نهضت اسلامی متشکل، مرکب از بیدارشدگان، متعهدان و توده های مذهبی درآید که قیام می کنند و یک حکومت اسلامی تأسیس می نمایند.»^۱

خطاب به نسل جوان که در حوزه های علمیه سرگرم تحصیل اند، امام خمینی می فرماید:

«فکر خود را توسعه و پالایش دهید و علاقه خود را از جزئیات و ریزه کاری های علوم دینی بگیرید، چرا که این نوع تمرکز بر جزئیات ناچیز، بسیاری از ما را از انجام وظایف مهمترمان باز داشته است.»^۲

واضح است که امام خمینی از خطرات ناشی از مطرح کردن عقاید و بحثهای سیاسی در قالب مواضع مذهبی، آگاه بوده اند. شاید غلو نکرده باشیم اگر بگوئیم که امام خمینی در آزادسازی عقاید، برنامه ها و اعمال سیاسی از قید «جزئیات و ریزه کاریهای علوم دینی» توفیق یافته اند. البته امام یک عالم بزرگ و در واقع یک مرجع بود و در عین حال نهضت سیاسی که تحت رهبری ایشان به ثمر رسید، عاری از «تمرکز بر جزئیات» فقهی و مکتب فکری او در اسلام بود. زبان ارتباطات سیاسی که وی ایجاد نمود، این امکان را برای مسلمانان تمامی مکاتب فکری به وجود آورد تا حرف او را درک کنند. در داخل ایران، فرهنگ مردمی انقلاب اسلامی، شیعی بود و باید هم چنین می بود. اما در خارج از ایران دیدگاه و برنامه امام برای تمامی مسلمین به روشنی قابل درک بود. بسیاری از مسلمین که دارای تحصیلات غربی بودند - و از «علوم دینی» کم اطلاع یا بی اطلاع - می توانستند پیام امام را بفهمند و به گوش میلیون ها نفر در سرتاسر جهان برسانند. لذا برای نخستین بار، یک شخصیت برجسته نیروی تعقل منطبق بر اعتقادات اساسی اسلام را، که وجه مشترک تمامی مسلمین است، در صحنه جهان مطرح ساخت.

این بحث را می توان به نحو دیگری مطرح نمود. روشن است که اندیشه ها و برنامه های سیاسی امام خمینی عمیقاً در فلسفه تشیع ریشه داشت. در واقع امام خمینی محصول فلسفه تشیعی بود که از انقلاب اصولیون پدید آمد. اگر این فلسفه در قالب علوم الهی سابق خود به جهان عرضه شده بود، در خارج از جوامع شیعی خریداران و طالبان زیادی نمی یافت. ولی امام زمینه علوم مذهبی را از فلسفه خویش جدا ساخت و آن را به صورت برنامه ای جهت اقدام سیاسی که تنها هدف آن تأسیس حکومت اسلامی بود، ارائه نمود. پیام، روش و الگوی امام به عنوان یک برنامه عمل سیاسی مشترک برای نیل به هدف مشترک تأسیس حکومت اسلامی مورد قبول مسلمانان سراسر جهان قرار گرفته است. آنچه امروزه باعث وحدت امت می گردد، همین برنامه عمل سیاسی مشترک، در جهت تأسیس حکومت اسلامی در کلیه نقاط جهان است. بالاترین وجه مشترک میان کلیه مسلمین در هر جا که هستند، همین اتحاد در

عمل و هدف است. بسیاری از مسلمین به طور ناخودآگاه در این فعالیت هدفدار شرکت دارند و این تازگی ندارد. حتی در زمان پیامبر(ص) تمامی مسلمانان به طور مساوی در امور حکومت اسلامی شرکت نداشتند، پیامبر نیز درصدد آن نبود تا چنین باری را بر دوش همه قرار دهد، وی مسلمانان را براساس توانهای بالفعل یا بالقوه آنان، برای انجام مأموریت انتخاب می نمود.

اگر تمامی این عوامل را ملحوظ داریم و تلاشهایی را که در کلیه نقاط جهان برای تأسیس حکومت اسلامی در حال انجام است نیز به حساب آوریم، شاهد نهضت اسلامی جهانی با قدرت و ابعادی شگفت انگیز خواهیم بود. بدین ترتیب قادر خواهیم بود تا شناسایی مثبتی از نهضت جهانی اسلام به عمل آوریم. ولی روش دیگری نیز برای شناسایی وجود دارد و آن رفتار دشمنان دیرین، و تاریخی اسلام است. اگر این دشمنان به توطئه علیه اسلام و مسلمین در سرتاسر جهان، آغاز کنند، آنگاه با اطمینان می توان گفت که قدرت جهانی اسلام به حرکت درآمده است.

میزان وحدت در میان امت یک مسئله فلسفی یا مربوط به علوم الهی نیست، امت تا این حد که در یک تلاش جهانی برای تأسیس حکومت اسلامی شرکت دارد، متحد می باشد. این تنها ملاک عملی و عملیاتی وحدت امت است. براساس این معیار باید اعلام کنیم که در میان امت، وحدت کامل برقرار است. اما تمامی بخش های امت به سطح مشابهی از درک، تأثیر و یا حتی رهبری در تلاش جهت تأسیس حکومت اسلامی، نرسیده اند. در هر مرحله ای از تجربه تاریخی، درسهای خاصی آموخته می شود. نهضت الجزایر، بدون تجربه مربوطه خویش به مرحله مبارزه مسلحانه نمی رسید. این واقعیت که بخش های مختلف امت در سطوح مختلفی از درک و تجربه قرار دارند به معنی عدم اتحاد امت نیست. این واقعیت که کلیه بخش های امت در یک جهت در حال حرکت اند، ولو با سرعتهای متفاوت، خود گواه اتحاد زیربنایی ایشان است. همچنین برخی موانع ساختاری وجود دارد که مانع آموزش است. برای نمونه، در کشورهایی که قبل از تجربه اخیر انقلاب اسلامی، «حزب اسلامی» وجود داشته است در مقابل تغییر، مقاومت ساختاری صورت می گیرد. مثلاً در پاکستان و مالزی این موضوع کاملاً محسوس است، در جهان عرب، نهضت مصر به سرعت درسهای حاصله از انقلاب اسلامی را جذب نموده است. در آن کشور، از «اخوان» بر محور بقایای سابق خویش، سازمان بین المللی -

«تنظیم الدولی» - فقط نامی باقی مانده است، در حالی که توده ها بهویژه جوانان و طبقات حرفه ای جوان، تحت لوای آزاد «الجماعه» مسیر انقلابی را در پیش گرفته اند.^(۱)

نهضت جدید دربرگیرنده تمام مردم است و دارای سازمان یا حزب نمی باشد. برای یک حکومت غیرمذهبی، سرکوب، منع یا شکست دادن چنین نهضت اسلامی غیرممکن است. دستگیری پراکنده، شکنجه، اعدام و کشتار نتیجه ای خلاف آنچه که مطلوب است به بار می آورد. همان گونه که تجربه ساواک در ایران نشان داد. واکنش غرب در مقابل این تحولات در جهان اسلام خود مؤید فرضیه اساسی این مقابله است. واکنش سیاسی و نظامی غرب قابل پیش بینی و قابل رؤیت است، افزایش شدید کمکهای نظامی و اقتصادی به حکام وابسته در کشورهایی مانند پاکستان، مصر و الجزایر و عربستان سعودی، نمایانگر عکس العملهای غیرارادی غرب است. تسریع قابل توجه در «روند صلح»! در جهت به تسلیم کشاندن حکومت های عربی در برابر اسرائیل واکنشی دیگر از همین قماش است. لکن این واکنش ها در اصل عکس العملهای دفاعی و حاکی از دستپاچگی است، که برای تأمین حدود و مرزهایی صورت می گیرد که تعریف و دفاع از آن پس از آنکه اسلام بر سرزمین سنتی خویش سلطه یابد، احتمالاً مشکل خواهد بود. معاهدات صلحی که هم اکنون با حکومت های عربی وابسته و سازمان آزادیبخش فلسطین در حال انعقاد است درواقع تلاشهایی است درجهت محدود کردن راههای موجود برای حکومت های اسلامی آینده. با توجه به وضعیت کنونی، غرب و اسرائیل نیازی به امضاء حکام فعلی جهان عرب و یاسر عرفات بر قطعات بی ارزش کاغذ نداشت، ایشان در اوج نومیادی امیدوارند که بتوانند حکومت های اسلامی آینده را تحت عنوان «قوانین بین المللی»، «سازمان ملل» و «نظم نوین جهانی» نسبت به این توافقات پایبند سازند.^۱

اما در تمام این موارد، غرب مانند «زن محترمی»! عمل می کند که در عین حال یک روسپی نیز هست. غرب تمامی اصول اخلاقی خویش را در بوسنی در بازار فحشا به فروش گذاشته است. کلیه اصولی که غرب به خاطر آن، دنیا را در قرن

*. اخوان در همه جا، حتی در مصر، همچنان از موقعیت خاصی برخوردار بوده و حضور عینی دارد... و پیدایش جماعت اسلامی، به مفهوم پایان «دوران» اخوان نیست - م.

حاضر به ورطه دو جنگ جهانی کشاند، اکنون در قبرستانهای بوسنی مدفون است. این یک دروغ بی شرمانه است که گفته می شود - همان گونه که سیاستمداران غربی می گویند - جنگ بوسنی-هرزگوین یک جنگ داخلی است. درحقیقت این جنگ یک تجاوز رسمی و علنی یک کشور علیه کشور دیگر است. نسبت صربهای بوسنی به صربستان مانند نسبت اطیش و آلمانیهای مقیم سوتانلند به آلمان نازی می باشد. این یک جنگ تجاوزکارانه است با هدف سنتی توسعه طلبی و کشورگشایی. بدین ترتیب این جنگ که عمدتاً به منظور نابودسازی مسلمانان و اسلام در خاک اروپا طرح ریزی شده است. همچنین نمایانگر خونریزی درونی جسم بیمار و در حال احتضار غرب است. سیاستمداران غرب هم اکنون درگیر عملیات خطرناکی هستند تا با قطعه قطعه کردن بوسنی، غرب را نسبت به سمی که از زخم موجود در قلب غرب بدون شک تراوش خواهد نمود، مصون سازند. این عملیات خطرناک در خاک اروپا جریان دارد که از قبل به خونهای ریخته شده بر سر مرزکشیهای حکومت های ملی جدید، آغشته است. کسانی که در خانه شیشه ای زندگی می کنند نباید سنگ بیندازند، اما این دقیقاً همان کاری است که هم اکنون غرب در بوسنی و نقاط دیگر انجام می دهد. غرب بارها سعی نموده است تا از عواقب اعمال خویش مصون بماند و موفق نشده است. در سال ۱۹۴۵ آنها دستگاه سازمان ملل را برپا نمودند که مانند جامعه ملل قبل از آن، تلاشی نتراشیده و بی ظرافت برای تداوم بخشیدن به دستاوردهای جنگ بود.

اگر قرار باشد یک قانون کلی از تاریخ جنگها و تصرفات اخذ گردد، آن قانون این است که تاریخ از این گونه وقایع متنفر است و به ندرت اجازه می دهد که دستاوردهای حاصله از جنگ شکل دائمی به خود گیرد. علاوه بر این: نخستین حرکت برای اعاده گنج حاصله از جنگ، از جناح پیروز سر می زند. نخوت و اعتقاد آنان به شکست ناپذیری خویش باعث می شود که در پی بهوجود آوردن تغییرات دیگری به نفع خویش باشند. در دستگاه سازمان ملل، اعضاء «دائم» شورای امنیت، یعنی همان «پیروزمندان» آخرین جنگ بزرگ، تلاش نمودند تا تغییراتی را در کره، هندوچین، جنوب آسیا، خاورمیانه، اروپای شرقی، آفریقا و آمریکای جنوبی بهوجود آورند و در این راه به موفقیتی با درجات متفاوت دست یافتند، اما سرانجام فرانسه و ایالات متحده در ویتنام با شکست مواجه شدند.

برای اتحاد شوروی، ابرقدرتی که خود تاج بر سر نهاده بود، شکست در افغانستان وضعیت فلاکت بارتری را به دنبال داشت. سیستم دفاعی اتحاد شوروی از هر امپراطوری یا حکومت دیگری در تاریخ قویتر و عمیقتر بود. اتحاد شوروی همچنین از تکنولوژی پیشرفته، نیروهای مسلح گسترده و سلاح های هسته ای مخوف برخوردار بود. با این حال اتحاد شوروی در اثر جراحات وارده توسط تکنولوژی بدوی مجاهدین افغانی، جان سپرد.

تغییرات مرزی که از سال ۱۹۸۹ تاکنون صورت گرفته است از دگرگونی های مرزی حاصله از جنگ ۱۹۴۵-۱۹۳۹ بیشتر است. این قضیه که مرزهای ملی تنها از راه جنگ می تواند تغییر یابد باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد. این قضیه که ابرقدرت های مسلح به سلاح های «هسته ای» شکست ناپذیرند نیز به همان میزان از اعتبار ساقط شده است. مردم سومالی تنها لازم بود دو هلی کوپتر را سرنگون سازند (که طی آن فقط ۱۲ آمریکایی به قتل رسیدند) تا رئیس جمهور آمریکا را مجبور سازند تعهد کند ظرف مدت شش ماه نظامیان آمریکا را از سومالی، فراخواند. در فلسطین، «حزب الله» اسرائیل نیرومند را مجبور ساخته است تا با عجله قرارداد «صلحی» را با «ساف» به امضاء رساند از بیم آنکه بزودی ممکن است دیگر کسی باقی نماند که دستاوردهای نظامی اسرائیل و مرزهای مصنوعی آن را بپذیرد و به آن مشروعیت بخشد. اسرائیل هیچ گاه در تاریخ کوتاهش به اندازه هنگام امضاء قرارداد «صلح» با ساف مغلوب و روحیه باخته و آسیب پذیر به نظر نیامده بود. واقعیت امر این است که قطعنامه های سازمان ملل، معاهدات صلح، اتحادیه های نظامی، نیروهای مسلح و سلاح های هسته ای نه آمریکا را از شکست در ویتنام نجات داد و نه اتحاد شوروی را از شکست در افغانستان و متعاقب آن انقراض سیاسی، رهایی بخشید. تعدادی حکومت های ملی جدید در منطقه بالتیک، در اروپای مرکزی و در آسیای مرکزی با هزاران کیلومتر مرزهای ملی جدید ظاهر گشته است.

در اروپای غربی شکست و گسیختگی آلمان در سال ۱۹۴۵ عمدتاً معکوس شده است. تصور بر این بود که آلمان دیگر هیچ گاه متحد نخواهد شد چرا که قدرت های «بزرگ» چنین اجازه ای را نخواهند داد. آلمان غربی دیگر برای همیشه در «اتحادیه غرب» ادغام شده بود. با این وجود ظرف مدت ۵۰ سال نسخه ای که پیروزمندان (جنگ) در سال ۱۹۴۵ در یالتا برای آلمان پیچیده بودند، حاصلی داده

است که صد و هشتاد درجه با آنچه که غرب در سر داشت تفاوت دارد. اتحاد مجدد آلمان نمونه بارز و تازه ای است از اینکه چگونه سیاست های پیروزمندان علیه خود ایشان عمل می نماید. حقیقت امر این است که علیرغم ادامه موجودیت رسمی جامعه اروپا و سایر ارگانهای اروپایی و ناتو، «اتحادیه غرب» در واقع فروریخته و معضل قدیم سیاست اروپا، یعنی مسئله آلمان، بار دیگر در قلب سیاست اروپا جا گرفته است. هم اکنون مجدداً به روزهای تاریک سیاست موازنه قدرت در اروپا بازگشته ایم. همه مرزها در اروپا، و هر تغییری که پس از دو جنگ بزرگ صورت گرفت، مجدداً در دیگ ذوب تاریخ قرار گرفته است. آمریکایی ها مایل نیستند که برای بار سوم در اروپا بجنگند و جان دهند.

اکنون اجازه بدهید به اختصار پردازیم به سابقه استعماری غرب. قدرت های استعماری، جوامع سنتی قدیم و نهادهای آنان، از جمله زبانها، مراکز علمی، معماری، ساختارهای اجتماعی و شناخته شده موجود و آداب و قواعد رفتار ایشان را به تدریج سست نموده و نابود ساختند. اروپائی ها آنچه را که در خارج از اروپا بود به عنوان وحشی و بدوی تلقی می نمودند. لذا اروپائی ها این را وظیفه خود داشتند که دنیای قدیم را تحت عنوان «پیشرفت» و «تمدن» از نو بسازند. این اقدام غرب در جهت نابودسازی آنچه که از قبل وجود داشت و سپس ایجاد فرهنگ ها، نظام های اقتصادی و جوامع سیاسی جایگزین و وابسته، به تدریج تحت عنوان «بار دوش سفیدپوستان» شناخته شد. غرب کوشید به جای آنچه نابوده کرده است، حکومت ها، نهادها، ساختارهای اجتماعی سیاسی و اداری، قوانین و آئین های حقوقی به سبک غرب را جایگزین سازد. نظام های آموزشی تأسیس گردیدند تا نخبگان سیاسی وابسته ای را که امروزه بر کشورهای مسلمان نشین حکومت می کنند، تربیت کند. حتی خود اروپا درمقابل این تلاشش برای نابودی مراکز ثبات اجتماعی، سنت، قدرت و ارزش های اخلاقی مصون نبود. مکاتبی مانند عقلگرایی، عملگرایی، لیبرالیسم مذهبی، طبیعتگرایی، و حتی فساد اخلاقی به صورت سنبل مفهومی جدید به نام تجددگرایی درآمدند. اندیشه های «زیگموند فروید» مورد استفاده گروه های مشترک المنافع قدرتمند، از جمله دولتها، قرار گرفت تا بدان وسیله فرهنگ سنتی اروپا را سست نموده و طبقه جوان را از زیر نفوذ اولیاءشان «آزاد» سازند. خانواده (که براساس ازدواج تشکیل شده باشد) برای نابودی مورد

هدف قرار گرفت که اکنون دیگر چیزی از آن باقی نمانده است. عقاید داروین انسان را به یک موجود تصادفی مبدل ساخت که هیچ هدف یا مقصد مشخصی جز ارضاء حواس پنجگانه اش ندارد. چنین موجودی دیگر مسئول رفتار خود نبود و نسبت به اخلاق و اخلاقیات احساس نیاز نمی کرد. اندیشه های سیاسی بر ایجاد نظم از طریق وضع قوانین ساخته دست بشر تأکید داشتند و برای نیل به رفاه مادی روش کاپیتالیسم شرکتی و تلاش شخصی را توصیه می نمودند. کشتن مردان، زنان و کودکان تفاوتی با کشتن حشرات، آفات و حیوانات نداشت. این امر راه را برای تولید ماشین های کشتار مدرن، سلاح های کشتار انبوه و ایدئولوژی ها و اهداف سیاسی مکمل آن، هموار ساخت. انواع و اقسام ناسیونالیسم، نازیسم، فاشیسم، مارکسیسم، کاپیتالیسم و استعمار قدیم و جدید متکی بر پایه همین غرایز مخربه انسان اروپایی در اروپا و سراسر جهان رونق گرفته است. این همان معجون خطرناکی از یک ایدئولوژی مغلوب (مارکسیسم) و ناسیونالیسم های معیوب یا مایوس و مسیحیت مبتلا به اختلال عصبی است که موجودات معوج و شیطان صفتی مانند هیتلر، استالین، میلانویچ، کارادزیچ و توجمان را تولید نموده است.

نظام «جدید» جهانی در واقع همان هرج و مرج «قدیم» است که در آن متجاوزین قدرتمند همه چیز را صاحب می شوند و انتظار هم دارند که متصرفاتشان مقبول و مشروع شناخته شود و این وظیفه سازمان ملل است. اصل تصرف غیرقابل بازگشت، تعیین کننده مرز بین کشورهاست مگر زمانی که چنین تصرفی منافع قدرت های سلطه گر را به خطر اندازد. همین اصل است که در حال حاضر توسط سازمان ملل، جامعه اروپا و «صلح آوران» ایشان در بوسنی و فلسطین اجرا می شود. اصل «امنیت جمعی» همیشه یک مفهوم باطل بوده است و حتی در اوج عزت خود چیزی بیش از یک ذهنیت راهزنی نبوده است که به موجب آن اتحادی صورت می گیرد تا ثمرات چپاول و غارت بدینوسیله حفظ گردد.

اکنون زمان آن فرارسیده است تا در جهت ادغام مجدد جوامع اسلامی و از میان برداشتن مرزهای مصنوعی و حکومت های وابسته در جهان اسلام وارد عمل شویم. پیروزی کذایی غرب بر اسلام در قرن بیستم در عمل به پایان عمر خود رسیده است. از این رو قدرت و سلطه غرب بر ملل مسلمان و سرزمین ها و منابع ایشان به نحوی غیرقابل بازگشت روبه زوال است. اهداف سیاسی اسلام به خوبی مشخص و تعریف

شده است و لذا تکرار آن در اینجا ضرورتی ندارد. ابزار ایجاد تحول تحت عنوان «نهضت جهانی اسلام» شناخته شده است. بزرگترین نقطه قدرت نهضت اسلامی در تنوع روشها و اشکال مختلفی است که در قالب آن، نهضت اسلامی در بسیاری از نقاط جهان متجلی می گردد.

این موضوع مورد قبول یا پسند غرب نیست، اما تاریخ به نقطه ای رسیده است که در ورای آن تغییرات اساسی در شرف وقوع است. از این به بعد اسلام نقش عمده ای در تعیین شکل جهان طی بیست، پنجاه و یا صدسال آینده خواهد داشت. غرب کماکان به هر تلاشی دست خواهد زد تا نفوذ اسلام در ساختن تاریخ را به حداقل برساند. این موضوع هم صحت دارد که امت مسلمان، یا «نهضت جهانی اسلام» نیز نهایت تلاش خود را خواهد نمود تا نفوذ غرب را از میان برداشته و سرزمین ها، ملت ها، اذهان و منابع اسلام را آزاد ساخته و آنها را از غاصبین، بازستاند. مسلمانان نیز دعوت (اسلامی) را برعهده خواهند گرفت تا خلأ اخلاقی، معنوی و عقیدتی را که در قلب تمدن غرب رسوخ کرده است، پرنمایند و همان گونه که امام خمینی نزدیک به ۲۵ سال پیش در سخنان خود در نجف خاطر نشان کردند، آینده در گرو پیشرفت نهضت عقیدتی و سیاسی اسلام است.

دکتر کلیم صدیقی
اوت ۱۹۹۴ م

یادداشتها

۱. نقل از ترجمه انگلیسی کتاب اسلام و انقلاب، نوشته امام خمینی، مترجم حامد الگار، ناشر میزان پرس، Berkeley، ۱۹۸۱، ص ۱۷.
۲. همان مأخذ، ص ۱۸، تأکید اضافه شده است. امام از پالایش فکر سخن می گویند، نه کسب دانش مذهبی که ممکن است لزوماً اندیشیدن را به دنبال نداشته باشد.